۱۷۶

۱۲۸۹۴

دافع البنیات در طب

و علوم و فنون

فارسی

حکیم بهاء الدین

سدهٔ

نستعلیق هندی

ص ۱۴۱

۱۷۶

بزبان فارسی خار مغیلان گویند

بزبان [illegible] گویند خار مغیلان [illegible]

بزبان هندی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون نام [illegible]

١٧٩

١٧٩

فهرست ما فی هذا المجلد

۱ـ کتاب دافع البلیّات تالیف حکیم بهاء الدین شامل
دویست و هفتاد و سه نسخه طبی برای امراض مختلفه که در تاریخ سنه ۱۰۷۸ هجری
تالیف و تحریر شده است

۲ـ کتاب راحة الفردوس تالیف محمد مراد بیک که در سنه ۱۱۶۹ بخط
خود مولفه تحریر شده. اینکتاب علاوه بر موضوعات طبی حاوی قسمتی بسیار مهم
در صناعت است مانند ساختن رنگها از گیاهها وغیره که اکنون جزو اسرار
است که دستور همه را میدهد مانند ساختن شنگرف و زنگار و حل کردن
و شستن لاجورد، حل کردن طلا ـ رنگ کردن کاغذ که ۲۴ رنگ
دستور میدهد، رنگ کردن ظروف مس و سفال و شیشه و چینی
و لعاب دادن که از ص ۹۷ شروع میشود
مولانا طبع شعر هم داشته و چند منظومه طبی هم دارد مانند منظومه ص ۱۹۶

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد ذو الجلال متعال پر کمال که آفریدگان و پدید آرنده کون و
مکان است و درود نامحدود بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه
که پادشاه دو جهانست و تاج لولاک لما خلقت الافلاک بر تارک اوست
بعده معروض میدارد خاکپای علما و حکما بنده پریشان مسکین
و فقیر حقیر بها والدین [redacted] که بعضی یاران گفتند (نام مولف)
که چنین شود که چند نسخات شمات را در قید خامه بیارید که طالبان این
فن ولبید مجال پیوند را اغلب اوقات در استعمال آن فواید کثیر بهم رسد
که یک مجموعه را هر کس دوست خواهد داشت که جمع کردن آنها بسیاری
محبین معلمین حکمت موج انگیز خواهد شد و سامع جهان و جهان طلبه علوم
و حکامین و سلاطین خواهد بود دلیس در سعی این ها هیم هر وجه رد ابا
داشت اگرچه فرصت استماع آنها نبود و لیکن پاس خاطر دوستان
برین داعی از حد بسیار عزیز بود لهذا بنیاد داشتن آن مضمون حلاج

نموده‌اند در سنه هجری یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت از

[illegible] تسوید آن پرداخت و نام این مجمع واقع البلیات

کرده شد و هر جائی که خطائی و سهوی واقع شده باشد بذیل کرم

بپوشند و موجب تالیف این [illegible] غرض نقشیست

کز ما باز ماند که هستی را نمی‌بینم بقائی مگر صاحبدلی روزی

روزی برحمت کند در کار این مسکین دعائی النسخات

مشتمل بر دوصد هفتاد و هفت و سه [illegible] کرده شد والله اعلم

بالصواب اول ساختن جلاب برای امراضی

اگر رحمت باشد انشاء الله بطفیل قادر مجون خواه تپ خاه

غیر از تپ که حاجت باشد بگیر چوب سلاطین [illegible] فرار

و سه عدد تخم بید انجیر و نیم خورما پس حب مذکور را در نیم پاؤ

شیر جوش دهد تا که خشک شود دفعه بر آورده اینها هر چهار ادویه

مذکور در صلابه آب انداخته بمالد تا که قرار مرکوز [illegible]

پس مقداری کم خسته بخورد و غذا هر چه خواهد بخورد دیگر از [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

علاج گوش

اگر گوش آواز دهد و یا خون جاری شود بیارد پیاز [illegible]

و آب پیاز چند قطره در گوش مریض چکانند [illegible]

آواز گوش و خون برطرف شود [illegible] اگر ریم از گوش

همیشه جاری باشد پاره شهد یعنی عسل خالص در گوش

چکانند ریم از گوش دور شود [illegible] برای دفع سرد و گوش

بیارد شیر [illegible] نیم پاؤ و [illegible] نصف آن در [illegible] باید از [illegible]

خمیر شود [illegible] نان [illegible] در آتش [illegible] چنان [illegible]

شود لیکن [illegible] خط [illegible] شود و از آتش بر آورد

رشته و چهار روز النفا بار الصه خوب خشک کرده
بعده برآورده آنگاه نخود از پارچه گذرانیده اکبر
حب یک گولی بخورد خیلی نافع آید از زر مغز
پرهیز بهتر است اگر نتوانند برای احتیاج اندک
بهمراه
روغن در طعام بخته بخورد بعد از آن بخورد انشاالله
لیناز نافع آید مجرب است نوعه دیگر علاج
شست قضیب بیاره هر شب بوقت خفتن
تکه ثمث گندم بریان کند با شیر نخود ... بهتام
قضیب او مثل سندان آهنی شود

نوعه دیگر برگ بنگ ۱ بار مجرب است حب رو — دفع باد
برگ آک چهار عدد و برگ الخ چهار عدد و
و نمک سیاه چهار عدد و فلفل گرد سه عدد
این همه ادویه را باریک نموده مقدار گوش بر
گوله بسته بوقت حاجت یک گوله بخورد
و بعد از آن چهار سر شای ماوی گرفته دیگ باد
آب انداخته نوشیده به شود مجرب است
حب — دفع باد فرنگ
برای باد فرنگ مرداسنگ ... شیره ... ماشه
فلفل گرد ۶ ماشه همه را ... بسته ...
هر روز یک ... بخورد به کرم الله تعالی بهتر شود
برای امساک تجربه است ...
جوز ... ماشه زعفران ماشه ... ماشه جلجل ... بالا کو ...
... ماشه ... آب ... گرم ... کنند
اسپند ... کو ...

حب بمقدار نخود بسته بخند و بینی از او حب یک
حب بخورد تا بحرکت آید بغت مینی از رحل فوت باه
و امساک چندان بخشد که نقش حاجت نباشد فقیر مراد
حب بهارد
لنبه زرد علک آنی فقیر محمد مراد دیگر برسد بندی آ..
قرار به شه آمده نیم دام جوابین خراسانی نیم دام
بلادر نیم دام کنجد سفید نیم دام قرانفل با ودام فلفل گرد
با ودام دارفلفل با ودام قند کند دو دام اول
قرار را همراه او جوابین حب بسته بعینه این همه را
کرده همراه آرده خوب سعدیه تمام بدهند هفت
کوبیده بمقدار چهار نخود بسته هر روز یک گولی همراه
نیم پاو حلوات بخورد تا تخت بعد و دفعه نخود بر سر
در گذاشتن از جمله اسب از برای جنگ نمودن
دانها و دو گودی کلکته شیر را بورتا دیله نمیر
همراه

همراه کرده میان دو سفال باشد مقدار دو سیر کبس
صحرای لسوز انداخته خوب بسنده به کوده ... کرد
یکاه و یکاه به باشد در چند روز به خشک آید
و نبود ان الرقایف فقیر محمد مراد و دیگر بر سنگ ستره
صندل سفید
حب
کلکشیح با هم سفید کلکانه طباشیر کرانا برادو
اتوله ... اتوله اتوله اتوله اتوله
کشنیز مقشر قند خرفه مقشر کوفته
اتوله اتوله نیم پاو حب نخجه
سعوف ساخته و بافته اینچه ... ماتخره
خرفه مقشر یک توله باشد در نیم پاو آب ... کشنده
بخورند بعد برنز از چیزهای گرم نباید مجرب است

چوب ماش زره باز — انگوزه — ریع — سکنه سفید — مرجان — مری جراطی
شیر اوانگ — مهری لمک — تحسی سواها

وقت

نسخهٔ جنت بهار مرکب جوب بست زر سوده میان فندر حکیم

۱ قرنفل جنترا آمله پوست بلیله زرد

پوست بلیله فلفل زرد فلفل دراز زنجبیل کنگی

زرد چوبه شاهتره کلوجی سعد کوفته

بالسه نوشادر برابر کوفته و بیخته بعد در آب ۳ ماشه

صوف بسازند تا آب نیم گرم و یا عرق با دیبانی نخوره

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ترکیب چوله بباید سیماب گندهک آمله سار هرتال

داونگ ترپهله ترکٹه سوهاگه جوک

هنگ عقرقرها منسل دال هلد زرجوب

صبر ملتهی تج جرائیته اجوائن خراسانی

جو رام جو اندرجو دانه الاچی جائفل قرنفل

جوتری سمندر پهل هردو موصلی دسمول کلر هردو زیره

پنج نمک جوکهار مغز نیم ناگکیسر مشک سنکهیا سفید

کٹه پهکرمول جنتره بیخ اک تخم بل کالا بالا هردو کچل

اندرایته دوده تمه بیخ کتیرنج ماکهکی مس کٹه ابرک کشته الهد

بلجهکی بیخ اونٹ کٹ بیخ ارند و مقدر بوقی سرمنک سندا جیب

اسکندر ناگوری حمال گوته همه ادویه وزن برابر گرفته با آب بهنگره

کهرل نموده بقدر مونگ غلوله بندد صبح و شام با آب گرم بخورد ان شاء الله تعالی

به شود برای سینه و لبلبه بیدبه شیر بلبه سنیار

و بلیله هانه سنگ سفید اربع کنکج سفید ماشه ببر سایند بیدبه کرک

جعفل ۱ لونگ ۳ اتهان افیون رتی کیسر رتی تیل کنجد

عفرقره ماشه جبج و بهر اتهان اک ۵ س ناخن اسبان یکمثقال شنگرف ماشه

همه را گرفته در کهرل انداخته کهرل هفت روز نموده در شیشه

انداز و بعده بر قضیب طلا کند و بالای آن گوشت کردن بنز

نیم بخته به بندد تا ۳ روز عمل نماید و خوراک جعفل نیم اتهان

لونگ ۱ ماشه کستوری ۲ کیسر ۲ افیون ۲ شهد نیم آثار شاهی

کنجد

11

کنجشک نر نیم اتهان همه ادویه را کوفته در شکم کنجشک انداخته

می دوزند و بعده در روغن گاو بریان

کنند چون سرخ شود همه را در کهرل انداخته کوفته کنند

و بدارد وقت حاجت یک ماشه یازده روز بخورد ۵

این ادویه برای تپ چهارم تهوم دام قند سیاه دام

روغن همه ادویه را باریک سائیده یکم گولی ببندد

بکدام بیشی از وقت تپ یک گولی بخورد تپ چهارم دفع گردد

برای تپ و اطلاق بیارد بنفشه ماشه نیلوفر ۵ ماشه

سونف ۳ ماشه بهدانه ۳ ماشه کاسنی ۷ ماشه ریشه خطمی ۳ ماشه

کوفته هر سه دارو را و قند نیم آثار ریخته آب انداخته

جوشی دهد تا نیمه ماند صاف کرده نهار بنوشاند و غذا

منک و خشکه بپزند بخورانند اگر جهت سردی باشد با پنجی شکم
باشد انار دانه بریان کرده و سنبهده هر دو را کوفته
و بیخته با شکر تری آمیخته بقدر پنج مثقال تا آب برنج
آخر روز بخورانند به شود معجونی از جهت کرمی
بواسطه در معده طعام گرانی کند صفت آن سعد
یکدرم پوست هلیله فلفل کندفاما نخواه از هر یک یکدرم دانه
مویز را بکوبند و قدری آب اضافه نمایند و شیره آنرا بگیرند
و بجوشانند تا غلیظ شود ادویه دیگر را کوفته و بیخته بیان شیر
شهد و هر یک مقابل نخود تناول نمایند ۵ بسیاری
بول که از سردی بود صفت آن حب الحدید مدبر بیست درم
و شور کنند که سرکه حسبانیده باشند یک شبانروز خشک
کرده کوفته بیخته یکدرم طباشیر و چهار درم کشنیز
خشک

خشک سه درم شوکران و دو درم شیر بیاز ده درم
و با شیرینی بادام داد بخورد و شبانگاه سه درم با آب
مس به شود معجون مسیحی درد پشت و درد پای را (دفع درد پشت)
نافع بود و باه را قوت دهد و معده را پاک گرداند و موی را
دیر سفید گرداند و سودا را دفع گرداند و سرعت انزال را
سود دارد و صفت آن گل سرخ سعد عاقرقرحا
قرنفل سنبل مصطکی زراوند
زعفران قاقلتین جوزبوا متساوی بکوبند گرفته
و عسل مصفی بقدر احتیاج قندرا در گلاب بگذارند
و با عسل بقوام آورند و دارو را کوفته و بیخته بسرشتند
بیاره دفرار زهر بجهناک در شیر ماگاو جوشانیدن و
کنند که صاف کرده یکان حصه و مقداری هر یک بخور دانکوره
مقدار چند هر چهار جز ترکیه جمله را باریک آس کرده

با شیره برگ دهاتوره کهرل نموده علوله بقدر بلبل کرده بندد

افیون پان آن با شیره ادرک یا افشره نارکیل نهار یکی یا دو

بخورند دهد تپ نا غه و غیر نا غه خوردن آن دفع شود تا سه روز

و چهار روز دفع شود برای برص سفید بابچی یک پاو و دو پوست

بیخ بهکواره چنکلی یک نیم پاو سائیده هر نهار دو دو وقت

صبح با آب بخورد و خوراک نان نخود و نخود بریان کرده بخورد

ان شاء الله تعالی زنگ اصلی آرد برای چهوله جوک راج

کوکل خوردنی سفیده جعفل بهدکارانو هم ادویه

وزن برابر گرفته و کوفته در روغن گاو کهرل نماید تا سه روز

بعده آورده نگاه دارد هر روز با شهد یا با شیر گاو

یا با شوربه نیز بخوردان ان شاء الله به شود ایضا بیارد سنا کهی

نروس	بهدباره	مغز املتاس	سوف
۵ ماشه	۵ ماشه	۲ تنکه ساهی	۱ تنکه ساهی

دفع برص سفید [illegible]

سفیده

سفیده شکر تری ۲ تنکه ساهی هم ادویه را کوفته کرده

در یک سبو پخته آب انداخته کوفته اند خیلی یک پاو نماند

بیالاید و در دیک انداخته مغز مذکور را باندازه حب چوشی شود

فرود آورده تا که بیالاید نهار بخورند یک دو دست خواهند

غذا با شوربه مرغ و یا کوسفند با برنج غذا سازد هر روز بکند

ان شاء الله تعالی دفع شود برای دفع آتوبات پوست اجوائن — دفع آتوبات

و آمله پوست جهنه ماس هر دو سائیده نگاه دارد

نهار با آب تازه بقدر نیم ماشه بخورد ان شاء الله تعالی به شود

ایضا بیارد ترپهله ترکته گنجبیل زرک قاقله — دفع [illegible]

بنفج هر دو زیره برنگ جهقه بالا بهاره

[illegible] تخم بلبه اندرجو جوب بارد نمک نمک [illegible]

نمک دریا تخم کرفس ناکخواه سوف بهار نکلی

زرجوب دارچوبه ساطان سوییه کشنیز

هلیله مقل جوکهار شنجار املی ترشاو اسپند سپید هر یک

دو درم گوگل اتر ده درم همه را سوده در شهد غلولها سازند

هر دو وقت بخورد خنازیره و کرفتگی گلو و اماس زیر گوشی

دفع کردد و غذا کباب قلیه و بریان و نان تنک سازد

هر روز این ادویه بخورد به شود نوع دیگر تربهله ترکهه

هر یک ده درم و گوگل هفت درم سوده با روغن سنتور غلولها

سازد و یک ماه مدام خورد هر نوع خنازیر دفع شود و غیره

دفع خنازیر — نوع دیگر قیر آب برکم شنکرف زاولی سوماکه دهن سمسم

در اوند برنجی سوده مالد بر هم کفد بر خنازیر مالد دفع کردد

بیارد هلیله بلیله خیار شنبر هلیها ئید کشنیز مویز کو اتر پاشانید

و شهد و شکر هر یک ده درم انداخته بخورد سلسل البول و سوزاک

اندوه و تلواسه دفع شود نوع دیگر تربهله ترکهه

نرسی موته هر نک کلوی جتره هلهول هوده بیر

دلودار

دلودار کلابیه هلیله مقل مجاب حنظل زرجوب

داره لد نمک برک اک نمک سرشاهی نمک بانمک سونچل

جوکهار شنجار کجبیل الاجی بلبل کرد همه برابر

با گوگل بکوبند یا در روغن سنتور پار کرده ساخته بدارند روزینه

دو درم با شهد غلوله بسته بخورانند از این دشت بیرن

وادشت بیرن و کنیر و باسور و بیرو و سوزاک و البواسیر و هلکند

دفع زه و تب — رود در دسینه هر آن زه و تب بیارد بلبل دراز یک سرشاهی

و مغز یکی بلیه سرشاهی و قت بابیره سرشاهی همه سائیده غلوله

بندد و بقدر سنگ چات هر قسم که تب باشد بیرود ۵

نوع دیگر بیارد سر گوسفند پاک نموده به پزد بعده روغن اندازد

چنین پخته شود و آب او بگیرد و در آن آب هم وزن شراب اندازد

و بعد آهنی آهنی گرم نموده در آن انداخته شراب گرم بنوشد

مجرب

فلفلموسیر متمکی سفیدرا

در دزه دفع شود ترکیه پوست انار زرد هلیله مولی لونک

وا ورنک پنج انک دیربان سمندر جک جوز بوئیه سوجرلون

هر سه اجزائی هم راسائیده غلاله بقدر نخود به بندد با شیر

کاو بخورد درد شکم دفع شود نوعدیگر برای بلغم بیارد سوجرلون

و بلیل دراز مصبر اجزائی سه روز در آب گهرل کند

بعده بقدر نخود غلوله به بندد نهار و شب بخورد با آب و نیز شب

دفع اطلاق پرهیز نماید برف و بلغم دفع شود ۵ دفع اطلاق بیارد

نهی دانه سوف پنج کل خیرو ویک پیاله آب انداخته

جوشی دهد چنین چهارم حصه نماید بنالاید وقتی سرد شود

دیگر کیسر افیون انار دانه برنج

بنوشیده شود

سهن جعفل هم راسائیده با آب برنج گولی به بندد

اگر دق

مقدار نخود صبح و شام بخورد به شود

دفع

دفع شود برای باد جهول بیارد شنگرف کباب چینی دفع جهول

مهتاب جونه خر مهره هر چهار دارو ویک یک کسیره ۲ جونی خر مهره بعض خالص خر مهره

شهد نیم ماشه لونک نیم ماشه مرجان نیم ماشه سوخته

عقرقره هم ماشه افیون نیم ماشه هم راسائیده

گولی مقدار نخود به بندد صبح و شام بخورد به شود ۵

روغن برای دنبل بیارد سنهکه سفید

و موئی سوخته در روغن سیاه انداخته با چوب نم

کهرل نماید چنین بار یک شود بر نبه طلا کند دفع شود

دفع تپ مرکب بلغم و تلخ بیارد کلوی گرا ئیتا مونته

کشنیز بوره سنفل سفید کوردهی هر همه ادویه

پنج پنج ماشه بارکتان یک باش هم سائیده یک

دم در آب گرم بخورد دو وقت نهار اگر تب تلخ باشد

اگر تب تلخ باشد بجای کتائی شکر تری و نیلوفر جلاب آمیخته
آمیز عوض آب سرد بخورد به شود دیگر نیلوفر ده درم شاهی
دو چندان آب انداخته جوش دهد نصف بماند و قند
سه سیر سپید اندازد و در قوام آرد از نیم ده درم ناهار
بخورد که درد سر و بیخوابی و درد معده دفع گردد و
دفع سرفه — نرم طبیعت شود دیگر آب انار شیرین را جوش
دهد چنین نصف بماند در بسی نبات اندازد و قوام
آرد ده درم ناهار بخورد سرفه را دفع کند و طبیعت نرم
دفع درد شکم — کند دیگر اگر درد شکم شود دفع شود سوناکه
سونجل سنده انکزه بریان حجفل وزن برابر
با آب سوناکه بجنته گولی ببندد مقدار نخود صبح و شام
بخورد به شود بیارد برگ تمر هندی آزان آب
بگیرد

دفع درد سینه
بگیرد دانکه سیر وزن آن ده بقر انداخته تیز گرم
کرده ناهار بخورد درد و نبدها بر دو درد سینه
بیارد سپند بیخ مهمولی و کلو و بیخ ارند برابر گرفته
کوفته بجوشاند شیر گرم بخورد به شود درد سینه
و سوزاک و گرانی سینه و درد پهلو و تپ و نرمی شکم
همه برود بیارد لچی لونگ یعنی سرباولی و حنظل گوکهر
و کلو و مهتر و سنبل سفید و بالا و مهلهت
و دو بست کلار بتشی برابر گرفته کاره سازد همراه
مصری شربت سازد بنوشد به شود دیگر شهد
یک جز گلاب دو جز دا آب دو جز مصری چهار جز همه را
نرم جوش دهد چنین نصف بماند بیالاید و اگر گرم سازد
قدری خولنجان و دارچینی و زعفران اندازد بنوشد درد سینه و جگر دفع شود

بلادر جهوله جعفل و زردی کل آک وکهنه گیفی دنافوره

سائیدن جبتها سازد بقدر منگ شود صبح و شام بخورد ازبادی برهیز

دفع باد — نماید دیگر حرمل بر زد لیده کند هر چند آن آب اندراخته

در شب تمام نگاهدارد فردا آب صاف بگیرد و زنان هر من

در سه سیر قند کهنه و چهار سیر قرطاس ائید جامه بیز کرده

در آوند اندراخته جای پاکیزه نگاهدارد ازو اندکی نهار

بخورد جمله بادها از وجود برود و خراک جرب سازد فربه گردد

و رنگ روشن شود دیگر برگ تمر هندی از آن آب دانگ

سیر بگیرد و دو وزن آن دهی بقر اندراخته شیر گرم کرده

بخورد درد بندها برود و روغن تلخ برابر گرفته کوشانیدن

که روغن بماند کرد پای وجست را طلا کند سوزش دفع شود

دیگر گشنیز در سرکه تر کند خشک کرده بریان کند بخورد هم بآب

لعم

سوخته صمغ عربی ده درم کافور نیم درم جمع کند بخورد

دفع سلسل بول — سلسل بول دفع شود دیگر خرکلیجان دو درم سوخته

با روغن چرب کند چهار درم شهد یار کند بخورد

سیلان بول و سلسل بول هم دفع شود دیگر بلیله

مویز سرخ راست / مویز کابلی راست — بلیله خیارشنبر هلیله سیاه گشنیز مویز کوهی مویز

برابر جوارشت نیل با شهد و شکر تری بر یک یک درم

اندراخته بخورد سلسل بول و سوزاک و اندوه و تلوا سر

هم برود و غذا گوشت شکار و برنج ستقتی و منک

رزد و نان گندم و جو گداخته و نمک و گوشت بز و کلمه

ضیق النفس و سرفه — برهنه و ترشی بار دان دیگر یک درم جو کهار دید به شود

دیگر ضیق النفس و سرفه که از دل خیزد و آن از ضعیف بود

دفع دق و سرفه — نبات و شهد و سوناگر هر سه برابر یک جا کند بلیسد

از خون و تلخی باشد دفع شود دیگر دق و سرفه

کرسی بزبان هندی جزو از فطای ... گویند

شنجار نمک سیاه نرسی شنیدر نیم درم درنج
(۵ درم) (۳ درم) (۶ درم)

کنیره آب بجوشانند یک باند نهار و شبانگاه بخورد ده ساله

و بیست ساله دق باشد دفع شود مرهم بوست

جامه مار در آوند سوخته کرده و ورال بروا ... تیل

با مسکه گاو مخلوط ساخته بکار برد اگر زخم باشد

و یا ناسور به شود دیگر تخبنکی را نها بیارد دمبل اول (دفع ...)

ساز کنند که و تخم ارندس تیل و شیر اک و

در روغن سیاه در کراهی انداخته پخته کرداند چنین

روغن بماند نگاهدارد و بر تخبنکی لیپ کنند به شود

دیگر سوراک پنج جولائی نیم سرشاهی سا تیل و یک کنیره

شوره انداخته بخورد سوراک دفع شود

دفع ... بیارد گل نیلوفر سفید سرشاهی سونف

نیم سرشاهی ملهت کنیره بلبل دراز ۲ ماشه

لنگر زری

۲۵

لنگر زری دو سرشاهی هیمرالا تیل بودر یکنیم کنیره به بندد

بخورد و غذا برنج و بهت منک سازد به شود دیگر بهر (دفع درد بار)

بادی بیارد بهلاوه سرشاهی سنبده سرشاهی

اجوائن سرشاهی افیون ~~سرشاهی~~ ۲ ماشه (انجبیل راست)

بارا ۱ ماشه کته سرشاهی دال سرشاهی کوکل سرشاهی (نوردانه راست) (بیماریات) (کت را گویند) (مقل ازرق را گویند)

همه ادویه بطرف تیل باریک سازد و نیز روغن گاو

انداخته تکو بد خوب یکبذات شود علوله بقدر سپاری

به بندد هر روز نهار وشام بخورد و بار و نیز شیر

بر این کنند به شود منضج سنبده ۲ ماشه سونف (۲ ماشه)

دستنا الکرماشه همه را کوفته تا ... بخورد نوعد یکبر (دفع درد ...)

منضج سنبده سرشاهی سنا ملی سرشاهی لونک پنج ماشه (گرنزلا دنبالا گویند) (انجبیل است) (بنجک راست)

تمال تیره ماشه الاجی چوز ماشه حلو تری ۲ نیم ماشه (بلیلا فرزرت) (برزباز راست)

شکر تری چهار ماشه همه کرفته و کوفته یک کف دست

وقت خفتن با آب کرم و تازه بخورد تا سه روز همین کند

مسهل فلفل دراز ادویه رکند یک عقرقره مرجان

کوکرد انسه کوکرد ارت

سیماب لونک همه ادویه را یک ماسه حجای

حب الملوک است

مجمک است

کوته یک دمری همه را سائیده قدری بخورد با آب باسی

دفع و هندوی سرخی چشم بیارد جند چهار ماشه و کودی

سوخته نیم ماشه و سنکبصری در تانک در تهالی کانسی

انداخته اما جند علحده بخته ل بید بعده آب جبنه

لوزنی نیم پاو در تهالی انداخته تداوی را بحرب

نم و مسی حقت نده مالد چیزی سیاه شود و لالی کوله

بستی باشد لوزان مرج کولی به بندد و در شب با آب سائیده

بمبل

۳۷

بمبل در چشم کند سرخی چشم و خارش و سبل برود به شود

علاج برص سفید بیارد پنج سرشاهی بابچی در دو آثار شیر

ماده کاو انداخته بجوشاند بعده جغرات ساخته علی الصباح

حل نموده روغن برآورده نگاهدارد و بر داغ طلا کند

ان شاء الله به شود و هلیله زرد قدر یک سرسایی کوفته

در یک پاو آب در شب الکاه نگاهدارد و علی الصباح در حمام

بیز نموده بخورد و غذا نان بی نمک بخورد الف بابچی و هلدی

یک وزن کرفته کوفته و بیخته هر روز هفت ماشه تا شصت

بخورد و سیه دانه را شهد حل نموده بر داغ ضماد کنند به شود

واز لحم و نمک پرهیز و علاج سرفه و بلغم مصبر ماشه ستو باکه

دو نیم ماشه لبول دو نیم ماشه بلبلیش نیم ماشه سه روز

سه روز باب ادرک حل نموده لوزنی ماشی غلوله به بندد به شود

دفع نفث و بلغم

گشتن هر تاک هر تاک یک سر ... و چونه صدف ...

هردو را با آب کنوار کهرل نموده قرصی نموده سازد و در سر کیبن

دشیتی مقدار دو ماشه باشد آتشی بدهد تا سرد شود بگیرد

و تپ بادی و بلغمی را یک حبه با فلفل دراز بدهد و بیست را

علاج تپ قیدی

هم بدهد به شود علاج تپ قیدی که بدن قند گو کلی شهد

مقل ... گویند

نمک موم جمله را بکوبند و در ماه گاو بجوشانند و گرم

بر تپ قیدی مالد به شود دفع بلغم لگر سنگی سندی

فلفلین تر پهلکر کتانی بهار زنکی بهکر مول نمک

نمک سیاه برابر برلون سمندر جهاگ دتیا بابا [illegible]

کف دریا

کول به بندد دفع غبار چشم شوره شبنه حلیب

قلع کنند زیره سفید سنگ لهوری از ان هم را

برابر سائیده غبار ساز و در چشم کشد مثل جاکسو

انزل

اندر اندازد دیگر جهای چشم بیارد کیسر پرو لا اول برسی پیسکل خربزه

افکنده خر سیاه سوخته کنند مرج سفید سمندر جهاک کف دریا لا

گویند بزبان اهل هندوستان

رس نم سنگ لهوری ملکی بر او دور کرده مسکه گاو

در طشت کانسی اندر آخته با دسته نم کرد در دهن پهلولی

داشته باشد تا شانزده ماسی مالد و در پیاله چینی وغیره

نگاه دارد اندکی در چشم کشد چشم کی نحبه باشد آنرا

دفع خون

با منه گویند و بلکها را از سر نو برآید و به شود دفع

خون شکم مهلت نیلوفر ناروان آمله والا برگ

الاچی تخم آملی بلکنه رسوت مشک شکر تر

همه را سائیده آمیز نموده نگاه دارد هر روز نهار دهان

تا پنج بخورد وقت شام همین قدر بخورد دیگر ارلو

زیره سفید را ال اندر جوشیرین موج رسی انار دانه

مشک دهاوه دارچینی اجود گشنیز جوان
بلیله مغز الاچی رسوت شهد معجون سازد
صبح وشام بخورد به شود دفع درد گلو و درد حلق و
گوشی درد کند باوزن کوفته معجون کرده غرغره
کند درد دور شود دیگر شیر گوسفند گرم کند
قدری زنجبیل سوده باوی یار کند بخورد در حلق
دفع شود دیگر قاقله برگ صندبرگ هر یک سه درم
زعفران یکدرم مسکه گاو یکدرم کافور دانگ درم شهد
شکر سرخ یار کرده بخورد به شود دفع درد چشم
تهلیله ممات صندل سرخ مغز جاکسو باب تمر هندی
سائیده غلوله ببندد و باب سرد حل کرده چشم کند
و درد چشم و خاریدن و تیز آب و گرمی برود شتاب

دیگر

و دیگر رنجها هیچ نماند دفع خون و ریم و ابت در
وسول و غیره بیارد نمک سوچل کالروب بهیر
جوکهار کهار سفید انگز دربان بهانه هم وزن
برابر سائیده باب سیر یک پاسی کهرل نموده بقدر
نخود مات غلوله ببندد نهار بخورد باب شیر گرم بخورد
غذا خشکه سیتی یا سکداسی و منگ و کهیر چهارم
حصه مینک او پنج روز روغن بخورد و باز اندک
روغن معان کهیر بوقت بخشی انداز د غذا سازد
بیارد شنگرف وافیون مطهر هر دو برابر
گرفته باب ادرک سائیده غلوله بقدر منگ ببندد
اگر کسی رایقع والطلاق باشد یا که بخورد و اگر درد شکم باشد
با جزر دو بره وشیر بخوراند یا با شهد به شود ه

[illegible]

دفع درد سر و نیم سر شربت سنبل یک سیر نبات
ده سیر چندان بقوام آید چاشنی مشک گلاب دهد اگر نگاه بدارد
و قدری در ابکاه بخورد ثلج و سوداک [illegible] و تنگی نفس درد سر و
نیم سر که از صفرا باشد و رنج ششی نوع باسور دفع شود
ترکیب اطلاق خرفه تخم ریحان بارهنگ گلتوجه
اسپغول همه ادویه را گرفته با آب سرد بخورانند
و اگر حرارت شود با آب خرفه بخوراند ان الله تعالی
به شود و اگر کودک باشد با آب سنبل خرفه بخورانند تب
و اطلاق دفع شود ترکیب بادفرنگ یک کشنیزه
پوست بیخ اک و یک کشنیزه دلبجانی و یک کشنیزه مرچ و لونگ
همه ادویه سائیده بقدر نخود غلوله بندد وقت صبح و شام
بخورد

ترکیم زعفران [illegible]

بخورد به شود دفع ببلوله ود بند چشم ترکیم شب کجابه
لونگ بلبل دراز سنگ پوره ارمنی ورق مراد برگرفته
سائیده عقل عبار سازد و نگاه بدارد اگر گل چشم
دارد با شیر عورت یا شبنم نیشکر اندازد و اگر درد بند
چشم دارد با نبات لی اندازد بکرم الله تعالی به شود
اگر رگ ریش از بادفرنگ سوخته باشد یا بر قضیب زخم شده
باشد یا یک آلت خورد شود و یا از بدن تمام دانه
برآمده باشد ریم خون روان شود بلکه جذام انگشتان
دست و پای باشد درست شود مرهم زخم و باسور [illegible] یک نیم [illegible]
مرداسنگ یک دام کتیه نکنیم افیون ۲ ماشه
موم ۳ [illegible] گوتهها زر کران یک دام روغن [illegible]
دو سیر [illegible] همه را سائیده در کراهی انداخته بجنبه

بکند چنین سیاه شود نگاه دارد بعده که زخم بمالد بکرم الهم شود
نبات باد فرنگ مرداسنگ کثیره زیره سیاه مرجان
همه را سائیده هشت پوری سازد هر روز یک پوری
بخورد به شود کرم الهم لکانی برای قوة باه تخم بلاسی
جوز بویه مال کنگنی جلوتری سمندر سوخته از هر یک
دو ماشه با روغن تلخ نم کرده بطور جوار روغن
بکشند دو حبه با برگ تنبول بخورد قوت بسیار یابد
دیگر اکرابی خراسانی ۲ ماشه شنگرف جوز بویه ۱ ماشه
عقرقرحه دارچینی تخم بنگ جوائن هندی
قرنفل الاچی خورد همه را سائیده با شهد مقدار
[illegible]

بخورد کولی بر بندد هر روز پنج حبه بخورد قوت باه بجد شود
و درد پهلو و درد شکم و درد معده و مثانه و درد مقعد
و اجروک و سنگ مثانه و افزونی حیضه و علت و نفخ و ادماد
ودوانکی و هر هژده نوع بیت و هر بیت نوع زحمت شکم
و بیل بائی وقت کهنه و آسیب دیو و پری گردند و این را
مرهم شنگرف دال مردار سنگ کته سندهور
تنبلا موم در روغن سیاه بریان کنند و مرهم
سازد اول بیار اندازد بعده تکسها هم اندازد چنین سیاه
شود بیرون بکند بعده موم اندازد بعد ازان ادویه
اندازد با چوب بگرداند چنین پخته شود فرود آورده
نگاه دارد بالبته بر زخم طلا کند چرک بیارد نقره
نحاسی هر ناک هر دو را بر کرده ساخته تر بالا

هر تای مذکور را داده در بوته جمع کند خشک شود

آتش در دو سیر او بلند چنگال بهر کرده مرجان سرد شود

برآورده سائیده بقدر برنج با برگ پان نهاده خوردن

دهند تب لرزه دفع شود بکرم الله الکافی

بالتنبول خورد هم تمام شب نسخه حکمت

بسم الله الخ یا کنبوجو النبو ارحمنک یا ارحم الراحمین

برای کشتن فرار

ترکیب کشتن فرار بره مقدار [illegible]

یکدام فرار و منه [illegible] یکدام و [illegible]

مقدار [illegible] و اولا [illegible] را با [illegible] خته و فرار را اندر [illegible]

[illegible] اندک شیره [illegible] باحدی [illegible]

همراه شیره مذکور [illegible] اندک [illegible]

که همه خشک شود و [illegible] یکدام روغن زرد [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

[illegible] ده [illegible]

[illegible] که [illegible]

آب ما رسیده باشد باحدی [illegible] خاک [illegible] کنند

[illegible]

بگیرد و نفید [illegible] برای خوردن قوت باه و امساک و بر همه

امراض تجربه است همراه ادویات که مناسب آن باشند از

[illegible] حضرت [illegible] و الله [illegible] داده

برای سوراخ قلبه [illegible] و قلبه را [illegible] بهتر نموده در

[illegible] و در [illegible] جمله [illegible] سائیده همراه

آب [illegible] قلبه [illegible]

و در سایه خشک کنند و در عمل آید سوراخ [illegible] مجرب است

کافور کهنه سرخ مرداسنگ [illegible] هر چهار دوا [illegible]

برای سرخ باه فرموده حضرت [illegible]

[illegible] یکدام [illegible]

[illegible] در کاسه انداخته و قدری آب انداخته [illegible]

علی الصباح [illegible] قدری دیگر آب انداخته [illegible]

سرخ صندل [illegible] سائیده در میان آن انداخته [illegible]

نهار [illegible] وقت [illegible] گندم [illegible] کرده [illegible]

برای سوراخ قلبه

برای سرخ باه

برای درد دندان

صح ٢

برای درد دندان و جنبیدن و کرم خوردن دندان
مجرب است بیار و سنگ جراحت و [illegible] و گوگرد [illegible]
هر سه سوخته هموزن برابر گرفته سوده نگهدارد و [illegible]
بر دندان بمالد در چند روز شفا یابد ان شاء الله مجرب است

برای سردی بدن

صح ٣

برای سردی بدن گل سرخ یک توله بهمن سفید یک توله
کلنجار یک توله طباشیر [illegible] یک توله براده صندل یک توله کشنیز
مغز یک توله قند نه توله خرفه مغز هم باو کوفته و بیخته
سفوف سازند و با قند آمیخته سه ماشه با شربت [illegible] معتبر یک توله
ناشته [illegible] [illegible] بر آتش کشیده بخورند و از [illegible] احتراز کنم
[illegible] [illegible] اول و آخر درود [illegible] مرتبه
[illegible] [illegible] که خبر آورده با حاجت [illegible]
همان آب بخوراند بعنایت الهی شفا یابد مجرب است
ما تنک [illegible] [illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مجرب است
برای زهر کژدم همراه آب با لعاب دهن خود ساییده
[illegible]

اندکی [illegible] ساییده در جایی که کژدم گزیده باشد
[illegible] ان شاء الله تعالی بکلی صحت یابد مجرب است
[illegible] [illegible] که [illegible] بسیار و کباب چینی مقدار
یک درم گرفته و بیخته سه پوری [illegible] نگهدارد [illegible]
بیرون کرده شب همراه یک پاو آب تر نموده در شبنم
بگذارد و صبح صاف نموده یک پوری همراه آن بخورد شفا یابد
جهت خارش [illegible] [illegible] زرد یک ماشه دو سرخ
چوک ده سرخ قند سیاه [illegible] گولی [illegible] نگهدارد
هر روز یک حب فرو برد و غذا [illegible] نمک بخورد شفا یابد
[illegible] برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
موم سفید یک درم سفیده کاشغری یک درم [illegible] گرده
خانه یک درم کافور چهار سرخ روغن کنجد چهار درم اول
تیل گرم کند تا که کف برآرد بعده موم اندازد بعده سفیده
کافور و [illegible] اندازد اندکی بمالد شفا یابد ان شاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی‌حد و شکر بی‌عد حکیم علی الاطلاق را جلت حکمته که عالم اجسام را از کتم عدم به عرصه
وجود به یک امر کن موجود گردانید و سپاس بی‌قیاس قادر لایزال را عظمت قدرته [illegible]
متضاده متمد [illegible] انفکاک و ابله عفونت و فساد اجتماع بخشید و سپاس فراوان [illegible]
علی الاجلال اعظم فیضه که نفس ناطقه عند فیضان حرارت غریزی مر فراوان [illegible]
فایض گردانید [illegible] تدبیر و تصرف و ما نیازی غایت آن علمی که علمای [illegible] اشرف موجودات
گردانید و [illegible] از علما بر تمام علم مدار آن شغل نهاده که امراض مزمنه ممتنع العلاج
[illegible] حکما و اطبای [illegible] مستند نعت و درود و حی نهایت و سپاس بی‌غایت بر آن
حضرت [illegible] صلی الله علیه و سلم که [illegible] احادیث او را [illegible] شفاعت او را
[illegible] صحت امراض عصیان گردانید و بر اولاد و اصحاب او باد [illegible] حمد و درود بدانکه
علم طب که علم [illegible] دانستن [illegible] دو معنیست لغوی و اصطلاحی لغوی و بجهت معنی آمده اول بمعنی
عادت [illegible] گفته می‌شود [illegible] دوم بمعنی سحر چنانچه گفته می‌شود طبت الرجل
[illegible] بمعنی اصلاح چنانچه گفته می‌شود طبیب السقا بمعنی [illegible]
چنانچه گفته می‌شود الکل صانع حاذق طبیب و در اصطلاح علمیست که [illegible] شود از
بدن انسان از جهت صحیح بودن و زایل بودن از صحت به جهت حفظ صحت حاصله
و استرداد صحت زایله و چون معنی لغوی و اصطلاح طب دانستی بدانکه [illegible]
دوا چشم که [illegible] نفع عظیم دارد [illegible]
[illegible] ۱۶ عدد [illegible] عدد و در آب [illegible] حل نموده [illegible] کنند

[illegible]

برای چشم مشسو [illegible] یک دام [illegible] یک دام [illegible] یک دام مصری یک دام
[illegible] یک دام [illegible] هر دو [illegible] آید بسیار تجربه رسیده
[illegible] فلفل دراز [illegible] مصری برابر [illegible] نیم [illegible]
[illegible] دارو در چشم [illegible] و زبان [illegible]
تخم [illegible] تخم [illegible] دو دام وزن [illegible] گرفته در میان
[illegible] کلی [illegible] را انداخته [illegible]
[illegible] باشند که [illegible] در میان
[illegible] تا دوازده پهر در میان [illegible] کنند بعده بر آورده
پوست او را از دست مالیده دور کنند و باز در آفتاب خشک کنند بعده [illegible]
[illegible] از سنگ [illegible] و آنکه [illegible] زرد بود
[illegible] در بول [illegible] ساده ماده [illegible] کرده
[illegible] از آن [illegible] دوا از جمیع دواها [illegible]
در چشم کنند جمیع علت‌ها را [illegible] و تقویت [illegible] کننده [illegible]
[illegible] سفید [illegible] سفید [illegible]
[illegible] سفید ابراهیم اسفند [illegible] بعد [illegible]
بخورد [illegible] از موجبات کنند [illegible] سفید [illegible]
کوبند فرا [illegible] سفید [illegible] از [illegible] برابر کوفته [illegible]
سنجی نموده [illegible] سفید [illegible] بعده
[illegible] طلا کنند [illegible] خواهد [illegible] بماند

جلاب پوست هلیله یکدام تخم کاسنی یکدام چوب چینی یکدام منقا دانه
بیرون کرده هر سه جزو را کوفته بیخته با منقا بکوبند گرفتن حلوا نخود
بوده شش گوله بکنند تا سه روز بخورد هر روز طبیعت دو بار اجابت فراغت
کند مجرب است لیت الیت مویز یکدرم افیون الیکا بیاز برگ سیب
گره هم را با زهره گاو در حل کند و لقصیت کالد بالای آن برگ بندد بار
گیری بگذارد نفع تمام بهنده طلبیده جلاب نمک بوی گل سوت هلیله
بکسیل ترید سفید خوار شنیده بالا برگ قرنفل نمک سنگ سنا یک وزن
کوفته بیخته بوزن نیم ماشه صبح و نیم ماشه بخورد و آب گرم تمام اخلاط از شکم
دور شود حفظ دوای باد فرنگ دهان نیم آرد بلادر بگیرد سیاه و قند
هر یک بوزن دو دام بجنبه سنجاد و ما اول بلادر را کلاه دور کنند
و نیز در وانداخته بکوبند و باز سنجاد و اخل کعه با زنکو بندد و چهار روز
بهبند دیگ صباح نیک و نیت خوار بخورد از برشت و باد بر بهر وا کر تمام
بدن سوراخ شده باشد دور شود از چهار طوبت بسیار بود استه باشند
کنجد سوخته و کت بیانده بخود و فع خره و سقطه موم سفید روغن زنند
نیم برا از هر یک بوزن چهار بیسه بریخ نیم نیم سوخته فندق چوب نیم سوخته
مویح نیم سوخته و بند نیم سوخته از هر یک دو دام بیته نیم سوخته را در
روغن اندازد که چرب نمود بود ادویه را کوفته بیخته با بند و دانه چیدان بگوبند
که مثل مرهم شود اندک بر آتش گرم کرده بر سر از آن بگذارد سنگ گرم کرده
اندک بر سرعت بگذارد خواه خرد بود خواه کهنه باشد در سه روز دفع شود

دفع شود هر روز که با فواطا بر حل بو بلغم بر آمده باشد مجرب مجرب است با و بان
زیره سفید زنجبیل هلیله زنگار از هر یک یکدام مخز مصری دو نیمدام دو به بار
اندک بود و داده بخورد را باهم کوفته صبح و شام بقدر کف بخورد شفا یابد
نیم لیبه خشم که سرد آمده باشد بیند ریکا افیون با شکر سفید کلکاغ
زرد چوبه زنجبیل همه را برابر گرفته با کلاب با آب شسته سائیده دارد خشم
طلا کند در روز نزد و مجرب است الصاکبو تا خشم که بیدار آمده باشد
بسیار مجرب است دو بیچ ماند و از زار بکنید بدان است کو و هر اباب
لب بید و باریک نموده قرص سازد و قرص مذکور را در جام کاشی
بچسباند و دو عدد بلادر را در آتش بنهد و آن جام را از کون بر سر
آن بلادر بدارد که دود آن بقرص برسد و قرص سرخ رنگ شود و بوده
قرص مذکور را گرفته وقت حاجت مقدار دانه فوفل با آب افیون
حل نموده و حمیر کرده بوتا کرده با آب و خشم انداز فی الفور به جواهر شد در
شفا زرد چهار جزیه نجم نیز بکنید بسیار مجرب است انشاء الله تعالی
تدبیر بواسیر هر نوع که باشد بسیار دنبال که مانند کلکوره باشد خار دار
آنچه بار او باشد نیم پخته بیخ فلفل تر بار بار یک بیبرد و در سایه خشک کنند
الجرم جی گویند و بلوید دهن خود را از کبره بسته کنند چرا که بسیار تند است کوفته در
برکند و خرلیط را در زمین گور کنند و دهن او را که ده دارد بیرون خود را
بر نهاده کرده بالای او بنشیند با یک ساعت امید است که بواسیر خود بخود بیفتد و از
نیفتد شیر ماده گاو بجوشد و چند قدم بکرده باز آمده بر آن خرلیط بنشیند

طلا کردن
آب چوب

الله جدا شده ببقشد این نسخه مجربست آن [illegible] باید
برای امساک چیزیست عجیب شنگرف و دیلو از جوز بوا جوز
نیم مثقال از هر یک مثقال همه را با هم صلایه کرده و در پارچه کتان
علوله بندد و در یک سرکه تر کنند چون مقدار نیم آثار [illegible] علوله را
بخورد خلاص شود مجربست دیگر لوغد امساک از [illegible] جوزبویه
حصه و از زعفران یک افیون چهار حصه و از خشخاش اندکی هم چند جوز
بویه قرنفل در آورده مسحوق کرده شهد بیامیزد اندک امساک لطف
کند و اگر عشر آن خوری کرده حلیم تجربه باری در این نسخه چه ترقیده بلاد بغداد
و نیز هوا یا جریانه بر روغن زرد لعابت دانه از هر کدام ۳ موم ۴
برای خلال دندان شاخ گوزن سوخته پوست تخم مرغ آرد جو کف
دریا الیح و سرطان سوخته از هر یک ۳ درم و ساذج هندی نیم درم
مجموعه را کوفته بیخته در انگشت کرباس تو پیچیده بر بن دندانها آلوده
بر دندان بمالند در جلا خاصیتی تمام دارد و دندان چون جوهر آب دار آید
علاج باد فرنگ [illegible] دانه نبله [illegible] از هر یک نیم دام هلیله سیاه
نیم دام همه را اصلاح کند تا بخورد و در ظرف گل و بر آن مرغ [illegible] بندد
علاج الحاح یک [illegible] شام یک بخورد و بر [illegible] نکند در هفته [illegible] چند از
خوردن این حب سوراخ کام و نشستن بینی درست شود و از برگ
[illegible] روشنائی چشم [illegible] را یکدام [illegible] در آب [illegible]
[illegible] کند از [illegible] دو حصه سماق [illegible] حصه [illegible]
به هم [illegible] چهار حصه اول [illegible] با قرار [illegible] مجموعه را [illegible]
[illegible]

اسیا کرده در چشم کشند الغا [illegible] یک حصه تخم [illegible] نیم حصه [illegible]
جمله را در ظرف [illegible] نهند [illegible] در چشم کشند [illegible]
بو عدیکر برای درد چشم مجربست زرد چوبه [illegible] نیم مرچ بلبل در آب
با هر یک موثه هلیله برابر سائیده با شیر [illegible] بندد و در [illegible] چشم
بابول القرب [illegible] شهد بیامیزند [illegible] در چشم [illegible]
[illegible] برای [illegible] چشم [illegible] مرچ سفید و دو عدد [illegible] در شهد
[illegible] بندد و در آب [illegible] سائیده در چشم کشند جمیع علت دور شود
کحل از روشنائی [illegible] طوطیای هندی [illegible] از هر یک [illegible]
اقلیمیای ذهبی نحاس محرق زبده البحر سرمه اصفهانی [illegible]
عدسی از هر یک ده درم مجموع ادویه نیک کوفته در صلایه [illegible] کرده
در آب بادیان چند روز [illegible] بادیان را [illegible] آب باید
جوشانیده صاف کرده ادویه را صلایه کرده از هر [illegible] روز در [illegible]
آب بادیان [illegible] را خشک کرده [illegible] حاجت [illegible]
در چشم کشند اگر یکبار در آب مطبوخ هلیله [illegible] نهند بهتر
باشد کحل الجواهر صغیر که چشم را جلا دهد و تقویت بسیار کند
و حدت نظر [illegible] صفت آن سرمه اصفهانی [illegible] درم
[illegible] اقلیمیا [illegible] دوازده درم مروارید
[illegible] درم [illegible] درم زعفران [illegible] درم ساذج دو درم
[illegible] اول اجزا را در سنگ سماق [illegible] آب باران باید کرد

و در گلاب چنین تا آب نرم از درنت جدا باید نمود و به نشیمن
ساخته و بقیه را نیز بهمین نحو ستور نا بهمه یکذات شوند و آن از سر
او نخنه باید گذاشت تا خشک شود و باقی آن را مانند صلایه باید
نمود و بعد مروارید را باهم آمیخته دیگر باره صلایه باید کرد
تا همچون صبا شود بوقت حاجت بمیل باید کشید و چشم صحیح را از برای
حفظ در هفته یکبار کفایت است و چشم ضعیف را هر دو روز باید کشید
از جهت خون بستن شکم اطفال خورد دنیره خرقه الجبار کنند ضمغ عربی بریان
اندک نشاسته سه روز بدهند و سه روز دیگر عرق بید مشک و گلاب
اندک کنند و اندکی تباشیر و اندکی صندل تر کنند بدهند دفع بی زردی
زعفران مصطکی قدر کافور همه باهم کوفته بیخته حب نمود
بدهند ان شاء الله تعالی بر طرف شود فایده جهت بواسیر طبیب هندی بجالور
معالجه صاحب بواسیر شده بود اول ترشی و مرطوبات و حلوا
القدر اشتهاد خواهش میخورده باشد که جوشش بواسیر بعد باشد
مقعد زور کند و براید که باستعمال این دوا برطرف شود در باطن
نماید صفت آن بگیرید جو کهار و نوشادر و نمک لاهوری و نمک
طعام و نمک سنچل با قلی نفت داده و زاج و شوره جمله هم وزن
کلید دهن تنک اول ظرف را چند روز در آب نهاده باشند که آب از آن
تر نکند بعده اجزا را در درون او اندازند چنانچه نصف او پر شود
و ظرف دیگر دهن گشاده اگر شیشه بود بهتر والا گلی رنگ داده
سر پوش آن کنند چنانکه سر آن ظرف که اجزا در وست در شکم ظرف
بر

سرپوش در او و دو اطراف سرپوش را گل حکمت کرده باشند چنانکه اصلا
بخار برشیا نبود آهسته برداشته بر دیگدان نهند آتش آهسته بهلو نهند
و سرپوش را بطرفی که بر زمین است سوراخ کوچک کنند و در زیر
آن سوراخ پیاله چینی نهند و چوبی باریک موافق سوراخ آن فرضه
درون کنند و یک سر آن در پیاله چینی نیز کاه نیز از آمدن باز
ایستد کوچوبک را حرکت دهند تا عرق جاری شود اما احتیاط کنند
که جبری ذرهٔ نیز را نیفکند و لته را تر کرده بالای سرپوش بگذارند که تا آخر
کار نگه دارند که عرق بدر طرف سرپوش خشک نشود و آن عرق را در شیشه
نگهدارند وقت احتیاج قدر سبزه سر چوب پیچیده بر آن عرق
تر کرده بر موضع بواسیر مالیده باشند تا از موضع دانه بنشور چون
کرده خواهد بر آمد خواهد افتاد و بعد افتادن بنشور جراحت بالا حرارت
بگذارند خبرات جگر کرده بر برگ تنبول نهاده بر آن موضع نهند و در
دو سه روز بر طرف خواهد شد ان شاء الله تعالی حب قادزهر و جدوار که نافعست
جهت نزله و زکام و مفاصل و درد سر کهنه و سرفه و قوت باه را نافعست
جدوار خطائی فلفل و بهمن سفید و سرخ ضمغ عربی بذر البنج افیون
مصری مصطکی زعفران زرنباد از هر یک دو توله درونج عربی قادزهر
شقاقل ماهی شتر اعرابی جوز بوا بنج لفاح بوزیدان تخم کرفس عاقرقره
از هر یک سه ماشه لبان پوست ترنج از هر یک نیم توله فرفیون دو توله

ابریشم مقرض یکتوده مشک عنبر یا قیمت ... یک ... مروارید
دو تولد ورق طلا ... شست عدد ورق نقره صد عدد حب ساخته
بخورند بجهت ضیق النفس آزموده و مجرب است بگیرند چغندر را ورق
کرده و در دیگ سنگی یا گلی چند چوب تاک ته ... در زیر دیگ بگذارند که
چغندر در دیگ نرسد و بجوشد و بشورد و در وقت جوشیدن چغندر را با یک
با شکر خام تلخیف کنند بر ... ... و تلخیف کنند تا مملو شود بعد از آن
دهن دیگ را سرپوش نهاده از خمیر یا کشمش خام کنند اگر او بلیه ... خشک
با ... وقتی که دانند که چغندر مجرا شود دیگ را فرود آورده بگذارند که
نیم سرد شود و بخار فرو نشیند بعده سر دیگ را ... چغندر را
برآورده باید که در تک دیگ جمع شده باشد بمالند که خوب منقح شود
و آن آب را صاف کنند و در شیشه کرده نگهدارند هر روز سه سیاله
قهوه خوری گرم کرده مدت نمانند صبح و شام که ضیق النفس کهنه در ... نفع
تمام دیده و این دوا را حکیم داود مرحوم مخاطب بتقرب خان به ... کهنه
... ضیق النفس داری بهمین جره داده بعد از دو سه ماه استعمال
بالکلیه رفع شده و دیگر عود نکرده در ... اول روز بجری ... نرم
بر روغن ... از حد زیاده باشد بعد از بگیرند این ادویه بخورد تخم
تخم ... از ... ... یکدام ... یکدام در یک پیاله آب ... خوب نماند
صاف کرده سه دام ... حل کنند و ... بنوشند ... را
... کنند که ... نخود حبه ... یکدرم مرچ دو درم انار دانه
هفت درم قند سیاه کهنه شانزده درم کوفته حب بمقدار ... خورد ...

ربا دارد ...

بلع دردن ... و ... سه حب را ... کنند ان شاء الله تعالی نفع شود
جبه ... قرنفل دو درم ... سه جبه ... جبه ... جبه
نمک ... جبه کوفته در آب ... حب کنند و در دهان نگهدارد
برای خوردن بسیار نافع است برای امساک و ... شهوت ... دو ...
زعفران یکدام ... یکدام ... یکدام ... یکدام هر سه را برابر
گرفته ... سرکه با گلاب ... کنند ... بعد برابر ... حبه ...
صبح ... شام بخورد ... تمام ... را ... مجرب
... ... سفیده ... ... را برابر ... ...
... درد سر کافور و گلاب ... ... درد سر کودک
... ... سوخته خاکستر ... روغن ... بمالد ... مجرب
... ... سیماب ... پوست بیضه ... کرده باز
... سیماب را ... رسیده انداز و در آتش نهند
و اندک ... ... سیماب خاکستر شود چنین ...
که سیماب خاکستر شود فرود آرند مقدار حبه در برگ پان ...
مقصود حاصل شود تجربه رسیده است ان شاء الله تعالی فقیر محمد مراد
... ... افیون ... سرخ ... ... سفید
... ... زعفران ... سنج ... و عود ...
... همه را ... کوفته ... همراه آب ... حب سازد ...
... ... کرده ... ...

علاج سرخی گل اگر مرچ بهمان رطوبت سوده کرده بمقدار ربع گوی بخورد
بگاه صباح و یک سفره برود تا آید زیر شیب در سر شب و بحر (؟) باخته از
نماید ان شاء الله صحت یابد و شفا بخشد این نسخه از طب ملک گرفته
علاج رمد رسوت نهند افیون مصری نبات سفیده نموده بیک ساییده گرد آن
کرده حنا در روغن تر کرده دارو ها بدان خمیر کرده نگهدارد و در وقت حاجت
با روغن ماهی گاو و با شیر زن سوده در چشم کشند از باد نگهدارد و صحت یابد
نوعی دیگر رسوت افیون زعفران زاک قرنفل مرچ سنده و اندکی سفیده بیضه
همه را آمیخته در جام انداخته در چشم چکانند به شود مجرب است انواع رمد را نافع
نوعی دیگر افیون سفیده بیضه رسوت زاک شنگرف فلفل گرد قرنفل زعفران
سرمه جمله ساییده در چشم کشند از برای درد چشم بکار برند نباخ آهن انداخته
و زیر آتش گرم کند وقتیکه گداز شود اندک افیون انداخته بجوشاند فرود آرد
و انار و انه زیر آتش در آب کرده بآن آب باید بر بالای چشم لیپ کنند شفا یابد
رگ از چشم خون می آید باید که برگ نیم و برگ ... با روغن تلخ در چشم بکشند شفا یابد
نوعی دیگر علاج صرع بیارد شیر زن و استخوان شیر بوسیده باید با شیر
و قند کوبانید و کلان را مقدار درمی و خورد را مقدار مرچ بدهد اگر چهل
افیون پاکیزه هر روز ... نافع آید نوعی دیگر بیارد تلخه شغال و مرچ و لونگ
هلیله کلان و عاقرقرحا و تخم مرو خورد و سنده ... و فلفل دراز جدوار برابر گرفته
جوکوب کرده در تلخه مذکور انداخته در برابر دیگدان آویزان کنند که خشک شود
بعده پوست تلخه دو دارو ساییده و تخم مار و طاوس و کرم که از بینی شتر
برآمده بآن یکجا کرده ریزه وزن ماشه دهد

در کشتن شنگرف

(در بیان ...)

نوعی دیگر کشتن شنگرف بیارد شنگرف یکدام و شیر آب اول
بیخ انار و گنجشک نر جاینک چهار عدد اول گنجشک مذکور را ذبح
کند و پاک نموده و شکم آنرا از بیخ صاف سازد بعد از آن در شکم
هر چهار گنجشک مذکور را چهار حصه ساخته یک یک حصه در هر چهار
شکم گنجشک انداخته شکم آنرا بدوزد و یک دیگ گلی نو آب
مذکور انداخته و در آن گنجشک های مذکور انداخته دهان
دیگ را بهم آورده چنان مهر کند نموده که بخار کمتر برآید از دم
برآید و زیر دیگ مذکور آتش کند تا آنکه تمام آب خشک شود
سرد نموده از شکم گنجشک برآرد و نگهدارد و بهم در برگ پان
بوزن یک برنج بخورد دل بسیار خواهد شد و بسیار ...
خواهد شد و در گنجشک مذکور بمقدار زعفران بمقدار قرنفل
دیم ... قلمی ... داخل ... خشک ...
انداخته ... نموده چوب ... نموده بعد از آن بمقدار
گذارد ... چنان ...
خواهد شد ... شهوت ...
نوعی دیگر کشتن شنگرف بیارد یکدام ... تا یک گره ...
در میان پیاز سفید انداخته بند کند و بعد از آن بالا ...

مذکور گل حکمت کند بعد از آن خشک نموده در یک باجلد سحق نموده
و بالا داده آتش نرم دهد و بعد از آن بر نیند و هم همچنان بیار زر
کوره آورده و باجاک دشتی آتش دهد بعد از آن هر روز در بیار نو
انداخته و بالا لبیت گل حکمت نموده خشک ساخته و هم در یک
باجاک دشتی زیاده کرده آتش دهد تا در صندوق بیار
آتش دهد بعد از آن در یک بیار سفید کلان انداخته لبیت گل
حکمت ساخته خشک کند و در باجلد شتر دو باس آتش
دهد و سرد نموده بر آرد و نگهدارد و همراه برگ تنبول کوزن
یک برنج بخورد و شعوف هم خواهد شد از زبان محتشم بنده
نوعد دیگر ترکیب از زبان شمس خان که فقیر گفته بود بیار زر برنج و در
یکدام و گوگرد دامله زرنیخ یکدام منجل اول یکدام شنگرف یکدام
سنگسیهار زرد یکدام سبب آتشی یکدام این همه ادویه را
مذکور گرفته در سرکه انگور کهرل کرده آتش دهد [illegible]
بوزن دو دام با یکدام باشد و ادویه ها را همراه سرکه مذکور
کهرل نموده چلیچه بندد و بر یک ورق طلی داشته بر آتش بنهاد
جو از سرکه مذکور بدهد تا وقتی که تمام خاکستر شود بعد از آن همان
قرص ساخته باشند که زردی بسیار برآید بعد از آن نگهدارد دیگر
بوزن قسم یک برنج طرح دهد حملان خوب خواهد شد بعد از آن بر یک نوع

مذکور یک برنج سنگ را از شیخ دهد حملان خوب گشت الله اعلم
نوعد دیگر ترکیب از بابت شمس خان بطرزی دیگر بیار در برنج [illegible] گوگرد
آنوله سار یکدام منجنیات یکدام شنگرف یکدام سنگسیهار زرد یکدام [illegible]
یکدام این همه را بخر خام [illegible] بدو مسکه را از کوزه جدا نموده در کوزه [illegible]
انداخته و بالا [illegible] داده برنج دهد هم خواهد شد فلوله مذکور برای
هر مرض یک برنج خواهد آمد ان شاء الله تعالی [illegible]
نوعد دیگر ترکیب قضیب [illegible] و در از بیار [illegible] سفید دو دام [illegible]
دو دام و برنج [illegible] دو دام [illegible] دو درم [illegible] دو درم
در ته آنار [illegible] مسکه برآید و بر زرد [illegible]
نموده پارچه سفید بندد نوعد دیگر [illegible] بستن کردن [illegible]
[illegible] و قلعی [illegible] و زرد چوب [illegible]
خرابط [illegible] انداخته و بند کرده و بالا [illegible] نموده خشک کند
و در میان [illegible] بعد از آن بیرون آرد
[illegible] و قلعی [illegible] بعد از یک برنج [illegible]
نوعد دیگر [illegible] شنگرف [illegible] بیار و شنگرف [illegible]
ریزه ریزه ساخته [illegible] پارچه [illegible] انداخته و در
میان یک حنظل [illegible] نموده در میان خرابط مذکور بند کرده از بالا
پارچه [illegible] نموده در دوده [illegible] بکند همین طور تا دو [illegible]

اشتها بد اما سگ کهنه بخم ... بر دور انگوشته بگذارد و در ... دایم
روغن مشک قرمز نکدیه مذکور را بریان کند هر گاه در رنج کود و چند روز ... بنه
منظور را دور کند و روغن زند گرفته بجهت قطور گنجشک بچه کرده
صاف نموده در شکم انبار ولیکن ... الاد حب دحوز بر نموده بریان
کند تحت ... هر روز یک قطعه بخورد و از جماع پرهیز کند فرزندی
که بماند از آنکه بماند قوت و شهوت ... ... بر بالید
... نوعی دیگر اما سگ ... ... نرگس مشک نمود کو ... بند
... در میان ... ... انداخته ... نقید را بوقت ... ...
بجوران دختابکه ... ... در رسید بگذارد ... ...
روز ... نرم ... ... صبح ... ... در شکم ...
باد ... کشتن فولاد براده فولاد در ظرف ... انداخته
تیزاب در وانداخته در آفتاب نیز بگذارد تا بحدی ... ...
مذکور را خرج کند بعد از آن ... دفعه دیگر بهمین نوع ...
انداخته در آفتاب بگذارد که خشک شود بعد از آن ... ...
در میان آن انداخته ... ... چند ... باید بعده در
انداخته ... بالای آن پارچه بجیده و بالا پارچه ... ...
در باچلند ... ... آتش ... چون سوخته خاکستر شود ... ...
را برادر ده ... ... الله تعالی موافق ... ... مجرب است
طریق تیزاب ... ...

آب آن انداخته جوش ... بند بر همین نوع ... مرتبه آن انداخته جوش بدهد
تا که آنقدر بماند که ... در ریزه فولاد انداختن کفایت کند و آنقدر
بر ریزه فولاد انداخته که دو انگشت بلکه زیاده بالای آن باشد
بر آن خارش سیماب ... ... در ... ... بماند که
حل شود بعده بر جای خارش بمالد به شود ان شاء الله تعالی
از چند روز ... ... بمالد ... و از ... دور
باد ... ادویه ... ...
... ... بماید ... ...
... ...
بجوشانند ... خشک شود ... ... کند
در ... ... سیماب ... ...
... ... حب ... بندد هر روز اول یک حب ... روز دوم ...
بخوراند ... ... بعد از ... ...
بخورد ... ... بخورد و مجرب است
فصل در علاج ... ...
... ... روغن خوردن ... ...
... ...
نوعی دیگر ... ...

چهار ضیع بیخ چند بکوبند و باریک آنکه ده با شیر دو بعضی یار کار
بلعاب شند از بنیر دم و بر درونی روبهلو چون رفتن از درد و [illegible]
و با انواع رحمت یلهار آید مجرب است [illegible] نوع دیگر بالبسیات بنج حصه [illegible]
دو حصه زنجبیل سه حصه بلیلات دو [illegible] چهار حصه [illegible] پنج حصه [illegible]
نیم بالبسیات هشت حصه بلیلات و [illegible] از شکر تری انداخته اسکنند مقدار [illegible]
خوردن [illegible] و نا آرزوی طعام و مرض دل و یرقان و [illegible]
و راجبروک و طپاک دل و درد اشکم و درد بند با جله دفع کوند [illegible]
مالیس یابت جوارن کوبند [illegible] لبار داردمجرب است
حب
برای قوت [illegible] که از کار رفته باشد [illegible] خود آید قوت گردد
بجوشد رسیده [illegible] لحم [illegible] بجاع [illegible] ستعمل [illegible]
از هر یک دو [illegible] سیم راکوفته و بیخته با عسل بکیر دو [illegible]
و ناریر انداخته بجوشانند [illegible] ادویه اضافه کنند [illegible]
بجوشانند که غلیظ شود قرص از [illegible] خود اکر
بقدر که بنفع شود از [illegible] معیار [illegible]
قرص [illegible] فرج کلیه و مثانه و بول الدم را نافع باشد
لحم خیار [illegible] حب [illegible] بادام [illegible]
دم [illegible] اکنند [illegible] از هر یک ده درم [illegible]
[illegible] ساق اعراض [illegible]
[illegible]

[illegible] و [illegible] دو فرص [illegible] نوع دیگر برای [illegible] و بلغم
[illegible] درم بلیلک زرد دو درم بلیله زرد دو درم [illegible] دو درم
[illegible] دو درم عاقرقرحا دو درم قسط دو درم اولا [illegible] را باریک [illegible]
جامه نیز کنند لعوده بلیلات [illegible] با ریک کرده جامه نیز [illegible] ده با [illegible]
باک جان [illegible] چون [illegible] با بلیلات [illegible] شود [illegible] باریک کرده
وجامه نیز [illegible] بلیلات [illegible] علوله مقدار [illegible] بکار [illegible]
نوع دیگر [illegible] کرمانی [illegible] و [illegible]
بلیلات [illegible] بلیلات [illegible] بلیلات [illegible]
[illegible] بلیلات [illegible] باز [illegible] افیون
مصری [illegible] بلیلات [illegible] انداخته [illegible] مخلوط [illegible]
[illegible] انداخته و چون [illegible] آمیخته شوند بلیلات [illegible] انداخته [illegible]
بمرتبه انداز [illegible] که باریک شود [illegible] لیمون [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] حاجت [illegible] و [illegible] از [illegible]
و [illegible] در [illegible] نوع دیگر [illegible] و سرد [illegible]
با [illegible] وزن [illegible] و سیماب [illegible] وزن و [illegible] دو [illegible] وزن [illegible]
و [illegible] وزن [illegible] وزن [illegible] در [illegible] انداخته [illegible]
[illegible] کرده و با سیماب [illegible] کنند باز [illegible] انداخته [illegible]
[illegible] دو [illegible] که دارد [illegible] شود [illegible]

صاحب حاجت را خوردن نافع است بعضی آسیب آلت را قیلولی

نوعی دیگر سونیز و شنکو نیز و عاقرقرحا و زرنباد و اطفار الکلب همه را
برابر گرفته در شیر بز یا گاو جوش دهد مرض را سود دهد باذن الله تعالی
از این مرض مذکور الفالج واللقوه و منقبض اعضا دفع کرد مجرب است
نوعی دیگر سیماب و الکبریت در زنجبیل توتیر یعنی سیماب را بعده و
دفع کرده و هلیله و بلیله و آمله و بلیلات دراز و زنجبیل این همه ادویه مذکور
منت وی بگیرند و برابر ادویه یا هوا نه بگیرد اما طرطاس حسن و ادراک
نوعی دیگر وال حمای کوفته را جوش در شیر داده بنجر آورده را ده
بعده آنوقت سائیده و سیماب در وی گشته بعد و بکر ادویه کوفته بیخته
و حمای کوفته همرا بمجهد آب ادرک بگیر یا بس که هر دو محبه غلولی برابر
هانس بسته بنهد از وقت حاجت روز اول یک غلوله با آب نیم گرم
ناشتا بعد فرمایند روز دوم دو گولی و روز سوم سه غلوله بعد الکبر
و روغن ساز دان انشاء الله تعالی از این مرض مذکور دفع و تسکین دا استقامت
بیکو شود مجرب حسن و این ادویه راحت کرامت نامید مجرب است
نوعی دیگر باد و فرنگ سیماب وزن نگهه کنند هم الولس از وزن فی هر
جو این دو دارنگ یکی نهفته کنند یکی ازان باشی اول او لب ارتباط
سیماب انداخته بعده جو این انداز دو ل چه وقت را
در وی انداخته بجا لجهه زین شود بعد از که در کار باشد انداخت

با چوب لطابین

عمل زنجفیل و ادرک

با چوب لطابین کهر کل کند مقدار ربکاس وقتی که خوب سیاه شود از نان
بگیرد از مقدار نخود خوردن و هر یک لوقت شام یک لوقت صبح
غذا هسان گندم و با نخود یا شهد بخورد تا مدت چهل روز این علت نیابد
یکبار مجرب و از محبوب است انشاء الله تعالی و جهت کمک باید طلب
۴ نوعی دیگر شنگرف را با آب حلا کند و بعد کاغذ گرفته در ان شنگرف
مذکور آلوده کرده و خشک ساخته نگهدارد وقت حاجت یا کاغذ را
گرفته در چلم انداخته مثل تماکو بکشد اما اول و آخر کشیدن دارد و مذکور
بگیرد ام روغن مار که گاو غرغره کند دفع مرض مذکور است انشاء الله تعالی
نوعی دیگر مرهم برای زخم مذکور شنگرف وزن یکدرم بنگی احد در
دو درم مردار سنگ یکدرم تیله نوزه نیم درم دوده دودکش یا روغن
گاو مرهم سازد نوعی دیگر برای مرض مذکور خلاب بلیله نیم و بیخ
حنظل هر سه مساوی کوفته در یا بسیر آب بجوشانند چون نگهدارد
نماید از نبات انداخته بخورد نوعی دیگر کفکیز و زرد چوب مساوی
کوفته بیخته یک کف دست بوزن دو مثقال برابر قند بخورد غذا نان بی نمک
بخورد و بخود نوعی دیگر دفع آتشک ببله و ببله کوده کان شیر خورده دو برگ دانه
حلکه دانه و یک سرخ اجوائن و نیم نجیه نجال کنجشک سائیده همراه شیر عورت همراه انجم
بخوراند به الحاق صحت کلی یابد انشاء الله تعالی مجرب است مجرب مراد الفقرا
نوعی دیگر از شکم کودک شیر خوره سرفته شیر حلکه دانه و زرشک و زعفران

همراه شیر عورت در ظرف آهنی بمالد بر چراغ بکند از دود او سرمه آن قیچاغ
دور نموده کودک را بخوراند و چکیده دانه بنگ عدد و درزنک تکه چهار عدد
در زعفران دو تنگه دار زهر همراه بکنند و بخوراند ان شاء الله تعالی صحت کلی یابد مجرب است

نوعی دیگر خارش بدن فرموده میان صاحب میان حضرت محمد غنی جیو
زرنیخ یکدام و چهار دام روغن تلخ اول زرنیخ را شسته مثل سرمه نموده
در روغن در یک تغار غوره کرده و زرنیخ در وی انداخته نموده یک قطره همراه
در بیش چوب کند آن شسته آن روغن و زرنیخ در تغاره مذکور اندازد و روغن را برداشته زود
بدن خود بمالد و در آفتاب بنشیند و همراه آن آب تغاره مذکور غسل
کنند همان روز چیا بدن فرحت کلی یابد ان شاء الله تعالی مجرب است مراد

نوعی دیگر دفع خارش میان محمد کالو فرموده است که تجربه رسیده است
گندهک آنوله سار تمیدام کرده و یک عدد بیضه مرغ را لفنده و در
نموده در رحم بنهد و دود در زرده آن املکه انداز و دو سری
رنگ شهان مذکور بنهد تا جوش بخورد چنانکه بسوزد و خشک شده
همراه مسکه گاو در [illegible] نموده بر جای خارش بمالند در سه روز به شود و فا
مذکور زنان نه تمام و روغن بخورد ان شاء الله تعالی شفا یابد مجرب است

نوعی دیگر برای گشتن روغن در نسخ بیمار و یکحصه [illegible] دو حصه
[illegible] همراه سرکه [illegible] باید تا [illegible] بعده فتیله ها زود خشک کرده در شیشه
انداز چنانچه اول فتیله ها را همراه روغن یاسمین تر کنند اندکی
شود و اندک همراه چوب صدف [illegible] بمالد و در شیشه کرده در دود

او چنین

٦١

انداخته و نصف آن [illegible] بکنند و [illegible] انداخته [illegible] دیگر اندازد
تا دو یک حصه کم بر شود و از آن [illegible] شکاف کرده و شیشه دیگر همراه
محکم نموده زیر دیگ بنشاند [illegible] مذکور برابر در شیشه دیگر که
[illegible] بگذارد و آنچه روغن برآید بکار برد برای لیپ فصد مجرب است

نوعی دیگر در علاج ضیق النفس [illegible] یکدرم [illegible] یکدرم [illegible] کرده
یکدرم بلیله کرده دو درم سنده دو درم بلیله دراز و دو درم [illegible] کرده
در کهرل انداخته تمامت روز سحق کنند بعده هشت درم بلیله [illegible] گرفته
باشند از آن یک یک [illegible] انداخته تمامت روز سحق کنند [illegible]
تا که [illegible] سحق شود به مقدار یک حبه [illegible] را ازدارد [illegible] اول بخورانند
و بالای آن بلیله دراز که سحق کرده باشند در روغن [illegible]
دم بخورد دفع [illegible] را [illegible] والله اعلم بالصواب

نوعی دیگر بیمار و بلیله دراز و [illegible] برای جوشانده
همراه شهد [illegible] جمله ادویه را با شهد آمیخته هر روز
هر روز بوزن یک [illegible] بلیله [illegible] نصف [illegible]
و [illegible] دم دفع شود نوعی دیگر علاج [illegible] دم [illegible]
[illegible] دم [illegible] وزن همراه آب گرم بخورد هفت روز ان شاء الله [illegible] شود
پوست بلیله سوخته همراه مسکه بخورد هر روز دو [illegible] مذکور یکحصه
مسکه [illegible] حصه تخم لعاب یکدرم ساییده بخورد همراه [illegible]

مرهم برآن جراحت نهند نوع دیگر نیم رال یکدرم مردار سنگ یکدرم کتیرا یکی
یکدرم موم یکدرم سنگ لعاب بقدر حاجت مسکه را گرم کنند و ادویه اندازند در ظرف
روغن با صد آب شسته و لعاب بر روی جراحت طلا باید انشاء الله تعالی صحت
نوع دیگر در بیان یرقان سون مکهی و سلاجیت و نقره کشته برنج
هشت درم جبیره زرد و سفید و فلفل و زنگ هر یک دوازده درم
جمله را باریک بسایند بعده سنجی جمله را در ماء و از آن درم شکر و آن مقدار
شهد که بعد آن غلوله توان بست اندازند مقدار یکدرم را غلوله سازند هر روز
نوبت دیگر انسان مریض یک غلوله با آب از آن روز بر خوردن دهند و از دو بجز
هضم نشود و مریض بانه بخورانند اسپ علاج راجو کراج کو دانند دارو
قند آب حیات است و صوب بر زاد قوه کنند و خیره و بار هم در مزاج آد
و بکهم و بد هضمی و سیلان منی و دهم و درنگ و نا آزنون طعام را دفع کنند علی
الخصوص با صرع و یرقان و بواسیر تاثیر تمام دارد و باید دانست دو هر علاج
که زر یا نقره باید انداخت اگر زر و نقره میسر نشود بجای آن آهن
کشته اندازند نوع دیگر کنکا یکمنهای بایز نک یکمنهای مان شکر برنج ابهلو
بایکرم قوی برده علاج باو ز نک شرکاه چهار امار بلادر تخمه ذنب
در شیر گاو صبح بجوشانند و قند که شیر خشک شود بهلادر را برادرده بر آتش دود
کنند در شجدام کنجد سیاه یکدرم سنجاب یکدرم اجواین خراسانی کند اما هم
برابر مرچ حب ها بندد هر روز اول یک حبه هر روز دو دم دو حبه بخوراند
باهمی دکم

ظاهر داد در هفت روز صحت یافت مجرب است

همین دو نسخه را هفت روز یک حب بخوراند بعد از هفت روز بخورد
انشاء الله تعالی شفا یابد بلکه حب را با جوزات بخورد لفصد الله بخورد
جهت صرف جو کمار یکدرم مرچ دو درم انار دانه هشت درم قند سیاه کهنه
شانزده درم کوفته حب مقدار یک نار خور و بنده دیگار در دهن کنند آب فرو برد
هر روز دوسه حب را چنین کنند جهت صرفه قرنفل دو درم تو به تنجه
بنده و چوبه ۲ چه کت با نره ۲ جه نمک سه نخ ۲ جه کوفته در آب ادرک
بقدار نخود حب کنند دو در دهن نگهدارد معجون ماء الحیات من ارسطو ٥
جهت سکندر درد سر و گوش درد زبان درد لب و دهان و معده و ازدهان
خفقان و نواق در جگر سستی معده رود و کرنش بر نشستن زرد و صداع
و زکام رعشه و لقوه و دق سرسام ورم حلق خواک سرطان و دبیل و حکه برگ یرقان
باد کرده فالج صداع قولنج ضعف گرده کرد ابو و صداع ریگ جرم مثانه
عرق النسا سوزش بول نزح استسقا این همه درد را دوا باشد
مردم دیده را ضیا باشد چهارده سال حاکم بغداد از ضعفی نمی شد والهاد
این همه دوا را بخورد صحت یافت چهارده تو را شب بمانند هر که هر روز
نوشد این تریاک شود احتیاج و لطبیب چهره را چون گل کند و غمگین
شاد کرداند دل غمگین کند نسخه دوا الشفاء زعفران و کتابه بر کل د
درونج عود دار مغز چلغوزه ساذج نارجیل و قاقل بزبان عصفور
هندی عود و تخم بیاز فلفل دار فلفل و صندل دارچینی و جوز نقره جل

زنجبیل دو درم جدوار متقّر جلوزه عنبر گلنار زرنبیخ مصطکی سورنجان
یا افتیمون وزیره کرمانی جمله را نرم سازد و بادام بعد از آن انگبین بپزد
عسل آب نار رسیده بیار بقوام آرد بگران بگذارد اندر آورد بعد از آن اجزا
کفچه مبزن که تا نیکو حلوا هر صباح یکبار یک مثقال نوش جان کن تو ای خشخاش
هر که نوشد از این حبات روان بکند یاد چشمه حیوان هر که گرسی جهل کند
بانقصت شهوت دیگر بدو شود چو سنت مردم پیر را جوان سازد
برجوان بحو حات نوع ایده نوعی دیگر برا داغ سفید جال کهنه و کولی
هر دو را با آب سائیده مثل صندل شود و داغ سفید را نجند خورد خورد و دار و دکان
ان الله تعالی صحت شود الفگ بار و زراک و ماجو بهل سر مه استخوان ها
سوخته هر کدام را علاحده بساید و باز باهم آمیخته بسایند در سرکه تند خالص
که آب داخل نیاشد جمله را بقدر داغ بر سر اد بمالند و را استعمال چند روز متواتر
بسیار نافع است نوع ترکیب خضاب باذو ٥ دام براده نحاس بهدوام
هلیله سیاه دو دمری وزن تنب یمانی و دو دمری نوشادر و دو دمری وزن
قرنفل ۲ عدد اول مازو را در روغن کنجد بریان بکند چنانکه سوخته شود بعده
در قیات بپیچیده بجویدکه روغن نماند بعده ادویه مازو دیگر را باریک سائیده
باهم آمیزند و در ظرف آهنی تا دو پهر سحق کنند چون خوب سائیده شود
متصل جوزه های علوله ها بندد و نگهدارد در وقت خواب اندکی بر سنگ
سائیده بقدر حاجت بر موها مالیده از برگ بید انجیر بالا داده
از کپره محکم بندد و خواب کنند اما تنب یمانی و نوشادر در انتر بریان کند
نوع ۱۱

نوعی دیگر امساک بیارد دو کوکنار یک دام ششکور تعبیر یک زنجبیل یکدام گندم یکدام
هر سه را در آب سه پاو اندخته بجوشانند و خنک که چهار دام بماند سرد و صاف
کرده یکدام شکر و یک دام روغن انداخته بنوشانند تا عجایب بیند ۳ ط
نوع دیگر بیارد افیون خالص یک نیم ماشه چینا کپور یک نیم ماشه اسبند یک نیم ماشه بول انجخ
منم ماشه جوامی هر را باریک نیم ماشه همه را باریک کند بوزن یک نیم ماشه خورد
و به انزال نشود تا زنی بخورد ۳ ط نوع دیگر خبر اعظم یکتوله تخم خرفه چار
کالبیات یکدام در یک اثار شیر ماده گاو در انه بجوشانند و فتیه
که شیر در خورد چون نیم ماند کور شسلبده از تیر نکشیده دمری وزن زعفران یک دمری
وزن قرنفل سه عدد جوز بویه یکدام الشعلت کوفته باریک نموده در گوشه بند کور
حل کرده غلوله بقدر یک مثقال تا نیم مثقال بندد و قوت باه و امساک از حد بیشمار
شود و مجرب است ۱ ط نوع دیگر زعفران دار چینی عقرقرحا سنبل مشک بنجل کپور سحرا
همه با باریک سائیده نگاهدارد بوقت دخول یاره از آن بر سر ذکر مالیده دخول
کند فاعل مفعول هر دو دیوانه شوند مجرب است ۳ ط نوع دیگر گلاب را ذکر در ازی
و تنبتی ذکر و رستر خا آن مجرب و معمول است بیارد عروشک تمام توله
خراطین یکتوله خر چنگ یکتوله سائیده فربه یکدام مال کنگنی یکدام تخم دهتوره
یکدام لنگیه یکدام شناره عاج یکدام دبوج خشک یکدام انجید سیاه یکدام بلادر یکدام
حب الملوک یکدام زردی بیضه مرغ یکدام سم نبات یکدام را در عرق و دوانه
گهل کنند و خلک حلوا اگر دود در شیشه آتشی انداخته مانند چوه پکیاند و در دفتر

مراد ٤ سر آمو بیار سوزاده فصل

مراد

چینی با شیشه نگهدارد و بوقت حاجت باره ای بر قطب طلا کند خیال نند
و بی‌طول کرد و اثر آن که خبر باکر نبود از نشر آن و طبیبان این نیکو کران
می نامند و الله اعلم بالصواب و در این باب و نکته بسیار فایده هست
صفت مراد نوع دیگر مهر و زر مثقال نوشادر و یک باد و گوشت بز بریان کرده نوشادر
بر او پاشند بخورند با هست و بگرد اثر آن تا خمار نبود و آنچه قی شود معمول است
نسخه صفت مراد نوع دیگر برای باد و فرنگ مجرب است جهت گور نشستن افگار ابرص و زنگ کسی
تکه جهت فلفل کرد پنج حصه مرسنگ دار و لور گیدال انداخته تا بیه کب بنول
جنبه باس مخلوطی ساخته غلوله قدر دانه ماش شود و بوقت حاجت هر روز
مرابطه بخور اندازند تا جند روز پنج مذکور اثر کردد آزموده است
صفت مراد نوع دیگر بار و سیماب ده درم افیون یک درم فیله نشنش درم هر سه چیز
درون طاس انداخته و شیره لیمون واده سیحی کرده شب در همچنین
و روز سه گرت بر واده یک درم شنگرف باریک آس کرده در ان اندازد
و سیحی کند تا جمله یکذات شود و بعده به طی غلوله شود و یکغلوله هر روز بگلو
و بیت صاحب باد فرنگ را بخوراند از زنج و باد بی پرهیز کند مرض منع کور الهی
و منع شود ضماد ممسک مراد افیون مصری برز البنج ساوی کوفته و بیخته
تا ریسمان و بتوره ممزوج نمود برآلت لب نمایند و بعد از خشک شدن آلت
و در کار باشد و اگر خواهد که بیش از ان ممسک شود در هر دو
سر ضماد نمایند و بعد از خشک شدن عمل نمایند مجرب است
انگوره زربح سکه بعد ساره ماه ابس خواطلی کرد
اوکره کلی اراد

ترکیب کشتن سیماب
ترکیب کشتن هر مال سیماب و هر مثقال و زرنیخ دو درم و سیماب چهار سرخ اول ابرتال
و سیماب را با آب سوله کهرل کند چون خشک شود تا ب لیمون کهرل کند
جمله آب لیمون یا و سر سرکه انگور زنند یا و سر جمیع خشک نموده کرد خشک
تار و کبری کوزه اول گل بیضی طبابه دور دیک انداز دو بالا آتش نکاه دار
بیاورد باز با لا آتش گل بیضی انداز که نکهنه مذکور بوشیده نمود بالد
جنبی راده اطراف او را گل بکسیر دو همراه تخمیر شده و ستان چوب بلوط
خشک و بلیک آتش دهد هر وقت کهنه تکه تا بر انگشت شود انگشت را می
بر آورده باشد چون جمیع تمام شود اخگر را تمام از دیکدان بر آرد و بگذارد
که دیک سرد شود بعده واکند اگر سیماب زرخ شگفته باشد لیکن کیمیای تمام آید
و اگر در هر باب مانده و بالا نرود باب سرخ بر مکنوده بس طرح کند و بار شیاف طرح کند
نیمی شود و از صعود کنند بایستکار رنکش نیمه نیکه هر باب را بر آورده و در سرا
دو انه کهرل نمود باز یکدسته باید از انگشت بلوط را بر زمین پخته و تکه را
در میان گذاشته بالا آتش انگشت انداخته آهسته آهسته پف کند
تا انگشت افروخته شود و تکه نیز همراه آتش شود تکه را بر آورده بگذارد
یک برنج بخورد با و لفت اشتهای بسیار آرد و اگر خواهد که اشتها کم شود اگر
شود ما شش را نان پخته با سیب حب شحم بخورد و اشتها کم شود و اگر
نیز اشتها کم نشود انار ترش بخورد و اشتها کم شود ابن مجرب عشق
همسایگان را باین اسم خان بیاید منجهک یکدام و نکار بلبه یکدام کود اقحوان نکدام

منه بلبه ودروغن کنجد جام یک آثار را بسیار آود بعد کوز کرفته بر برگ
وزخت جسپا کهر ل زرده کلیچه سنه بعد از آن غادر روغن کور بان
کنند که نوخته بکر دوو دوخام هم نامه بعد از آن کلیچه ها بند کور بر آورده
روغن جا نهمه ورسشته بکذارد وبر قضیب را کذاشته لیپ کنند باله
برگ تنبول نیدو   نوعه دیکر لیپ سجاب روز بی اول سه چهار
مرتبه ودر کهر ل انداخته بعد از آن دو سه قطره شیره لیموں واوده
لیپ بعد از آن همراه شیره کوهی خلاف جنان که توانسته شود بعد از آن
کوند کود را ودرمیان بهوک لوتی بند کور نه وبالا داده وبا حلقه
زنتی وبه کنسته خواهد شد براه خوراک با شیح همراه انوبان مثابت
نوعه دیکر از جهت شهوت وبرای سخی قضیب وامساک وانحراف وکرمی شده
بانته صنعت شود وبیار وبلیلدر ازووردم وواز جنس بکدرم جو کوب کنند وبلیلد را از
را بکوبد هر دو را ویک شیره کا وانداخته وبنهم آتش بر انداز وو بجوش ناید
آب ویک سیر رو بعد از آن سرد نموده اول شیر را صاف کنند بعده وازجنس بلیلد
بند کود را اول تعجب خوار نخوره ووبالا لیتی شیر بند کود را انبو شده وخشید قرص
جنین کنند عجایب بنیه کجربه است دود مموده سبب زن آنه لحاسا
نوعه دیکر جهت سرد نمودن مرد جنانچه مرد نامرد شود بیار وکافور سفید یکدرم
کته سفید یکدرم زیره سفید یکدرم ساک لبنان یکدرم کوفته از پارچه صاف
بیخته همراه آب سرد ماده کاو بخورد و در چند روز نامرد شود مجربه است
نوعه دیکر زن فوت با بیار دنبال کنوبر کوله وبلیلدر از موافق سه
کند بر بند کور وبند سا بگیرد وخشید خال لعل رشته با بکی نمجه بر قضیب طلا کند
دیرک تنبول نیدود

برگ تنبول نیدو و باین کس بنوشد جنان کود که گفته بتواند کرد ازموده است
نوعه دیکر لیپ قضیب جنین حلبی زوه بیار ورو غن کنجد وماجه بهک طلا
کنند ودررو بسیار ودو قضیب کنند ودرگ تنبول نیدو را بر بخورد
نوعه دیکر جهت افزودن وافر لیس منی ودوثت بر کاو بنا بخور قرص
مو وام مصطکی ر وعجی بوده ام تعلب مصری وودام هر روز ودرم بخورند
نوعه دیکر برای قوت باه که دهان حکیم نموده مجربست امیده جو بسیج وادام
سنگه جواهر بیخته شده وام کوند شبت وودام شکر برابر ان اودبه کونده
کوبند بیک قدرت نهار با شیر کاو نهار بخورد ودر چند روز قوت نخوداند
نوعه دیکر مر عضو را که افزایش میدا نمود لیل سه حصه بر کاغذ کشیده بر ناف
جند ولول با بشنده بسیار چیزیده براه خوردن دهن نشان کا هدبه
نوعه دیکر هر عضوی که آب جاری باشد بیار وکوند بلدسی ورکوندج ودراخدام
بهانید رساند خشک کند   نوعه دیکر علاج منعکس و وبر عضو دار مصری
تعلب مصری یکدام وانه بهی یکدام میده جوب یکدام شیر ماده کاو اول
تعلب مصری داب شده کیر ان نموده در شیر انداخته وقتی که کیوه شود انرما ن
وادوهای دیکر انداخته فنجه زنند که لایق کو باشند نخود کودد موافق یکدام
یه چند هر روز بخورد فرصت تمامی با بعد از آن اثر نیا مجربست
نوعه دیکر جهت امساک اندرجو یکدام تخم جبار یکدام تخم شلغم یکدام تخم کوجه یکدام
تخم او تکین یکدام عاقر قرحا یکدام ودر شیر ماده کاو کو شنید بالای ان بیز بخورند
بر لیپ بر ساتی ادنیه از اسباب جیره مخلوط مارکش بیار والبوزن یکدر

بار بر شاخ نهی از نزد مبارک [illegible] ده باره پوزن بکمیزن بیدبرابر درد
در یکدیگر اندازند بکیتا [illegible] در چهار پهر [illegible] جایکه چهار نیم [illegible]
و سمند ر [illegible] نیم پهلو کند کنید [illegible] نیم پهلو باد در بوته گلین
بکرید نفره در میان نهاده [illegible] بالا دار رو داده بوته در زمین [illegible] بالا
بیاشد یک قوه کره [illegible] آتش [illegible] خواهد [illegible]
مس طرح [illegible] مجرب علاج [illegible] علاج [illegible] نهند [illegible]
در زمین برساند تداوی از طعام [illegible] وجود سرد شده باشد [illegible]
در رو کرده باشد و سستی می باشد علاج این [illegible] اسگند ناگور [illegible]
سیاه یا و سیر [illegible] و بسبر بیلا مول یا و [illegible] بلیلات [illegible] سیاه [illegible]
روغن مالیده کاو [illegible] منو [illegible] باد [illegible] گوند ببول [illegible]
کوبند و بیخته در [illegible] گوی [illegible] صبح و شام [illegible]
تداوی قوت باه و تندرستی و امساک مشک کم [illegible] زعفران [illegible]
والغات یکدرم جوز بویه یکدرم جوز یکدرم عاقر قرحا یکدرم دارچینی یکدرم جوز
کبابه چینی یکدرم الاچی خورد یکدرم [illegible] یکدرم پنج بیخ یکدرم [illegible]
یکدرم گوکهر یکدرم اسگند یکدرم [illegible] بلیلات یکدرم بیلا مول یکدرم [illegible]
یکدرم نیم [illegible] یکدرم [illegible] اسگند یکدرم تخم [illegible] یکدرم [illegible]
اودرک یکدرم اجوایین خراسانی یکدرم [illegible] یکدرم مرچ یکدرم
موند یکدرم مال [illegible] یکدرم قند سیاه [illegible] موافق [illegible] مقدار [illegible]
جوز [illegible] صبح و شام بخورد [illegible] روز نهایت فایده [illegible] مجرب
علاج [illegible] دهان [illegible] مرکبی [illegible] بسیار [illegible] حصه [illegible]
کوچ [illegible] موصلی [illegible] موصلی سفید تخم [illegible] گوکهر [illegible] سمندر سوکهه
[illegible] الاچی خورد [illegible] هم [illegible] سفید [illegible] روغن [illegible]
دو دام [illegible] کوفته بیخته [illegible] دو دام صبح و شام بخورد [illegible]
[illegible] مجرب [illegible] دام [illegible] دام
[illegible] سه دام [illegible] ببلی [illegible]
[illegible] بیخته [illegible] یکدرم
[illegible] دو دام [illegible] روغن [illegible]
روغن [illegible] یکدرم
[illegible] دو دام [illegible] دو دام [illegible] دام [illegible] دام [illegible]
[illegible] دام [illegible] دام [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] بدن [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
[illegible] شفا باشد [illegible]
کوفته [illegible] قوت [illegible]
چند روز شفا باشد مقدار [illegible] خورانند [illegible]
شود شفا کامل شود این نسخه [illegible] مجرب [illegible]
معالجه [illegible] سیاه [illegible] برگ صندل

انوله دیبان هم ادبکنی بود [illegible] بشکند [illegible] ابر [illegible] بولا
بیسی لوحش [illegible] سلاجت ۳ الود [illegible] سار بوادهم را کوفته [illegible]
باهمین [illegible] در جلد [illegible] سازد [illegible] مشک [illegible] نادو [illegible]
سوزاک [illegible] امسال کافور [illegible] [illegible] بخورد میباید
کانبهات یکدام [illegible] یکدام [illegible] همراه [illegible] بخورد کوچک
بند و یک [illegible] بالا [illegible] بخورد تمام [illegible] جدود بند [illegible]
[illegible] را دردو [illegible] حل [illegible] جفاف [illegible]
لوعد [illegible] اندرجون [illegible] بادام [illegible] برزبان بمالد لوعد [illegible]
و [illegible] حب الحلب [illegible] زرد محرق مساوی الوزن [illegible]
حب [illegible] یک [illegible] دو [illegible] صاحب [illegible] [illegible]
جلاب سوزاک محرب [illegible] زیره سفیدا [illegible] یکدام [illegible]
[illegible] درم [illegible] زمک [illegible] از هر یک [illegible] جمله را [illegible]
سا شیده بدارد [illegible] یک [illegible] آورده دو چندان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بدارد از جمله [illegible] یک [illegible] بخورد همراه
یک پیاله شیر و در تمام روز [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] از راه بول غایط برآید و خلاص شود [illegible]
نوش دارو آمله نیم پاو [illegible] نیم پاو [illegible] نیم [illegible]
قرنفل یکدرم مصطکی یکدرم [illegible] یکدرم [illegible] دانه [illegible]

[illegible] نیم [illegible] فرنفل [illegible] جدوار [illegible] سنبل الطیب [illegible]
نیم [illegible] زرنب نیم [illegible] زعفران [illegible] نیم [illegible]
[illegible] کردن [illegible] خواید [illegible] [illegible]
[illegible] بکوبد حصص نیم [illegible] نیم [illegible]
نیم [illegible] بکوبد [illegible] بکوبد [illegible] سفید
بکوبد [illegible] بریان [illegible] بکوبد [illegible] بکوبد [illegible] کوفته و [illegible]
[illegible] سفوف کنند سفوف خاص [illegible] دوماشه
[illegible] دو ماشه [illegible] آمله دو ماشه [illegible] بکمال [illegible]
[illegible] نمک [illegible] کوفته [illegible] خشک
مانند [illegible] سفوف کنند [illegible] آدم [illegible] قوت [illegible]
[illegible] کند [illegible] چند روز [illegible]
[illegible] طعام [illegible] طعام
[illegible] قوت [illegible] باد [illegible]
[illegible] سفوف [illegible] اگر
خواهد [illegible] صفت آن [illegible]
انار دانه دارچینی نمک [illegible] مرچ [illegible] از نمک [illegible]
۱۶ دام [illegible] یکدام [illegible] یکدام

ترکیب قلعی

ترکیب ساختن قلعی چنانچه مانند نقره خوب و مشهور است و اشتهارات از باب
علماء فن و غیره بطوع گرفته شد بیارد قلعی دو دام او را در چونه یعنی
قلعی چونه مذکور که مردم دیوار سفید میکنند آنرا خاک آرد و وقتیکه قلعی گداخته
را جرخ داده در چونه مذکور برد کند همین طور هفت مرتبه آب نمک کرد
کند پاک خواهد شد بعد از آن ورق کند و آنرا با رخم مصطفی در یکجا قلعی
مذکور بوزن آن ریختن ماشه بجای مانند دقیقی که او را در خورد یا دست مانند
کند مانند ریگ خواهد شد بعده بیارد صبوه او را ان بکند او را
بگیرد و بیرا او را براندک گبریت کند و در میان بیر مذکور بخورد قلعی گداخته
نیم در بیر درشتی کند بعده قلعی مذکور را درشتی کند و بعد از آن نخود
لفیف یا لا درشتی کرده با تاکید بر دیگدان سوار کند زیر او آتش
جوب کند و قسیکه مانند آتش بازی شعله زند قلعی گشته نقره شود
بعد از آن او را ... بعد از آن آب نیله جمع کرده دو
فرض ببندد در زرده ببندد در دو سه انار را جاکت ... کرده
همین طور دوازده بار که داده مقدار ... یعنی ... کند
اشتهاد قوت و شهوت و تندی و ... دور قلعی ... تجار ...
نوعی دیگر ترکیب ساختن پیاله زینی بیارد ... بشو ... آنرا نقره
بمقدار نیم انار بر آورده و نقره بکش بمقدار نیم انار بیاورد اول بمقدار
بمقدار دو دام ...

بمقدار دو دام ... بیارد ... انداخته بر آتش
انگشت ... نیم ... و بعد از آن نقره بکش ... مذکور را
از آن ... بعد از آن در نقره بکش ... بر ...
در آن ... دو ... بگذارد ...
هر ... در حجر ... آورده ملائم ...
نوعی دیگر ترکیب ... مثقول و ... بمقدار اول ... مذکور را
برابر ... بعد از آن ... مذکور ... لفیف
از ... مذکور بر ورق مذکور ... بعد ...
مقدار ... انار ... آتش ... وقتیکه ... شود ...
شده ... در میان آتش ...
... و قلعی ... آورده و لفیف ... مذکور ...
باز بر ورق ... طلا ... آتش ... در آورده
کو ... داده ... بعد از آن ...
... در میان ... مذکور ...
بمقدار دو ... دام ... را از ... آتش ...
بمقدار ... آورده ... باز ...
که گرم شد ... آورده ... باز ... بمقدار ...

[illegible] مرتبه کرده [illegible] برآرد و [illegible]
باشد خواهد ماند و انجیر خام [illegible]
هم در [illegible] و بالا [illegible]
هم خالص [illegible] خواهد شد
برای مار گزیده [illegible] که [illegible] روغن [illegible]
بعد مریض را بخورانند [illegible] زمان [illegible] دفع کنند [illegible]
باید مجرب است [illegible]
علاج خنازیر و غده ها [illegible] مجرب است
الفار [illegible]
خنازیر [illegible] مجرب [illegible]
نوعی دیگر [illegible]
با [illegible]
[illegible] زیاده [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
خوردن کنند [illegible] انواع [illegible]
باد دفع [illegible] معمول و مجرب است
نوعی دیگر [illegible]

[illegible] ابتدا [illegible]
[illegible]
[illegible] غذا [illegible]
نوعی دیگر [illegible]
[illegible] اندازه [illegible]
[illegible] مجرب [illegible]
[illegible] بسیار نافع است [illegible]
نوعی دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] بخورانند [illegible] دفع [illegible]
[illegible] دفع [illegible] بسیار [illegible]
برای [illegible]
[illegible]
[illegible] بخورانند [illegible]
نوعی دیگر [illegible] دفع عرق [illegible]
[illegible]
بخورانند [illegible] دفع [illegible]
نوعی دیگر [illegible]
[illegible]

نوع دیگر سیاه دو [illegible] خرواطین داراف بگیرد و اندکی [illegible] بر طرف [illegible]

لیک کنند و بسیار در بنجان مرغ اندکی اندکی داخل کند اب [illegible] خلط [illegible]

دانه خراطین کنند و در ظرف سر بسته در چهل کاس [illegible] دارد بعده

کرم خاکستر را [illegible] کشیده و در انداز و در جای در آن آب چهارم حصه [illegible]

نیز و کهنه انداز در دهقه روز بعد الحجر انداز و در بن ظرف [illegible] کند

و بر دیگدان بگذارد و به اتش اولی [illegible] کنند با چهار بار کی

بعده آن را بر [illegible] اما احتیاط کند که سی یک آب رود و [illegible] حس [illegible]

بماند گرفته در بوته اندازد و بگذارد انچه که بر آید [illegible] گدازند [illegible]

حصه آن طلا را حل کند و از طلا دو چندان نقره و از نقره دو

چندان مس و از مس دو چندان [illegible] و از [illegible] دو چندان [illegible]

کالی دو چند [illegible] و از [illegible] چندان [illegible] و از [illegible] دو چندان

آهن و آهن [illegible] و از آن انگشتری سازد هر که در دست نگاه دارد از

[illegible] و بو ابری محفوظ باشد اگر انگشتری را [illegible] بخورد [illegible] کند و از [illegible]

وارد [illegible] و [illegible] نوع دیگر برای [illegible] شنگرف

مرغ کند که بیاید و از [illegible] که [illegible] سازد [illegible] بار [illegible]

ب [illegible] و [illegible] هر [illegible] جب [illegible] بخورانند [illegible]

دست [illegible] باشد [illegible] نوع دیگر برای [illegible]

[illegible] چهار [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]

مجرب بالله [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] ماشه

[illegible] تمام [illegible] و [illegible] نبات [illegible] با یک [illegible]

[illegible] سنگ [illegible]

حب سیماب [illegible] در [illegible] ببیند [illegible]

[illegible] دو [illegible] سفید [illegible] اول [illegible]

[illegible] نیم [illegible] گاو [illegible] آورده [illegible] آب

باشد تمام شب [illegible] صبح [illegible] آورده [illegible]

[illegible] و [illegible] خواهد کرد [illegible] دو [illegible]

میان [illegible] چهار [illegible] آن [illegible]

[illegible] سیماب [illegible]

[illegible] الطلاق [illegible]

[illegible] سیماب [illegible]

[illegible] سیماب [illegible]

صاف [illegible] حب [illegible] بعد از [illegible] حب [illegible]

[illegible] کرده [illegible] بخورد [illegible] حب امساک شنگرف [illegible]

[illegible] هر روز [illegible] شنگرف را در [illegible]

[illegible] بعد [illegible] بار [illegible] در [illegible]

[illegible] که بعد [illegible] بارها تمام [illegible] و شنگرف

[illegible]

طیار شده باشد بعد از آن جوز بوا و کافور و اکثر [illegible] زاد
و یکدام ابهل و نیمدام افیون آرد و افیون با هم خمیر کرده بالای جوز
لیپ نمایند و در زیر کاه و بریان بکنند که خوب سرخ شود بعد از آن آنرا
را دور کرده جوز و شنگرف را خوب کوفته باشند مساوی برابر نخود حب
بندند و خوراک صاحب حاجت را یک حب بخوراند فهو المراد

نسخه خون بستن مجرب از برای خون ریختن و [illegible] زمان [illegible]
برداشتن شاخه‌های نشتر شده باشد یا آنکه از جای جسته باشد و [illegible]
گسسته باشد یا آنکه بعد حیران خورد [illegible] واقع شده باشد و [illegible]
شده باشد صفت آن سرکه تند یکدام گل ارمنی یا گل [illegible] باشد
سفید بیضه عدد آن گل را در سرکه و سفیده تخم لیپ کنند بالای [illegible]
لیپ نمایند بر موضع مخصوص که [illegible] باید به بندند [illegible]

طریق [illegible] حصه انگلت [illegible] حصه انگلت [illegible] یک حصه [illegible]
و دو [illegible] اول حصه [illegible] یک [illegible] و [illegible] کنند بعد
موافق یک آثار و یک آثار آب [illegible] انداز و [illegible] نصف
نماند بعده صاف نموده بخورد اگر صبح بخورد شام نماید [illegible] قوت باه
ازین بست بشرط آنکه چند روز متواتر بخورد بسیار نافع است مجرب است فهو المراد
[illegible]

صفت هر که [illegible] طبیب بدون [illegible] هر روز [illegible] بسیار و روغن گاو ده [illegible]
[illegible] آب [illegible] باشد [illegible] روغن و آب [illegible] چند [illegible]
از [illegible] آب [illegible] نماند بعده بسیار [illegible] یکجا و [illegible] یکجا [illegible]
[illegible] داروها را در روغن انداخته بجوشانند تا آنکه [illegible] آن [illegible]
[illegible] از آن روغن [illegible] که [illegible] باشد [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] انداخته او را از آتش [illegible] بعده صاف نموده [illegible]
بقدر حاجت [illegible] کنند نافع آید قوت باه و [illegible] مجرب است فهو المراد

صفت جوز [illegible] سیماب نیمدام کنند یک نیم دام [illegible] سفید یکدام
شنگرف نیم دام [illegible] از نیمدام فلفل [illegible] نیمدام [illegible]
[illegible] نیمدام [illegible] نیمدام [illegible] کنند تا [illegible] شده [illegible] میان
[illegible] و بالای آن [illegible] باشد و وقتی که طیار باشد بکار برد [illegible]
[illegible] باید از [illegible] بوزن [illegible] سرخ در میان [illegible] فهو المراد

صفت ضماد جهت [illegible] طفل که [illegible] طفل [illegible] صفت آن
گل [illegible] زیره سفید سرکه انگوری آب گل و زیره وزن مساوی کوفته
بیخته در آب و سرکه ممزوج نمایند تا همچون ضماد شود بر شکم لیپ نموده [illegible]
و بالای شکم آن طفل بندند و صحت یابد ان شاء الله تعالی فهو المراد

نسخه مجرب برای درد دندان [illegible] بگیرد [illegible] دو ماشه چوب [illegible] در وقت
در وقت خواب بدندان بمالد و بعد از مالیدن یک گیره آب نخورد و بعده روغن [illegible]
بر دندان مالد و در خواب رود و هیچ چیز بالای آن نخورد و صبح [illegible]
جهت باد فرنگ مجرب است شنگرف یکدام هیچ کنار سائیده اگر تنباکو
هیچ زردآلو یا شفتالو اول هیچ را مثل [illegible] باید بعده دو دام
باید خشک و باز هر دو را مخلوط کند و با چهار [illegible]
کند تا آنکه خوب با یکدیگر آمیخته گردد و بعده حب ساخته نگاه دارد و مقدار
دو ماشه حب [illegible] بدهد با منت تنباکو [illegible] با آب انداخته پاره
تنباکو در زیر چلم انداز و بالای آن حب را [illegible] انداز و باز
بالای آن تنباکوی خشک دیگر انداز و دمنت تنباکو بکشد اگر مرض [illegible]
باشد تا پانزده روز والا تا هفت روز این عمل کند هرگاه درد [illegible]
رسد و آب از دهن روانه شود [illegible] صحت است و دیگر دوا [illegible]
اگر خواهد دو سه روز دیگر برای احتیاط بدهد و وقتی که تنباکو می‌کشد باید
دود آن را فرو برده باشد تا دود تر اثر کند لکن تنباکو خشک باشد
و حقه [illegible] آب باشد از تنش تا [illegible] می‌ماند [illegible]
حب جهت خنازیر [illegible] دهن [illegible] بگیرد و بیارد
سم الفار بگیرد و رم سفید [illegible] دو دام [illegible] کوفته و بیخته [illegible]
مایه حب [illegible] مقدار نخود بندد و غدد خنازیر [illegible] بگذارد مجرب است

جهت زخم که در سر و جوشش [illegible] الوده دارد
صنف آن [illegible] از سنگ سفیده [illegible] هر کدام یکدام
روغن [illegible] دو دام همه را در کهرل [illegible] کنند [illegible]
هر که انگور [illegible] انداخته باشد [illegible] دو سه دام سرکه مجرب [illegible]
شود بعد از آن همراه پر مرغ بر جوشش طلا کند هر روز دو سه بار [illegible]
آنچه [illegible] خطمی [illegible] باشند [illegible] طلا کند هر روز
صبح تا [illegible] طلا نمایند [illegible] مجرب است
جهت [illegible] عصاره الحنظل [illegible]
را [illegible] حنظل سبز را از دانه و پوست پاک کرده
بکوبند و عصاره آن را گرفته در ظرف [illegible] بر آتش نرم بقوام آورده
بعد از آن [illegible] مقدار نخود حب بندد یک حب [illegible] وقت حاجت
بدهد و قوت آدم را در نظر دارد [illegible] بادام [illegible]
بخورد این حب [illegible] نفع دارد و بتجربه رسیده است
جهت زخم که کرم افتاده [illegible] آب [illegible] مقدار [illegible]
بر زخم بندد کرم‌ها همه بمیرد مجرب است روغن بلسم برای [illegible]
و [illegible] ضرب رسیده و استخوان شکسته و برای زخم شمشیر و زخم چوب مجرب است

یعنی مسکه گاو بی نمک

میان قند چو آب ترک بادنجان بگیرد و روغنی آمیخته یک پاو
هر دو مساوی گرفته یکجا نموده در شیشه انداخته در آفتاب نگهدارد
تا مدت یک بیست روز نگذارد تا هر دو ممزوج شود برای ابرها کلف
بوقت حاجت بر زخم ها بکار برد ان شاء الله تعالی به شود مجرب است
مرهم ابیض برای زخم سوختن و غیره مجرب است از میان [illegible]
کافور یک دام (چهار سرخ) موم سفید دو دام سفیده کاشغری [illegible] دام
روغن گل یا کنجد سیاه چهار دام بیضه مرغ یک عدد اول روغن را داغ نموده
بعده موم را انداخته صاف نموده و سرد ساخته بعده سفیده
و کافور انداخته حل نموده بعده بیضه مرغ انداخته حل کرده
نگهدارد بوقت حاجت بچسپاند شفا یابد مجرب است برای
سوزاک فتیله سازد و برای سوختن و ترکیده گی دست و پای
و لب و دهانهای گرمی و جهت سرخ باده بینی کلفه روی
و ریم و درد گوش از سبب تخمه باشد و نیز برای پیش شکم
که خون می برآمده باشد از حدت گرمی و خشکی باشد برای خورد
دهد در چند روز ان شاء الله تعالی شفا یابد مجرب است فهو المراد

علاج لیت قضیب

برای جهت لیت قضیب سازد یکدام [illegible]
و یکدام روغن ماهی گاو و یکدام بیضه مرغ و قرار
در هم باشد همه را یکی ساخته چندانکه سیاه گردد
تا دو پهر یا بیشتر چنانکه سیاه چون شود و در شیشه
نگهدارد بوقت حاجت بر قضیب لیت نماید
و بالای آن پارچه سفید باریک نهد تا یک ماه [illegible]
مرد کامل شود از فرط لذت چنانچه [illegible]
نسخه برای جهت لیت قضیب سازد [illegible] را بکار برد
انگور خالص تخم ترب هر یک کنجد [illegible]
سنبل [illegible] هر یک ماشه انداخته و همراه آب [illegible]
نموده در شیشه نگهدارد بوقت حاجت بر [illegible] قضیب
بمالد و بالای آن پارچه سفید بچسپاند تا [illegible] کامل شود

علاج برص

بجهت ... رنگ زرد و مو در میان محمر قبض قلیلی ... شده

ریوند چینی یکیدام کشنیز ۱۸ ماشه باشد کوفته و بیخته

وجب انگور بقدر آنکه نخود ... ترکند و یکدام سفته ...

کنند دو سال ... همراه آب گرم بشته یکیدام دو حبه ... سازد

هر روز یک حب بخورد و غذا اگر با روغن و ماکول نشت

از نمک و ترشی و بادی پرهیز نماید ان شاء الله ... شفا یابد

علاج ... رصد ۲۳

نزلہ لحیت بند کند و جریان منی مجرب است

نخود بریان یکدام خشخاش یکدام دار چینی

ده ماشه ثعلب مصری ده ماشه کتیرا ...

ده ماشه کوکهر و ده ماشه بیخ ... یکدام

فلفل ... تخم ... نشکر ... ۶ ... همه را دو برابر

... کوفته و بیخته خوراک مقدار یکدام هر روز همراه

شیره خشخاش وزن یکدام سائیده شیره ... خوراک

۸۷

داخل کنند و کفچه زنند تا بگذارد نگاه یکیدام ... دو

حب ... از زخم ... و ... کاسه و ...

پهلوی ... دو ... سوزد ... و سفید

... آن رو ... بکوبند زخم ... نفع

صد ۲۴

برای ... جهت ... آب ... لیموی ...

... را در شیشه اندازه یکدام ... تا

کف ... در ظرف ... تا ... نفع ... ماند

صد ۲۵

برای ... دو ... درد ... تمام ... درد شقیقه

زنجبیل	کا ...	عاقرقرحه	قرنفل	زعفران
ماشه	ماشه	ماشه	۳ عدد	۲ سرخ

جوز بویا	مشک	...	جمله سائیده
۲ سرخ	یک سرخ	۲ سرخ	نموده ...

مجرب

... مرض ... مداوم ... ... در ... انداز ... خوراک ...

رفع ... غرض ... افسوس ... و ... بنده ... و ... از ... حاجی ...

مسموع شده از ... الاسلام ... ماخ

بسم الله الرحمن الرحیم

هفت مرتبه اول بخواند قل هو الله هزاران هزار کرو مارا
حصارن حصار محمد الرسول الله قفل و مسمار کرت کراوت
بهی کرت کل الت بید اسکا اسیکون برت
کری کراوی کل الت بید اسکا اسیکون دباو بهی
آتنگر سیی هزاری جس برچهی رسول الله کی
سواری هماری گرد بگرد رسول الله کا تنگر بهیری
ایت کری موت کریتا من کری تو نه کری بان کری
مسوان کری سهر کری جادو گری کو دا کری دعوات
کری تعویز کری طومار کری اولنگ کری نظر کری جو کچهه کری

کل الت بید

کل الت بید اسکا اسیکون برى بحق محمد الرسول الله
کلیمه تیرا جلی لا اله الا الله کل مشکل آسان کن بحق محمد الر
سول الله الله میان نون مهربان کن رزق دی کن کشایش
کن فلانی نون وسع لی از برای شکاف نمودن گوش
وبینی و هر چیزی بر سوزن فولادی سه مرتبه بخواند دم
کند و شکاف سازد هر مرتبه سه کرت خوانده دم میکرده
باشد هیچ آزار نیابد از شکاف کردن آن مجرب است
هر مل جر مل تو تا سار نیکی نوه نیکی دال این است الی
ترکیب خارشی وباها له دخنل و آبله ها که بر سر و بر بدن بر اندود
یا بر دست خارشی کند همراه سرکه حل کند بمالد دو سه روز نه نشود
واگر درد کند بآب بمالد اگر نه به شود و این است مجرب است
قبیله با نخچی تخم تیو ار تخم ترب سفید وجوبه دارچوبه دیودار کتگی
زنجبیل بلادس بایره لجوابن کو کرد شتری نیلا تهوتهه جوک

کجور

نمک سنگ مین بهل منجیت کجور رال رسی زیره سفید
تخم سرس جمیع زحمت ها دفع شود ان شاء الله تعالی

صح رباعی برای دفع گنج یعنی کل سر × ز بهر گنج میگویم دوای
× رسوت و مردار سنگ دیگر حنائی × سه دارو حل گشتی
در آب گلاب عجب گفتم ترا این نکته در باب (باید)
که ادویه کوفته بیخته با گلاب حل کرده بر پارچه ملحف کرده
بر تمام سر بچسپاند اول سر موی سترده ان شاء الله در یکبار
فرصت شود والا دو سه بار بکنند و برای بر آمدن موی یکبار
گنج صندل و زرچوب هر دو را برابر سائیده برای طلا کنند
سرخ یا زرد کجنی باید کرد
موی سر بسیار بر آید ان شاء الله تعالی مجرب است
آقا جیو میرزا آقا

صح برای دفع دنبل اگونته که بر ساق پیدا می شود گلو تجی را
در تیل سرشف سوخته در حمام سائیده طلا کنند
گفته محمد آقا

صح برای دفع باهنی و غیره امراض چشم سنگ بصری زرد چوبه
کشته سرخ فلفل دراز نمک سنگ بول سرخ لوده پهتکری
بریان از هر یک دو تانک توتیا سبز و لوماکه بریان فلفل گرد
از هر یک

از هر یک یک تانک باریک کوفته به آب لیمون سحق نموده گولها
بسته نگهدارد برای دفع باهنی همراه بول بز نرم کرده در
چشم کشد برای تاریکی با آب لیمون اندازد برای دملکه
با شیر عورت برای ... با پچل خوک موی را برکنده اندازد

صح صح صح
جوارن ادویه ها که بیارد بها زنگی دهاک ... پهتکر
موصل زنجبیل ... موصل فلفل دراز فلفل گرد قرنفل پهتکری سفید
بریان کرده زرد چوبه انجمود سونت جوتر ب جوز بویه با نمک
نمک سنگ نمک لونجرا انتحار رجو کهار کچلون نمک سانبهر
سمندر لون سهاکه تیلیا زیره سفید عاقرقرحه دو بشت بلیله
و بلیله و آمله چترا و اجوائن هر یک تقیتی تا نانک کوفته بیخته
با آب لیمون چهار پاس سحق کرده گولی مقدار یکدرم بندد
یا مقدار نیم درم بندد برای دفع اگن یا دو مند اگن و
هشتاد چهار باد و سنجات ... و اماس شکم و بار گوله
دلول شکم و اپهار و سنگ ... و جیرن و غلیه ... با کول

دبهکنند و جمله زحمت های شکم فایده بخشد این جوان
خاصیت بسیار دارد اما مختصر نوشته شد بیاد خیر مرد
نسخه ترکیب جهت اخراج بابوا مجرب و آزموده است چوک نیلا تهوته
توتیا در هنبدال سم الفار جمالگوته نوشادر برابر بگیرد اول
نیم پاو چوک را با آب سائیده در انگشت شهادت مالیده
بر سفره بگیرد اندر تمامی سفره و بواسیر بیرون خواید شد بعده
داروهای دیگر با آب سائیده بالای بابوز مذکور لیپ کند
و جوارت و خشکه یکجا کرده نرم ساخته بالای آن داده
بسته بندد و صباح چون بکشاید بابوز سفید و بعده بالای
او مرهم نهد رال سفید و کته و ماجوپهل مرداسنگ سوده
با روغن بمالد نیکو شود ان شاء الله تعالی فقیر محمد مراد بیگ
نسخه علاج بهگندر مجرب است اول این مرهم را بر بهگندر
بمالد تا هم گوشت و چرک پوسیده را دور کند و محل علت
لطافت شود استخوان گر سوخته شود و گوشت ماه و کاو بر زخم مذکور بمالد در
چند روز التیام پذیرد چون زخم اندک بماند استخوان مذکور
سوخته تنها بپراند ان شاء الله تعالی در مدت قلیل التیام
حاصل آید.

مرهم
حاصل کفه و ادویه اینست شیره برگ نیم دو دام صابون
یک دام روغن کنجد یکجا اول شیره مذکور در روغن بپزد
هرگاه سوخته شود در روغن بمالد بعده صابون مذکور را شسته
ریزه ریزه کرده اندازد یک کفه بکند در دو لگار برد
ترکیب برای قوت و اشتها سیماب یکدام نوشادر یکدام
پاک کرده یکدام گندهک دو دام سه یکجا کرده خشک باید تا کی
شود بعده با آب لیمون کهرل کنند دوازده پاس بعده در تنور
در شکل بر آتش چهار پاس بپزد سرد کرده بگیرد یک برنج بخورد
گولی برای دفع اسهال بیاض مرتب ساخته شیخ ابو المتوکل
و افیون و جوز بوا و قند سیاه برابر چهار برابر اندک اندک
از هر چهار ادویه گرفته بر کف دست همراه کار در بالا گرده
گرده گولی ها سرابر دو دانه مرچ بسته باید برابر نخود بلکه از نخود کمتر
آدم کلان یک گولی را از حلق فرو برد و طفل شیرخواره مقدار دانه
همراه شیر دایه حل کرده گولی بدهد شفا یابد ان شاء الله تعالی
جلدی چون سائیده ... نسخه ...
مقعد سیاه ... خشک ...
یک ... گرده ...
صاف کرده نیم گرم بنوشد ...

صح

نسخه در صنعت در کشیدن سیماب از شنگرف بیارد چهار
توله شنگرف و یک توله سیماب سنگ سلایه انداز ده مدت
سه روز با آب لیموی کاغذی بساید بعده بیارد دیگ یک تو میان
دیگ را با گل سفید گلا و حکند و سیماب میان دیگ نهد
همین که سرپوشش بالا و یک بار کونه نهد بر آب و جهد کند بالا
آتش نهد همین آب گرم شود با پارچه دور کند و آب سرد
دیگر انداز د چنانکه سرپوشش از آب سرد خالی نماند تا
یازده بار آب دیگر انداخته باشد چنانکه وجود شسته شود
و همچنان بریزد دوازده هم بار دیگ را باز کند سرد کند
سیماب مذکور جمله بالا گرفته باشد به پشت کاسه سرنگون
سرپوشش بوده آنچه بر کناره‌ها دیگ باشد نیز تراشیده
بگیرد و در آب لیمون کرپات بدارد سیماب شود هر کجا داند
بکار برد صنعت گرسنه کردن زیبق روغن شاخ گوسفند
هر روز قدری روغن شاخ مذکور بدهد در آفتاب بدارد
در آتش نهد چند روز گرسنه شود و شاخ گاو میش و شتر
اسپ هم و زهر وا در کشیدن ... حکم دارد ان الله
تعالی

صح

و عدد ... [illegible] ... این دو رکعت ...
فاتحه و اخلاص با صلوات ... بخوانند ... بسم الله الرحمن
باد و هران ... بخوانند ... [illegible] ...
نشستن ... [illegible] ... بنویسند ...
کرده ... [illegible] ...
بخوانند آیة ... [illegible] ...
العالمین ... [illegible] ...
و رب ... [illegible] ...
آب ... [illegible] ...
نوده ... [illegible] ...

صح علاج ورم ... [illegible] ...
آب ... [illegible] ...

صح برای ... دفعه ... [illegible] ...
صح برای سنگ مثانه ... [illegible] ...
... خوردن ... [illegible] ...

[illegible]

تا بیست بصم با . خدا اینجا نمک شنانه بدن طوانی
فیحای آن کنند نوبهار خدا اینجا بار و پاره پاره نمک زرده بیخ انداز و
و دفعه شود و از برای کالا نیجان [illegible] آتشی کرده و در میان آن [illegible]
در آب گرم و چند تخم تره تیزک انداز و بگذارد و آن اله کاج [illegible]
نمک زره شده انداز و بگذارد زعفران و سپهاله بخورد
ازان و قا . حیض زن بیاید و آن الم [illegible]
بدارن و فا . حیض لته کنده کرده و آن [illegible] با شیر بخورد
را بخوراند حیض [illegible] از معده کرده [illegible]
هر گاه اخایه و در آن شود ببیند و آید و جا بیمار کن
جهت سودا
ایجاد [illegible] که اول باشد گرد [illegible]
از فرموده میان قند بجو
کوکهر و ریوند چینی و موصلی سیاه هر یک ۳ دوا ز
بوزن برابر گرفته کوفته و بیخته مقدار نیم دام هر روز
مثقوف همراه آب باسی بخورد و در چند روز به شود
در بخشش [illegible]

[illegible] دام [illegible] در [illegible] ۱۲ [illegible]

دراین ضمن و [illegible] بجهت [illegible]

وبخین [illegible] در ما [illegible] و تخم [illegible]
[illegible] وبخین [illegible] خود [illegible]
[illegible] بوع اول [illegible] خالص [illegible] سیط [illegible] ان کلی [illegible]
[illegible] بنوع [illegible] سیما [illegible] انخنیم [illegible] خنا [illegible] بخلوط شود [illegible]
با دام و دو از [illegible] الکل حلیت [illegible] انداز [illegible] شود و بار [illegible]
[illegible] و بعد ازان [illegible] خنیم [illegible] دو در [illegible] بگذارد [illegible]
دیگر [illegible] ازان [illegible] مربع [illegible] لنبا [illegible] جدا [illegible]
و بعد ازان [illegible] و جوزه [illegible] دیگر انداز [illegible]
از خنیم [illegible] حلیت [illegible] او [illegible] فلفل [illegible]
[illegible] خنیم [illegible] باده [illegible] حلیت [illegible]
و دیگر [illegible] بود دو [illegible] طرف [illegible] شند [illegible]
[illegible] بیان بود [illegible] از حیا [illegible] انکس [illegible]
بیاده [illegible] شسته [illegible] چهار [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] اره [illegible] شود [illegible]

معجون کنند

بعد از آن [illegible] ابریشم [illegible]

وا رند تا سرد شود و پس [illegible] کنند [illegible]

اندر [illegible] گردان آرند [illegible]

[illegible] شده باشد [illegible]

مصعود شده باشد [illegible] نوع دیگر [illegible] سائیده باشد [illegible]

[illegible] السلام [illegible] سفید [illegible]

[illegible] خواهند [illegible] شود و پس [illegible]

[illegible] انداخته [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

اعتدال [illegible] سفیده [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] نوع دیگر

[illegible] بعد [illegible]

[illegible] بر جا [illegible]

سیوم در عمل شنگرف

[illegible] جلا کاه [illegible]

[illegible] حل [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

نوع چهارم [illegible]

[illegible] باشد

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] ان [illegible]

[illegible] خواهند [illegible]

[illegible] ان [illegible]

از نشو یا دو ... [illegible] فصل پنجم در ... [illegible]

نان خوردن ... [illegible] مثقال ... [illegible]

نشکرف باشد ... [illegible] مثقال ... [illegible]

نشکرف ... [illegible] دوازده مثقال ... [illegible]

مثقال ... [illegible] شود ... [illegible] باشد ... [illegible]

... [illegible] کاسه ... [illegible] لطیف ... [illegible]

... [illegible] نوع ... [illegible]

... [illegible] والسلام ... [illegible]

... [illegible] ازو ... [illegible]

... [illegible] حکمت ... [illegible]

... [illegible] کنند ... [illegible]

... [illegible] شنبه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] سلاطین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] فصل ... [illegible] اول ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

را نوع طرز [illegible] باس [illegible] ودرزیر
قدری آب [illegible] سم ودر ... بکشند [illegible] آب ... زرنیخ [illegible]
ودرو را ... بکشند ... بگذارند ... ضیا ... در آن [illegible]
زرنیخ ... بگذارند ... زعفران ... گفته ... بکشند ... نصف ... بگذارند
بجای آن ... که کاغذ ... زعفران ... بکشند ... بشوند [illegible]
بسیار ... زرد ... معصفر ... کاغذ ... [illegible]
اول کاغذ ... نصف ... زرد ... اول ... کاغذ ... بنفش ... [illegible]
که ... نباید ... زعفران ... بکشند ... بالا ... بپیچد [illegible]
دو ... زعفران ... بکشند ... آب ... لاجورد ... [illegible]
دو ... [illegible] ... نصف ... آب ... بکشند ... [illegible]
از لاجورد ... بیاید ... بکشند ... کاغذ ... نصف ... [illegible]
آن ... جهار حصه ... [illegible]

کاغذ یاد ... معصفر ... [illegible]
حصه ... آن ... بکشند ... زرنیخ [illegible]
کاغذ ... بر ... نصف ... زعفران [illegible]
حلکون ... نصف ... بکشند ... ... زنده ... [illegible]
اول کاغذ ... کرده ورق ... زعفران ... کاغذ ... [illegible]
حل کرده ... بکشند ... کاغذ ... [illegible]
نیز ... بکشند ... لطیف ... بکشند ... معصفر [illegible]
زعفران ... بکشند ... کاغذ ... باد ... کاغذ [illegible]
کشند ... لطیف ... بکشند ... آب ... زاج ... [illegible]
بکشند ... کرده ... نصف ... [illegible]
که ... نصف ... یاد ... زاج ... [illegible]

در زعفران
تا آب زاج کبود [illegible] کاغذ [illegible] زنگار [illegible] کاغذ
برآرند فستقی شود و رنگ عودی [illegible] برآرند [illegible] روشن
آب [illegible] کنند و باب زاج مازو برآرند [illegible] رنگ سرخ و مصفا
آب [illegible] بقم [illegible] برآرند [illegible] طوطی [illegible] زنگار
از [illegible] کاغذ [illegible] برآرند [illegible] شود [illegible] کنند نیکو
نیل داده را آب زنگار و سفیده برآرند [illegible] سبز [illegible] طوطی شود [illegible]
و در باب عمل زنگار [illegible] برآرند [illegible] رنگ [illegible]
آبدار [illegible] رنگ گل نیلوفری شود و کاغذ [illegible] یازده [illegible]
قدری سفیده رنگ گل [illegible] سطری [illegible]
شود از هر رنگ که گفته شد [illegible] داده [illegible] زرد [illegible]
هر [illegible] سفیده [illegible] کاغذ [illegible] کنند [illegible] سرخ [illegible]
خاکه [illegible] شود [illegible] آفتاب [illegible] بیرون [illegible]
آب رنگ گل [illegible] صفت [illegible] شود [illegible] خشک کنند
اول کاغذ را [illegible] معصفر [illegible] آفتاب [illegible] بگذارند

سفید [illegible] آب بیرون [illegible]
نقاش لطیف بود [illegible] زرنیخ [illegible]
مانند گل [illegible] کاغذ [illegible]
صلایه کنند چون [illegible] سفید [illegible] زنگار نقره
زرنیخ [illegible] سبزه [illegible] لطیف
مجرب [illegible] آب [illegible] خالص [illegible]
و داده را [illegible] کنند [illegible] نقره خالص [illegible] زنگار
و خشک کنند باز [illegible] قیمت [illegible] نوع [illegible] فصل اول
و این کاغذ [illegible] زنگار [illegible] جمع [illegible] صلایه
باب [illegible] در ساختن زنگار [illegible] نقره خالص [illegible]
و [illegible] مصفا [illegible] سفید
در صفت زنگار [illegible]
[illegible] نوشته [illegible]
و خشک کنند [illegible]

در ساختن زنگار
قیمت [illegible]

ون در کاسهٔ الماس نهند

و سرکه بر آن ریزند و لب آن ببندند و در پهن اسب نهند تا خشک شود بعد از آن زنگار شود

بار دیگر دو نوشادر و سرکه بر آن ریزند بار دیگر بدان یار زیر ... و در پهن نهند تا خشک شود

بشویند تا لطافت یابد و باز سبز شود که بود و عید در عوض ... نیکو ... باشد به اره

در غایت سبزی بود صفت زنگار باید که یا نوشادر و دیگر باره اسبر کنند

در غایت لطافت بود و صلایه کنند و در وقت ... بار دیگر باید

اندازند و بشویند و با آبِ گوهر ... بشره ... بیرون آید

داده صلایه کنند و خشک کنند یا بهتر ... و در ... زنگار بر آن آید

باید که سرکه بر آن ریزند و صلایه کنند با ... آن صلایه کنند چون بالقوام شود

دو درم کاسهٔ چینی کنند و در آفتاب بالقوام آید ... صفت زنگار مس

ده ... نهند که در آن زنگار ... و تعویذ گویند ... صفت زنگار ده

بر جا ... زنگار بر آن ... صفت ... اندر ... یک

درین باب ... کنند ... نوشادر در کاسه ... و بیاید یک ... اندر

و مس ... باشند ... سفیده ... سائیده

نعمه جیش ... ی

اندازند و ... در آفتاب ... نهند تا ... شود

... و صلایه ... در آفتاب ... چون ... نوشادر ... ریزند

... صفت زنگار ... و دیگر ... کرده در ... شود

... آفتاب ... نمک ... صفت زنگار ... و سرکه ... کنند

آفتاب ... و ... با آب ... سبز ... صفت زنگار ... اندازند

زنگار در ... حصه ... و حصه سرکه ... صفت زنگار ... و نقل ...

به اره مس ... حصه ... زنگار ... بیرون آید ... و بگذارند ...

و سبز شود ... بگذارند ... سرکه ... صفت زنگار ... بکدرم ...

زنگار حاصل شود ... سرکه ... زنگار ... زنگار ... مس ... بیرون

در ... کنند ... زنگار ... فیروزه ... خصوص ... صحیح

بیست درم زنگار صفت زنگار فیروزه ... کنند ... و مناصفه ... طبقه

فیروزه بالطف ... باید ... آن ... سرکه ... کنند ... طبقه را

کنند ... بوده و ... بار از آن ... احد احد ... نیکو

بوده و صحیح ... مس ... از ... ساله ... بار ... نیکوار

سرکه بیاله ببندد و دفن کنند تا بعد از ... زنگار شود
کنند و در زمین دفن کنند تا سه روز ... آنگاه بیرون آرند و بکشند از
بکشند و بیارند که زنگار شده باشد و اگر زنگار نشده باشد باز سرکه بر آن کنند و در زمین دفن کنند
روا باشد ... و ... زنگار ... سرکه بر آن کنند چند مرتبه تا زنگار صفت ... باید
بچه ... گنند و ... سرکه بکنند ... باره ... باید ... سفید ... نشوند ... منحل
و دفن کنند ... و ... نیک ... نصف ... و نوشادر
و آنرا ... کنند و ... نصف ... زاج ... کنند ... نصف ... زیاده
کلاان و ... و نوشادر ... کنند ... آب ... کنند و ...
اندازند ... مذکوره ... نیم ... بیرون آرند
شود و ... مذکوره ... که ... باشد ...
از ... و ... سرکه ... شود ... باشد ... و زنگار
زرد و ... در ... بیرون آرند و ... بجای ...

... زرد ... آنرا ... زنگار ... و آنرا بیرون آرند ...
زرنیخ ... شود و ... زنگار ... زنگار ... گرده
ساو ... زرنیخ ... زرنیخ ... زنگار ... آن ... کاغذ ... بالا ...
سند و ... زنگار ... زرنیخ ... زاج ... باشد ...
یکی گلو ... زنگار ... زرنیخ ... کرده ...
زرنیخ و ... زنگار ... بالای ... کاغذ ...
نقش ... زرد ... کاغذ ... زنگار ... سفید ...
کاغذ سفید ... و چنین ... کاغذ ... کاغذ ... و جام
آنرا ... کاغذ سفید ... و چنین ... زنگار ...
زنگار را ... کاغذ ... بگیرد ...

بشنوند چنانکه ببرد آن بر روی آن نوع از ریسمان [illegible] فصل

بعد از چیز بیرد از آن آبها ببرد آنرا و قرص [illegible] و از آن و از نقش [illegible] کلس

معتمد از بهر آنکه ساختن لاجورد دو نوع است یکی با کاسه با آب [illegible] شده

سیم فصل اول ساختن لاجورد بیرون آرند تا [illegible] بیرون آرند

در ساختن لاجورد و بیان عمل ساختن لاجورد مصنوعی

[illegible] از سنگ آنکه بیرون بود و کاسه [illegible] بعد از

و خبر و از [illegible] بود و نیز [illegible] با آب [illegible] بعد از

بود باید که چون [illegible] سنگ [illegible] و طور [illegible] از

آنها باید که آنرا خوب [illegible] عمل [illegible] آرد

ده روز تمام لاجورد بود و [illegible] بکار آید

بر آورده بود و [illegible] آن [illegible] فصل دوم در

باید دانست آن [illegible] حسن

لاجورد [illegible]

[illegible]

١١٣

که لاجورد را [illegible] از آنکه [illegible]

کرد [illegible] لاجورد [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] کنند و [illegible] کنند

[illegible] و [illegible] کنند و [illegible] کرده

[illegible] لاجورد [illegible] و [illegible] نیکو کند

[illegible] را [illegible] کنند و لاجورد [illegible]

در شستن لاجورد

زیرا [illegible] صد درم [illegible] لاجورد و

از [illegible] صد درم [illegible] فصل سیوم در [illegible] لاجورد

به صد درم [illegible] و [illegible] کند و [illegible]

رنگ [illegible] باید [illegible] آن [illegible] باز [illegible]

بیاورند لاجورد [illegible] آن در [illegible] گف

رنگ [illegible] آنکه [illegible] باز [illegible]

[illegible] کف او [illegible] چون [illegible]

باز بیاورد و باز [illegible]

باربیارد و بادو چون باران شده باشد نیم بزنند بکشند و [illegible] حل

تا سرکه بجوش برود و از چوب بار برگیرند [illegible] تا رنگ بنماید لکا چون

دیگر بیرکه اندازند پس باز اگر سرکه نماند تا آفتاب باید او را بپرورد

صاف کرده از دو برابر اندو در آفتاب نهند تا منعقد شود لاجورد بطریق

و عقد باید بصمغ عربی بیشتر بشنید و لکا زیر ابرا [illegible] کنند و اندر

بیارند لا زرد و دو پیلوان باید که بیشتر آورده برآورده بیند

آتش نهند تا بجوش آید از آنچه کدورت باشد جدا کنند و باتکه جاکند

آتش نهند تا بجوش آید آنکه آب صاف جدا کنند و با نکه حوم بر نبود

تا سرد شود و آب از سراو برریزند و اندکی در دیگ اندازند و آب نفوذ از و

تا نمک اندرو یکبار دو قطره قطره آب دروی زنند تا بیشتر شود آب آنرا

وآب در و کنند و بشور انند و یکبار از زیر دو بعد از آن در

دور کنند و دیگر آب بریزند و بشورانند و فت جان جدا کند چون خاک

آنرا تیز از زیر بدو خشک کنند و در و [illegible] و بار صمغ باشند

گوشتهای کنند و بکار برند تا

در صفت

لکا اسرب بپزید

در صفت لکا کردن و آوردن و آن لکن بیرون آید نوع

و سیاه زرد و بیرون آوردن را بشناسند و باد بخور بماند

نرم اول بشناسند سرخ و زردی بپرد و جایگاه جدا کرد

خرج صمغ مطبوخ کنند و بول صبیان و روغن زرد و خونه و عسل و آرد

نرم معتدل بپزند تا نرم شود و بعد از آن لکا زیر آورد و میان او

بدان تا مالیده بیاورد و مانند لعل نمک شود بر خشک کنند و سرخ و زرد

تمام سیاه زرد و سبز بود و جمله را بشورانند از آن کار

در کناب یا ره شده تا کنند تا که سبز شود در قطعه جوش آید

نهند و بپزند اول عمل آنکه کنند سرخ تو در مخلول و تلخ و جلوی محلول

سیوم نوع آنکه زیر کار آید اجابت کنند و در محلول از قند بلکار برند

نوع چهارم کنند نوع آنکه فوق و عمل سیر نمک شور [illegible]

فوق عمل کنند ابد آنکه سیم زیر سنگ شود در میان

نوع تا بلکا سرخ

نسخه داروها جهته رنگ بلور و غیره اول در ساختن قلقطار بگیر زاج یمنی و جهار من ۱۲

با قلقلیه در میان [illegible]
کوفته کنند و با آتش [illegible] اگر چه [illegible]
چون بسیار بجوشد باز تا زرد شود تا جوهر سواد او در آید [illegible]
در کار نیفتد [illegible] در میان قطره جوش نشانند تا سواد او دور کند [illegible]
[illegible] از آن در زرد [illegible] تا بیرون آید [illegible]
در صفت [illegible] کرده [illegible] باید [illegible] از آن [illegible]
[illegible] کرده باشند و بالا [illegible] کرده [illegible] آن [illegible] مدور [illegible]
رود و تا جاده دارد در [illegible] داده [illegible] برداشت [illegible]
تنسیند [illegible] اندازه باید [illegible] و [illegible] و اسلام [illegible]
[illegible] زاج یمنی و جهار من ۱۲ [illegible] ده [illegible] کنند
داروها جهته زاج یمنی [illegible] در جا نگاه [illegible]
و ده بیرون [illegible] در [illegible] بجوشانند تا [illegible]
تا صاف شود

تا صاف شود و اند
صاف شده را در ظرف چینی [illegible] برده
بجوشانند تا عقد شود جوهر دوشاب [illegible] بلور نقیض
تا از خشک شود در دوم صفت قلقطار [illegible] نیز [illegible] دوم [illegible]
[illegible] کنند و صاف کنند و [illegible] در [illegible] نیز [illegible] بشود
صاف کرده باید [illegible] از آن عقد کنند تا خشک شود [illegible]
قلقطار را در [illegible] از آن [illegible] کنند و صاف کنند [illegible]
[illegible] اندرون [illegible] تا عقد شود صفت زاج [illegible] در [illegible]
[illegible] جوشانند [illegible] تا [illegible] شود [illegible]
صفت [illegible] در [illegible] باشد [illegible] جون [illegible]
[illegible] و جوشان [illegible] کنند [illegible] بجوشد در جار
حل کنند صفت کلس [illegible] کنند [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible] شود [illegible]
تا خشک شود و اند

تا خشک شود آنگه کوفته بکوبند

بایه یا هاون سنگی بکوبند و بیزند [illegible]

و بعد از آن بیزند بایه یا هاون [illegible] در دو اعاره زند [illegible] بر تابه زده [illegible]

[illegible] سوس بیخ [illegible] کوفته و بیخته [illegible] آن درو [illegible] چون نیز

آنگه بیاید بکنند و [illegible] کوفته [illegible] ده درم [illegible] خورد [illegible]

رنگه انگه زرنیخ [illegible] گلک [illegible] بر تابه [illegible] بود [illegible]

بیاب [illegible] باشد [illegible] که [illegible] سنگ [illegible] کاسه [illegible]

موی بند [illegible] بیزند و دو باره [illegible] سخت [illegible] سوده [illegible] چون زده [illegible]

رنگ کردن ظروف

و در طلی سفال کوفته و بیخته و بر رنگ کردن ظروف [illegible] باب دوم در رنگ کردن ظروف [illegible] جو [illegible]

و [illegible] بکار برند [illegible] باشد [illegible] کاسه یا سفالین

دیگر [illegible] بکار [illegible] خوب [illegible] آبگینه [illegible] آرند

که [illegible] زرد [illegible] سفیده [illegible] تخم مرغ جمیز [illegible] دیگر [illegible] ابرون [illegible]

و با هم [illegible] کوزه گران [illegible] کوزه [illegible] بیرد و [illegible] باب

در حل کردن نقره و طلا و مس و فولاد و ارزیز و سرب و غیره

خام مالند در کوزه [illegible] باشد و در [illegible] نقصان [illegible] آن سیماب

رنگ او مانند رنگ زر [illegible] خالص [illegible] بیاید [illegible] آن

فصل اول در حل نقره [illegible] ملغمه [illegible]

ملغمه [illegible] بجد [illegible] طلق [illegible] تا آنکه چون

همه را در کوزه کنند [illegible]

آب [illegible] این جمله

آب [illegible] جلد این [illegible]

[illegible] نقره [illegible] کوبند [illegible]

[illegible] فصل دوم [illegible]

[illegible] فصل سوم [illegible]

[illegible] نقره [illegible] بکار آید [illegible]

[illegible] بکار [illegible]

فصل چهارم در حل [illegible]

و فولاد و [illegible] بکار آید [illegible]

حل فولاد [illegible]

بجلد [illegible] فصل پنجم در حل [illegible]

جزو زرنیخ [illegible] کوزه [illegible] نفت

[illegible] سیماب [illegible] کوفته [illegible]

اگر [illegible] سیماب [illegible] ابیان [illegible]

[illegible] زرنیخ [illegible] طلا [illegible]

[illegible] حل [illegible]

[illegible] باب [illegible] چهارم در [illegible]

سیم و فولاد



حل او

[illegible]

ریسمان بازبست چهارم در سخن در ... تخم خورد
زرد و سپید و دولاد و طلق و اسبیجاب اول در سخن بلی
و دو ت باه باشد در ربع و فصل است نصاب کنند و درمیان آن ... ازو
یا بغضد تنگ بکوبند و در جرابطه کنند و درمیان آن جرابطر از او بیست بود بالد
یارید طلق سیاه یا بغضد درمیان مانده ده بفور در مید آن جرابطه او ... بنام
بیارید طلق سیاه درمیان طغار درمیان مانده اودا ایستیح
برآورده و درمیان طغار و آنرا در ربع او بیا درمیان پنشند بعده با
اما چون آنرا بیرون آورند یکبار دیگر آرد کرده در بیلچه و علیه
منک و ربع شده بیرون آرند خشک کنند و بعده بیارید ... کنند
آب را از مس او و در کنند و در افتاب بکنند و جیر با زر و چند بار را
مبده کنند و بیزند و طلق را بیز بر نحس آبکشیده خوب بشود و صبر کنند که او
و پاچک و اشنیز بود و الا بها ده بیزند و بگذارند تا خاک بسیار شود و دوبار
خشک شود برارند و خاک کرده بیزند بعده بیند آنرا در خشنده
چون بیرون کنند برابا جیر کرده بیزند بعده بیند چون ... دیگر این عمل بکنند چون از
چون برف شده چند بار دیگر او را انش دانند
کم شود بار یکبار دیگر حکیمان او را

بیجون ساز ... حکیمان او را بالغ
اذر ... بپزند و ... خوب بود
دارد و ... بتاب ... نقش ... بود
و ... و ... آرزو ... بطعام طالب ... عمل ... و
... ملعون ... عصاره ... و در ... آب ... گل دو
... بیرون ... بکوبند ... و بالا ... دارند
صفت ... یکی ... بیرون ... کنند و پنبه ... پنبه
و مجون ... بطعام ... اندازد
حکمت ... بطعام دو ... بیندازد
شنبه ... کنند ... بالصاح ...
و دیک ... دیگر ... کنند باجاره
تا ... بود ... نشان ... بخورند

[illegible] جنس خشخاش

زنسان بخورد و سرد باشد اندر [illegible] بدل بیابد [illegible]

[illegible] با انواع [illegible] بجوید [illegible] که بیاید [illegible] و قولنج

بیزند و حلقها با انواع [illegible] معلوم شده است [illegible] و بلغم [illegible] از [illegible]

بطریق دهد [illegible] از تجربه معلوم [illegible] بسیار [illegible] و ملیسا [illegible]

دعا [illegible] و موصلی [illegible] مصطکی [illegible] اجمود و [illegible] بسازد [illegible]

دو لعل و لاجورد و زعفران [illegible] خالص و دو دانه [illegible] یاقوت [illegible]

[illegible] نوره [illegible] نماند و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بادام و پسته [illegible] بخورده [illegible]

[illegible] بخورند تمام [illegible] صادق [illegible] منافع [illegible] فولاد [illegible]

[illegible] بیرد و [illegible] بیارید [illegible] فولاد [illegible]

بخورد و [illegible] فولاد [illegible] خوردن [illegible] شیره [illegible] جام [illegible]

فصل [illegible] کند بعد از آن [illegible] کند [illegible]

دو [illegible] با حکمت [illegible] بسید [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] بشیند و بیازند [illegible] ادویه [illegible] آتش [illegible]

[illegible] فولاد و [illegible] او و داده [illegible]

سید باحکمت [illegible] جهت باد [illegible]

جهت باد [illegible]

[illegible] جهت [illegible]

جابر [illegible] منطب [illegible]

[illegible] ابو [illegible] بدین [illegible] معدار [illegible]

[illegible] حب [illegible] از آن حب [illegible] و [illegible]

[illegible] اردو و [illegible] ازان [illegible] بستاید [illegible]

[illegible] ازان [illegible] آتش [illegible]

تجیش [illegible] بد [illegible] ازان [illegible]

[illegible] زانو [illegible] بسیار [illegible] لیمون

دو [illegible] و [illegible] زانو [illegible] دو حصه [illegible] این دو [illegible]

[illegible] حصه و [illegible] باز [illegible] این [illegible]

[illegible] طلا [illegible] باشند [illegible] لیمون و [illegible]

[illegible] علوله [illegible]

[illegible] و ماندن [illegible] سنجی [illegible] سنجی [illegible]

[illegible] خرد [illegible]

آن سر او لوا ندر خنده و بالا دکان

سر ابه بشر اید و کیر بیا بده لکاس اکلس ١٢

بیر ابه بکی عدد باکلس انشمه ابند و بیجی جباره

سنند و بیجی عدد بوبق بکاه بخره ابسیده ان الله بکدام ابلوا

بیه و بند بر بر بند که ده بر بسیس الدام ارام وبراده

بسط جنب انس ان تشیس بابر بیس بند و بعده بیکیلاسه

بیکیب جنب سو حنبه جبا بخنس ابا جوه اسیس

بمراه اسیس بیر ابغ لدا انشه سیس بیر دو در برادا

مسه ابسه بشکی و براده سیس بیمور ا

کند و دو میان بر ابور کرده که بکیل کرده

جنب بکه بالا ابدر بور بازده بانسب بکیل سفید ابد

بمراه بیسیند و برده و بیل سفید خوانند بستس و سفید

بمراه اسیند بشکی بخورد جمع البه دوبا و جو اوبیاه

جوه اسیسد بیع ما لعیان بجمع بر ابسه دونم

بیر ابکو ز الله منصدا جنب جنبی

وبه مربع و مرابع بابه بابکرا بیا

[illegible]

بمجربه از ابزار دولت ما بیاه

[illegible]

بجنب بن بر بوع نفح و در دم

ابشیم مبعده و درو بیلم و بیع نبها و جلدبه و طبح نسیم

وجمع نبها و بیاه و بیرجنب تاوج بیشود و جب سبب ابا جارابد سرابره

جله منتلیه و فلفل کرده و الجوابس و ورن مرجبار او ده بیس بنده

بیر ابسه ابکس نادوبه بسه بکند بکب عامر بسیح لنداجنب منصدا ردانه با

بمراه بسه بانسه از جمع حو باده و نفسح در دوم مجره دو رد

سیاه بیسد و جب و خورده ارو و بامر اسه بعالی بنبوده مجره

سرده بیده و بنده بانسب ابدار خارج بنرد

بمراه بعاره تسره بانسه و بجره و ز ن مسخل نیزه و زن هر تال

اول اردعن تیل جرا غ جهار دام

ستکمه عابنه بعد بازد ابه جن اندا خته مرغ

بور ددو بکنغاره مرد و را ودرا و ادرمیان او امداد جدا خون

بر اتس بنور اند از د بنکه کرده تکمه از د انده علی بکور د در تعاره

کرفند بکمد ا ز د را خانش بمبن ممکن ایها

تابند نجس بنه دفن الجره و تغلی بمانند دمرا ده ش

یکساعت بحساب [illegible] همراه او [illegible] برات

بخورد غسل بکند بعد از آنکه سه چهار [illegible] بخورد [illegible] مراد

همراه آب [illegible] غسل [illegible] و در روغن [illegible] بسیار [illegible] مخلوط کرده [illegible]

و بعد از نان [illegible] بخورد و [illegible] مجرب است از [illegible] بوده میان [illegible] کرده

و زنجبیل [illegible] مجرب است [illegible] نقره [illegible] مراد [illegible]

و [illegible] روز [illegible] و مقام [illegible] و [illegible] کرده [illegible] چهار

از [illegible] بیاورد [illegible] باره بلبل [illegible] چهار [illegible] سایده

٤ زیرا [illegible] مجرب است [illegible] کرده [illegible] چهار [illegible] بخورد

زیرا [illegible] و [illegible] چاشت [illegible] سفید

برای [illegible] بمقدار [illegible] باره [illegible]

بید و بمقدار [illegible] ترکیب [illegible] بکند

[illegible] نعناع [illegible] مجرب است [illegible] ماده گاو [illegible] کرده

در [illegible] سایده و بعده [illegible] روغن [illegible]

[illegible] دام [illegible] آب [illegible] خیار [illegible]

[illegible] آب [illegible] همراه [illegible]

[illegible] ناخن [illegible] بیاید

[illegible] بعده بیاید

[illegible] بعده سایده [illegible]

[illegible] کلان [illegible] همراه [illegible]

[illegible] بکند [illegible] بعده [illegible]

[illegible] مجرب [illegible] همراه [illegible]

[illegible] بمقدار [illegible] مراد [illegible]

[illegible] سایده [illegible] بعده [illegible] بخورد

[illegible] مجرب [illegible] و بعده [illegible]

[illegible] تجربه [illegible]

[illegible] خالص [illegible]

ترکیب [illegible] دوادام [illegible]

مشکی رومی [illegible] دام [illegible] روغن [illegible]

همه را خوب کوفته [illegible] انداخته [illegible]

آب [illegible] انداخته [illegible] تجربه [illegible]

[illegible] روغن [illegible] و [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] آب [illegible] میان

بمقدار [illegible] مذکور [illegible] انداخته [illegible]

[illegible] مجرب است [illegible]

دودام

و [illegible] بای

در علاج سوختن آتش بیاید ... و تخم بنج ... روغن ... و در باب گرفتن جانوران

روغن ... زرنیخ ... در روغن تلخ یکجا کرده ... بیار و زرنیخ و نشتر

زران ... بجوشانند و سرد کنند میانه او بندی

مدار و مگسان بخورند همه مگسان بمیرند ط

تا بماند نیمروز ... حه

علاج گرفتن ماهیان بیارد کنجاره کنجد هر روز

میانه آب انداز و موازنه دو سیر چون ماهیان گستاخ شوند

بعده کنجاره با آب تر کرده غلولها سازد و میانه غلوله

کنجاره بنیسی انداز و ماهیان شتاب بگیرد و چند غلوله

میان آب انداز و بقدر غلوله ماهی بگیرد مجرب است

حه در علاج ... مردار ... [illegible] ... بعضی سوختن

موش ان بسم ... [illegible] ... گردن بعضی

و ریم آهن با آرد و معجون انداز و بخورد ... اسهال ... و باد

و در خانه سوراخ موش ... مجرب است ... سیرکه ... ان

خوند بیرون آیند ... بوقت ... از اسهال

چهار دارون نباشد و دارو را

خوردن بوقت

خوردن بوقت کنوارد و وقت چیست این دو دو قبض اسهال

داستفراغ است اول نخته شدن خلط با چن یعنی دارو

اسهال دهد این است که مل نخته شود علاج جایرد بنیج بید انجیر

و سندی کاو پوست بلیله و بهلی کرواله و گشنیز از هر یک یک درم

با هشت کنوزه آب بجوشانند تا یک کنوزه باز آید سه روز نهار بدهد

علاج ... [illegible] ... یعنی ... شوند ... جنب

بیارد ... [illegible] ... بجوشانند ... بخورد

بار یک کند و میان ... [illegible] ... شود

... کنند و میان ... درم ... مجرب

نخته ... [illegible] ... بخورد و ... سه

مجده بیارد ... دیگر بیارد

... ترتیت ... یعنی

... [illegible] ... درم دو دو درم

شکم ... شود ... با مراد بخورد فی الحال ... شکم نرم شود

بنج حنظل یعنی اندرابن ... شود دیگر بیارد

سه درم با آب گرم نهار بخورد فی الحال شکم روان شود ط

دیگر بجار و نسوت سه درم و بیخ حنظل سه درم خیار چنبر سه
بیخ ترب
درم بکجا بجوشاند میان هشت کوزه آب یکی بماند شش درم
نبات است
بخورد فی الحال شکم نرم شود و هرچه در شکم مل باشد بنقیه مجرب
دیگر باید عقب آن سنا کشند و خلط
هلیله گرم کشد تا فتیه بیهم بخورد و در شکم خورد و در شکم زحیر باید
آب گرم با نمک سیاه بخورد و طعام کم خورد گشنیز پنج درم باید
دیگر بار رود و شته نخورد چون خواهد که باشد
فرو افتد مجرب است
یک کاسه دوغ بیا میزد و بخورد شکم براند چون مجرب است
آب گوشت گوسفند بیاشامد در حال نیکو شود و مجرب است
دیگر اسهال بیمار
گرد نیم درم سبعا که بلیله را از نیم درم آچیال پنج درم انکوزه
نیم درم با شیر گاو بموازنه حبه غلوله شود و نیم درم بلیلج نیم درم جیل
تا چهار روز به هر تب و ملاتون برود مجرب است
دیگر اسهال که صفرا و بلغم براند هلیله زرد ده درم تربد
تا بزره پنج درم باریک اسس کند و در آب بجوشاند نیم حصه
آب بستاند فاذ

آب بستاند صاف کند ده درم شکر تری بیامیزد بخورد اسهال
بمراد شکم براند مجرب است و اگر خواهد که باند و بایستد شربت
بیاشامد با آب سرد دست و پای بشوید شکم بایستد
دیگر اسهال که بی درد و درون
عجب بار و هلیله ... ... چون جوش ... باشند اسهال باشد
حنظل اندازد و در جیل ... بسیار ... تعالی
آن هلیله بیرون آرد و خشک کند ... ... بیمار را با
صفرا و سودا برآید هلیله ... ... کون در حقی
چون خواهد که باشد ... از برگ او مالیدن
اسهال نشود ... در حلق ... در دلالت
دیگر بیار ذرتب با بزره اسهال نشود مجرب است بسیار قوت کرده تند
چهار درم و سندروس و نمک سنگ دو کان درم تربلا
پنج کان درم نبات تربلا تا آب کند ترتب بابزره و سندروس
و نمک سنگ اسس کند این چیز در آب اندازد بخورد در حال

ص ۴۵ دیگر اگر خوف

در جایی که باید که در ... مکنه ... کرده

افتاده برق باشد ... و الملائکة من خیفته ... کردن

آیت و یسبح الرعد بحمده و الملائکة من خیفته و بر جوف دم

خیفته ... می‌خوانند بر خوف دمیده باشد

هر کس نافتد مجرب است ... بخورد و در حال اسهال شود مجرب است

اگر خواهد که بماند بهست باجوزات بادوغ بخورد و اسهال بماند

باب در معرفت معجونات خوردن که زحمت و علت برود اگر خوردن

گز زحمت دهد شکر سرخ بخورد به شود و اگر زحمت دهد گنجد سیاه

بخورد به شود اگر خوردن برنج زحمت دهد مغز جوز هندی بخورد به شود

روغن سرشف خواه تنها خواه با طعام بخورد و زحمت بسیار خوردن

برنج دفع شود و اگر خرما زحمت دهد نمک سیاه و آب کلیتی جو

نشانده بخورد به شود اگر خوردن آرد خام زحمت دهد چهار تخم بخورد به شود

دیگر اگر خواهد که طلق بزودی کشته شود بیارد ... بمالد

و ده برگ اک فرو دو آن بدارد و با جای ... فرو دو بالا

بنهد و آتش

بنهد آتش دهد اگر زود کشته شود خاصیت بسیار دارد

... پس ... چهار درم ... سیماب ... چهار درم ...

شنجرف ... بیارد و ... درم ... و ... درم ... بوته ... آرد

بعض ناسه بیارد ... کاغذ بعده دو درم ... بعضی ... بوته ... دارد

و طلق کند چنانکه ... کند و ... بدو ... سیاه ... خواهد شد و ... طلق ...

طلق پس طلا کند ... طلا کند ... بسیار ... ده ...

بیارد ... طلق ... سخت ... دهد ... و بخورد ... باشد ...

ب ... بوته ... آتش ... بند ... سخت ... بیارد ... جنس ... باشد

ودرون بوته ... نعل ... ماش ... و ... مجرب است

وجوز بویه ... نمکین ... خوب است ... گشن ... رنگ

... اندام ... زحمت ... بعضی ... بیارد پوست

... پوست درخت ... خرما ...

بسیار مفید است ... اجوانی و برگ اک ... دارو

بنهد و میان دیگر ... بیارد و ... رنگ ... کند

رانک انداز ... چون گرم شود ... گل حکمت کرده بالا

و گداخته باشد قدری دارو یعنی پوست درخت ...

و پوست درخت خرما و اجوانی و برگ اک بوزن برابر

... گویند

بنداز دو با کفگیر آهن بمالد همچنین کنند تا جمله رانک بمیرد و سفید
رنگ خواهد شد فایده سستی و اماس دست و پای و هر عضوی
که اماس کرده و ضعف آدمی برد و باچند دارو دیگر یار کنند بخورد
فایده همان هست که در باب کشتن سیماب نوشته شده همان
فایده خواهد کرد بسیار خوب هست مجرب هست

صح

ترکیب کشتن سیماب برای نباتات و بلغم و دق بیان کرده شده آب
سیماب برای ... و درم سیماب ... بیچا کنند تا دو قطره ... نشود
سیماب یکبار و یک ... خالص شیر بیچا کنند ... تا که نشود
و در آن و در کام ببارد ... افیون خالص ... بمالد میان آن ... بشود
اندازد و یک ... و درم ... ... بمالد و آن سیماب ... میان
بمالد جا که طریق کل شود تا عایب ... میان جای کند ... جوز بویه اندازد
طریق ... بعده ببارد و چند جوز بویه ... و بعده ببارد چند ... جوز
بکند ... آن جوز بویه ... بعده میان ... ترکند
و سیماب بستاند و بیارند گوره و در کنند ...
سیماب و جوز بویه باریک آتش کنند قدری جوز بویه و سیماب
و تخ اندازد و با قند غلوله کنند مقدار و انک درم یک غلوله
هر دو در نهار بخورد

هر روز نهار بخورد ... ... پرهیز بکند فایده این سیماب قوت
بسیار دهد و سینه که سرد شده باشد گرم کند امید است
که مرض ... را دفع کند شده مجرب هست و نیز امساک بسیار شود

صح

ترکیب ... ... در زیر زمین
چون ... ... دفن کند بعد مدت
... ... بیست و یک روز بیرون
... ... ازو بچار روغن در سیر مالد
... ... و گل را در کاغذی تر کنند و سر بشوید
... ... در حال موی سفید سیاه گردد و اگر بیخ
را در دهن کند آنهم سیاه گردد مجرب آزموده هست

صح

دیگر تاج خروس هفت برکاله کند یکان با آرد گندم بپزد
یکان ایستاده در میان آب فرو برد چون خروس بانگ
کند مرد بسته ان شاء الله بکشاید بکرم الله تعالی مجرب است

صح

در معرفت زخ یعنی مسه علاج آنکه بیارد جونه اشجار
یکجا کرده بمالد و بر زخ نهد برود و دیگر شب بگشند باش
شمار کند همان مقدار که زخ باشند همان قدر شمرد و در گره

جامه بندد بگاه هر ماشی را هفت کان بار بر زخمی بندد
و دست کیرد چنانچه هر یکی ماش بر هر یکی زخم بر بندد برده
و با هیچکس نگوید و سلام را جواب نگوید اصلاً سخن نگوید
و در چاه کور انداز و باز گردد چنانچه آن ماش گنده گردد
این جمله زخمها برود مجرب است و دیگر هر روز این دعای
بر زخم بخواند و بدین زخم دفع گردد دعا این است آیت
وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا
قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا دیگر روز یکشنبه
در آبی آهنگران که آهن سرد میکنند بران آب زخم را بشویند
دفع گردد مجرب است   در معرفت بنوچه دو جهد آن
علاج بیارد روغن تلخ یک سیر بجوشاند چون کف دور شود
بیارد دو درم زرنیخ زرد و آتش باریک کرده باشد اندازد
نیمی ساعت بگیرد بعده بیارد دو درم سنجال کبوتر خشک
آتش کند و نیز میان دیگ انداز و دهن دیگ مهر کند و
میان تهیسان سوراخ کرده باشند و ظرف سوراخ آب
آب انداز و دو دیگ فرود آرد و سرد کند و بدست آلوده
کرده روغن

کرده روغن بستاند و در او مجرب دارد بعده صاحب
بنوچه را بگوید تا از بنوچه آبی بکشد بعده این روغن
طلا کند تا هفت روز بفرمان خدا تعالی بنوچه دفع شود مجرب است
در معرفت [illegible]
[illegible] فصل اول در معالجت [illegible] شود و خاریدن
[illegible] گیرد بیارد بید انجیر تخم درم
[illegible] بجوشاند بخورد دیگر شود علاج
[illegible] بیارد برگ بید انجیر با مسکه چرب کند
[illegible] و گرم کند و بر روی در شب بندد و وقت بامداد
برگ دور کند و سه بار همچنین کند اما کسی این
در روی کلی برود تا شکر روز اگر اماس نرود بیارد
برگ بکاین و خرما هندی و برگ نم و برگ بادنجان و برگ
سیجنه با آب بجوشاند دم گیرد و میان چند روز به شود
مجرب است
و این تعویذ در گلو بندد دیگر شود بسم الله الرحمن الرحیم
اهیا شراهیا صبا [illegible] یا ارحم الراحمین

مع	موع
سع	صلع

در معرفت علاج فرج عورت دو بر که بکی

شده باشد علاج مغز ساق استخوان ماده گاو و موم سفید
و جربیا کرده بجوشاند و یکجا کنند و میان فرج و دو بر طلا کنند
هر دو زده معتدل گردد مجرب است تا یک ماه الکاه صحبت
کلی باید و دیگر بیارد و پوست گز با آب آتش باریک کنند
و شافه سازد تا یک ماه آن زن مجامعت نکند تا غایت
که نیکو شود مجرب است ... اندازند و ... نیکو شود ... بار و

صح
در علاج نار و ... میان شیر ... بیخ ... دارد
بار و قدر ... بیخ ... آن ... با ... الشتها و دفع ... باد
و جغرات ... مجرب است ... بخورد ... کرده باشد
در تمام ... خوردن طعام نیز بخورد ... بیخ ماشه علاج ... بخورد
الشتها آرد و معده صاف گردد و هر بادی که در شکم باشد
دفع شود دارو ذیل آتش باریک کرده نگهدارد و بکار برد

اناردانه	بلیلدراز	اجمود	فلفل گرد	گشنیز
سه دام	سه دام	سه دام	سه دام	سه دام

... سه دام

زنجبیل ... اکبر ...

زیره سفید	سنده پستوا	توکها کیر	دارچینی	تمال پتر
سه دام	سه دام	باوو دام	باوو دام	باوو دام

نان بکیر باوو دام نبات برابر همه دارو با بکیر و بخورد
صح ... خوردن با ... شود ... باریک ... کرده ...
علاج اگر ... ذیل آتش ... علاج ... خوب ... بیدا ...
نسخه دو دارو ... بیخ ماشه ... دو ... خشبا ...
عیبد ارد و خوردن طعام ... بلیلدراز ... در ... ساده
و معده صاف شود ... زنجبیل ... منوج ... دیگر ...
نمک ... تمال پتر ... الفاجوان ... بخوردن طعام
۱۰ دام ... آرد ... همه دارو سائیده ... بخورد طعام ... کرد دوا ... استعمال
بکی ساخته نگهدارد و وزن خوردن بیخ ماشه

شکر تری	انار دانه	دانه الاچی	دارچینی	زنجبیل	زیره سفید
سه دام	سه دام	ا دام	ا دام	ا دام	ا دام

نوع دیگر هلیله و بلیله و آمله و بلبل مول و بیخ چیته و ...
و هر دو فلفلین و قدر ... و قرنفل بوزن برابر

بکجا کرده باریک بباید و بریمانبار ز موازنه یکدرم

با نیم درم را بکعب بری بس از طعام بخورد و دو درم بر

بس از طعام معده صاف شود گرسنگی و اشتها برا آورد

دیگر بیارد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیارد و کوکرد

[illegible] خوردنی و مثل در زرنیخ

[illegible] و شنگرف زاورا از هر یک

دو کان درم و لسباه دانه چهار

درم این همه بکجا آسیاب کند چون مرهم شود

کنجد و سیر در دیگ کند و با آتش نرم گرم کند

چندانکه روغن سوختن بگیرد و بعد آن دارو در روغن

اندازد و چون نیکو بسوزد بعده سر پوش دیگ که میان

آن سوراخ کرده است بپوشد چون از دیگ تر و یک

بود که چرب و آتش خواسته گردد یک کوزه آب از طرف

سوراخ سر پوش دیگ اندازد بعده دست برآن نزند

تمام روغن در کاسه کند و گرم کند با آتش یک ساعت بعده

آن روغن در اندام

آن روغن در اندام جرب کند بعده با گل که بدان سر شوید

در سر جا ماند و در آفتاب بنشیند تا تمام گل خشک شود

بعده چو لیته در اندام بمالد و با آب گرم بشوید صحت یابد

دارو کردن دوم بار جا جت نباشد مجرب [illegible]

[illegible] الیضاً سفید کرد

[illegible] و غیره بیارد

[illegible] زرد و شکم او پاره کنند

[illegible] جمیع خوراک پنجدرم سنگ شنگرف در وی اندازد

بدوزد آنرا میان اندری نو بدارد و جامه بند

[illegible] و بعد هفت روز تفحص کند اگر گداخته باشند

بیرون آرد و قدری از آن بر موی طلا کنند سفید گردد

باید که قدری جامه با چوب بند دبا و گرفته هر جا که داند

رساند والاعضا هم سفید گردد و تجربه و مجرب است

دیگر در علاج درد ناف بیارد تخم ترب سوده پرچه

بیز نموده همراه شهد مخلوط کند

نگهدارد وقت حاجت بخورد در درد ناف در حال دفع شود

[illegible]

دفع نقرس علاج نل هر کس که باشد گنجد سفید حربی بر هر دو نیم بچم

یا و بگیرد و در حمام دسته بکوبد و در سفال گرم کند و در کوتا

نافع و مجرب باشد

لو حصنین بند و به شود سه روز مجنین بکند و به شود مجرب است

برای درد شقیقه ... ورد اندازد و بخورد درد شقیقه دفع شود مجرب است

برای درد سر

خبر برگ صبر و گل صد برگ دو دانگ درم دو دانگی درم کافور

و جو دانه با آب حل کرده سه قطره در بینی چکاند و باقی را

بر پیشانی و هر دو شقیقه و غیره طلا کند به شود مجرب است

منقول از شیخ حبیب الله اکرد و بیازه با هم بر سنه نان گندم

کهنه با روغن ماو گاو بخورد صبح باید بکرم الله تعالی مجرب است

روز بخورد و صبح ... آب بر دد علاج مرد دو نوع یکیست

بیارد انجم و هوزه سیاه بقدر دانه در آب

بجوشاند بعده خشک کند بعده دانه و زیره سفید

و گشنیز هر چهار چیز با آب تر بهلا باید قدر ربع درم

غلوله کند نگهدارد و در شب بوقت خفتن یک غلوله در

دهن کرده نگهدارد تا آخر شب بفضل حق به شود مجرب است

دیگر تر بهلا و سند هی بلیل کرد و بلیله راز دنمک

سنگ هر یکی مساوی ما ب باید و قدری شهد بیدارد

وقت شب بخورد و بجبند زکام بر دد ان شاء الله تعالی به شود

ترکیب خشکی دماغ دانه خشخاش نه درم و سندهی سه درم نشاسته بیست و چهار درم شکر هژده درم روغن ستور هژده درم اینها هر بره سازد وقت آشامیدن نیم درم زعفران اندازد بعده بخورد یک هفته یا دو هفته بخورد بغایت نافع است و مجرب است

دیگر سندهی سه درم خشخاش هفت درم مغز کال سه درم بساید با نیم سیر شیر ماده گاو بجوشانند تمی بستانند و هفت درم شکر سرخ و نیم درم زعفران دران شیر اندازد و یک هفته بخورد هر روز اینمقدار که گفته شد بکند خشکی دماغ برود و انواع تری پیدا شود

دیگر جیره خشخاش و زعفران و روغن بادام [illegible] آمیخته هر روز بخورد و روغن در [illegible] بر اندام بمالد نیکو شود حدوث بیهوشی [illegible] صفرا از دهن و بور جها گویند و یا خون بسیار کشیده و یا از بسیاری مباشرت و یا از بسیار راه راه رفتن این علت پیدا آید این بسیار مجرب است

بگویم علامات

بگویم علامات رنج دوار که گیهره بخوانند اندر دیار
جهان دور باشد هدایت بسر
که عالم بگردد بچشم بشر
ز تاریکی چشم دوران سر
بهر روز و شب آید اندر نظر
شنو چاره دوران سر
ترا یار عقل است بکار اگر
خشخاش پاکیزه از پوست آر
در و چار من آب چه اندر آر
پس آنگه بجوشان که یک من بماند
بجنبد آنگه آتش تیز کن
جو دانی که نیمی بماند ازان
بیالای با جامه آتش نشان
درو خلط ده سیر نبات کن
دران آب نبات یکنواخت کن
بجوشان که یک من بماند بیار
چو شربت قوام آید آتش بدار
بکن سرد در خمره چرب دار
باصحاب این ناخن هر روز ده
بفضل خداوند جل جلاله
رود سر دوران ماخولیا
که از تلخی باشد و هم این دوا
به سردی خورد دردی شفا
ز روغن شود گنجد تو شتردر
بینداز در پیر مخور نهار
چو دوران سر در برآرد علل
کبابه و عقرقره درده عسل
دیگر اگه گفتیم مصروع را
بدو دران هم نماید شفا
به پیر پنیر از جمله پرهیز مدام
در پیر رنج مهلک بود لاکلام

[illegible]

بلک کوبیده کم باشد یک کوبی فجر بخورد تا هفت روز نان بی
نمک بخورد بعده شیر و برنج سپستی بخورد و بعد از ین
مرجه داند بخورد و پرهیز بکند شفا یابد بحکم خدا مجرب است
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و با و نسکمر و غیره مجرب است [illegible] جمله را ساییده بشند و ببند صاف
عاقر قرحه [illegible] هر روز
یک حب [illegible] صبح یک حب و خفتن وقت
خواب یک حب بخورد جمله هشت روز
بخورد که شانزده حب باشد هر قسم باد باشد به شود
این حب را نام بهر ورسی و بیر بهورسی برهمی گویند
این حب را فقیر محمد مراد بسیار تجربه کرده است
باد فرنگ

۴

باد فرنگ مجرب است بار و یک دام نخود بریان را
بساید و آرد کنند و پخته همراه شیر تو ماهر خمیر کنند نوالا
چند انکه شیر بخورد اگر دو سه بار بخوراند غفقا باشد
و حب مقدار نخود و یا کوکس بیرسته بکند اردو وقت
حاجت تا هفت روز بخورد و هر روز یک کوبی بدهد
و غذا نان و گهری باید غن بسیار بخورد و پرهیز
از ترشی و بادی کند صحت یابد بکرم قبول مجرب است
۵ نسخه [illegible] مجرب بفقیر محمد مراد [illegible] یکدام جمله را ساییده
[illegible] برنج [illegible] با آب لیمون
۱۸ [illegible] پانزده بهره [illegible] دریا
خشک کنند و حب مقدار نخود و یا کوکن
بیرسته بکند ارد صاحب باد فرنگ روز یک
حب بخورد تا هفت روز غذا پلاو و قرمه با خشکه
و روغن گاو بخورد صحت یابد بکرم قبول مجرب است

برای باد فرنگ مردار سنگ ۳ ماشه کته
۳ ماشه آمله ۳ ماشه تباشیر ۳ ماشه بلیله تیوره
۳ ماشه نصف این هر دو بسوزد و همه را آرد بر جه
بیز ساخته حب بسته کند تا هفت روز بخورد و غذا آن
بی نمک با کچری بخورد و شفا یابد بکرم قبول مجربست

جهت [illegible] امساک

منع از انزال [illegible] جوز بوا جلوتری
بعده [illegible] دنکری اسپند افیون بنک
بستانند [illegible] بکرل کنند حب بمقدار نخودی همراه آن دو موزه
نگه دارد وقت حاجت یکی حب بخورد امساک شود

منافعات متفرقه اگر کسی را مار گزیده باشند بیارد
بیخ اک دو درم نمک سنگ دو درم هر دو را سائیده
باریک کنند با آب آمیخته بخوراند زهر مار در ساعت فرود آید

ساختن افیون

ساختن افیون بیارد تغلست هر مقدار که خواهد باشند در آب
انداخته تمام شب بدارد چنانچه در آب عرق شود بامداد
بجوشاند چنانکه چهار حصه آن سوخته گردد و ۳ حصه بماند
بعده فرود آورده بپارچه بیز ساخته صاف نماید و آن آب
افیون در دیگ کند با آتش نرم بجوشاند چنانکه
بقوام آید بعده فرود آورده سرد کرده نگه دارد
اگر خواهد بسته گردد بند قرص ها سازد بکار برد مجربست

گرفتن مرغان با حیله بدون دام وتله بوسیله دارو

جهت گرفتن مرغان که مرغان را بغیر دام [illegible] زنده و بیمار مرغان
[illegible] بخوراند بیهوش
[illegible] شوند اگر خواهد که هوشیار
شوند قدری آب گرم کرده بر
[illegible] ایشان اندازد هوشیار شوند اگر خواهد
که مرغان را از درخت فرود آرد وقت شب
بگیرد یکسر بهلاوه زیر درخت بسوزد چون دود
بر ایشان رسد فرود آیند و افتد تجربه رسیده است

طلسم بیارد موش زنده بگیرد و در آب مرتال غوطه دهد
و بگذارد هر چه موش در آنخانه باشند بگریزند ط
بیاید زعفران
و مرچ و نوشادر
هر یک بوزن برابر
باریک با روغن یا کاو اندک کوبا بند و بعده باب سرد
سابنده و بدهد در دنبم سر دفع شود و در چشم زیاده نمود
زعفران و بنج بیده هر یک بمقداری باب کهرل کرده
مانس دهد شود ۱۲
دیگر سرمکس را دفع شود کرده مانس دهد
دور کرده و دوم اوراگرفته همراه مرچه دردنیم سردم تمام
سابنده در چشم کشد همان طرف که درد
سر دنیم سر و تمام سر که باشد دفع شود مجرب است
اولکنت لمری

او کنت سری ہنست لُو اوجل ری ہنسونت اوجرہ
فلانی کا دو کان ہاہوں لوہا کی گوتہی گجر کی کوار
فلانی کا دو کان بہدوہ وسوں دوار اندر جی باندہو
تو دہن کجی ای دو کان جلی تو گور کجی رایه
الیسر گہی گور جان سونی ای بنہ بہدا سب رایه
جاکت رہی گز کی سکت ہماری جکت
پھر ہو منتر الیسر مھادیو تیری
باچا چلی ۱۲ روز شنبه یا یکشنبه یا سه شنبه
بر میخ آهن مقدار چهار انگشت با ته چهل
یک مرتبه خوانده دم کرده دو کان او بزند دو
کان آن بسته کرد این حکم پیر محمد به محمد مراد ط

ص

هنونت بیر باندهون گرکش تیر گون باندهون

نیر — پانچ باندهون باندهون چلتا نش جار گنته کا

ریه — کاهک باندهون یاروست ریتی دل کیر تا پی

کمهائی — تیلی فلانی کی جدکا لنکاسا کوت سمشه رسی کا

میران محی الدین تیری دو پای او تم چیچی چهم

کوار فلانی کا دو کان باندهون تین سی سات بار

میمن ۱۲ — تاپی تیلی هنونت بیر کا بجر تهی چهی جهر او تو

چهتی تهی تو هنونت بیر جهتی کری سکت ہماری

بهکت بیر هو منتر ایسه مهادیو تیری باچا چلی

روز شنبه یا یکشنبه یا سه شنبه هر جای که خر بخسپد

در آنجا آنداز و بر تاپی ... چهل یک مرتبه خوانده

بعده بردارد و در آنجا بهد دوکان ... کرده و اگر برنج همین حکم دارد

داد ...

155

صحیح مجرب

درد چشم سر که ساله ما بنده باشد بیارد زعفران و مرچ

و سنبل ... و نبات و عاقرقرحه جمله را بوزن برابر گرفته

کوفته باریک نموده با روغن ماده گاو بجوشانند یکقطره

در بینی چکانند بکرم الله تعالی صحت یابد این درد سر اگر یا بلی

علم می باشد مجرب ... ۱۲

[illegible] کرده ... نخود ... کرده باشد ... صحیح مجرب ...

درد سر که از بلغم باشد

بیارد کتای بزرگ و پلپل دراز

و نمک سنگ و کشنیز از هر یک یک درم با آب

آس کرده مقدار نخود حب بندد خشک کرده نگهدارد

و یک گولی با آب سائیده ناس دهد انشاء الله تعالی به شود

صح

جنبیدن مغز سر بسبب زخم و کهه بیارد بیضه مرغ سفیدی

ازدی دور کند زردی ازوی بستاند و قدری آرد گندم ملا بار

کرده حریره بپزد بخورد و تتمه آن روغن را در سر اندازد و قدری

ازان در گوش چکانند تا سه روز همچنین کنند بکرم اگر درد و ریم دفع
شود و هیچ علت در سر نماند بفضل حق مجرب است
دیگر برای ... و بسته ... پخته ... فالج بالعسل ده مثقال
... در صد مثقال آب بجوشانند تا هفت
... مثقال بماند سه حصه کنند هر یک حصه را پنج مثقال
... گرم بیاشامند اما در ابتدا اگر زحمت علاج کنند
گلاب روغن قسط واقع است اگر چند روز بر تن بمالد
دیگر ... ورم ...
... بسته ... و چهار ... زعفران
... ورم ... نیز ... ورم ... مجرب است
... ورم و روغن ... بسیار ...
... کرده وقت ... بخورد ... بیارد
کرده انداز و ... ازانده روغن کند ... سیماب
بالای سیماب مذکور انداز و ... بیارد
دهن جوز بویه افیون نهد و محکم کنند بعده یک تخم دهتوره
بنهد و بهل دهتوره در میان بادنجان تخمی رزد بنهد و محکم
و گل حکمت کرده در پنج آثار سرگین صحرای نار دهند بکشند قایم باشد
ترکیب کشتن فولاد

ترکیب کشتن فولاد بیارد پنج دام فولاد و سوهان کرده در چهار
ته پارچه باریک بسته کنند چنانچه سست بسته باشند و بیارد زعفران
مقدار یازده آثار در کوزه کلان انداخته و پوتلی را بیاویزد
که یک وجب از خضراوات مذکور بلند بسته باشند و سرپوش مانده
محکم کنند و در آفتاب مدت سه ماه نگهدارد بعده بکشند
همراه ... بیاید و همچنین ... در ده آثار
لیمون ... با خاک ... دهد
... سرگرده بکشند بعده بار
... سحق کنند در لیمون و اگر لیمون
نباشد همراه سرکه مدام سحق نماید
قرص بسته بدستور بعده بیارد نیم پاو تنگ
کوفته در بوته نهد و بالا داده تکی مذکور در میان گذاشته
محکم کرده در سرگین صحرای آتش دهد باز سرد کنند برارد
در سرکه یا لیمون همون مقدار کهرل کرده تکی نموده بیارد
برگ ... خشک باریک ساخته در بوته بهمون مضمون آتش دهد
سرد کرده بگیرد و مقدار ... بخورد اشتها و قوت ...

ضمادی که از جهت برص اطفال نافع باشد صفت آن
زرنیخ سرخ شب یمانی گوگرد از هر یک یک درم
جفت رومی ده درم زفت را در سرکه و عسل بگدازند
دارو ها دیگر کوفته و بیخته بان بیامیزند ضماد کنند
[illegible]
اگر کسی را کژدم گزیده باشد در جا [illegible]
تجاسنیه سفید با آب [illegible] مثل مرهم ساخته در ان موضع
ضماد دیگر چون عقرب گزیده را طلا نمایند در دفع آن سود
[illegible] اسهال صفرا کنند
بر لثه و بر شکم و معده [illegible] ضماد کنند و چون به بالین
سود کند و چون زیر بغل [illegible] ضماد کنند [illegible]
و این ضماد از اسرار اطبا است اطفال
و پیران و کسانی را که طاقت اسهال بدوای مسهل
نباشد بدین معالجه کنند مجرب است صفت آن
[illegible]

[illegible] مقشر یک کف بکوبند و در روغن کنند و آن
مقدار شیر تازه که آن را بجوشانند بر سر آن بریزند و بجو
شانند تا ترش شیر را جذب کند بعد از آن مساوی
روغن گاو اضافه نمایند و بجوشانند تا بقوام آید و استعمال و استعمال
کنند و چون خواهند که قطع اسهال شود لته بر دارند
و موضع را بگلاب بشویند [illegible]
جهت دیگر [illegible]
تخم [illegible] تخم [illegible]
شبت تخم [illegible] از هر
یک [illegible] درم نانخواه دو نیم درم تخم
کرفس ده درم افیون یک درم باریک سوده بآب
قرص ببندد و یک درم هر روز در آب حل کرده بدهند سود
دیگر اندر جو [illegible] پیپل [illegible] زنجبیل [illegible] بوزن برابر
سوده و بیخته هر روز نهار با آب ترنج بخورد صحت شکم کلی یابد
دیگر زنجبیل [illegible] بالا [illegible] بوده از هر یک
مثقال کوفته و بیخته دو درم هر روز با آب برنج بخورد [illegible] دوا

ص
برای درد دندان نمک نفطی غنچه سمن فلفل کرده
مساوی گرفته غلوله را بسته نگهدارد وقت حاجت
یک غلوله سائیده سخت بمالد بیا نافع است مجرب است

ص در علاج ناسور [illegible]
جو بر گرفته [illegible] بسوزد [illegible]
زیتون کهنه بگیرند [illegible] مساوی [illegible] سرکه [illegible]
بر چند [illegible] کنند [illegible]

۱۲ دیگر
دو از ده درم [illegible] نارو طلا کرد
بیخ اندرائین چهار
کسند بخورد تا سه روز درم برگ پهسوره چهار درم
باز بباید [illegible]

ص
دیگر برای نارو تخم بادنجان [illegible] روی [illegible] بیرون آید
کف خوردن دهد تا هفت روز شفا یابد
وا گر سهاکه فناس مجرب است [illegible]
ص
وجبه در قند بجیده خوردن دهد
دیگر برای نارو بیارد لختی
جوک مقدار یکماهه باریک آس کنند اول در دهن
دو سه قطره روغن کنجد انداز و بعده جوک مذکور
بالای آن بندد و باز کند تا سه روز دفع کرده مجرب است

ص
در علاج درد کلف و کیه علاج کلف که آنرا هندوی
جهائی خوانند بیارد مغز خسته کنار و جهلتی و کهنه
و شهد متساوی با مسکه ماده گاو بساید و بر کلف طلا کنند
چند کرت نیکو شود [illegible]

ص دیگر
[illegible] بیارد برنج
[illegible] سائیدن و بار
[illegible] ما نورده خالی کنند
[illegible] برنج مذکور انداز دو گل
[illegible] حکمت گیرد میان آتش انداز چون
پخته شود بیرون آرد مقدار حاجت بهم
ص
دیگر بیارد [illegible] کنند طلا کنند کلف دفع کرده مجرب است
تخم و برگ و مغز خسته [illegible]
کنار و صندل سرخ و وار هلدی [illegible] بر کلف مالد روی روئیدن
جنبیر بوزن برابر تا آب باید [illegible] شود چون ماه تابان مجرب است
ص
نوع دیگر تخم ترب [illegible] با شیر تازه بمالد نیکو شود مجرب است
ص
دیگر خورد [illegible] بیارد حنا و سپندان و نمک از هر یکی دو درم

هلیله سیاه و گشنیز از هریک بار بخورد کلف دفع کرده

دیگر بنجدرم سنبل در تم سیاه زعفران عمولیه
دیگر بنجدرم حنا و دو درم هلیله کابلی و درم سریش و دو درم... بست
و چهار درم بر آب گشنیز تا ... بخورد و صلاحیه دفع دیگر
باید و بآب سیر نیم ... بهار بخورد بیارد و استخوان
ازو هر روز ... ششتالنگ گاو بسوزد
باز هره گاو بیامیزد بوقت
خفتن بر کلف مالد چند شب همچنین کند بر و وردی بود خاف

دیگر چون آب ترنج ... سیرو و مجرب در دفع ترقید گی
کنار بسوزد و خاکستر ... ببندد کمین و دفع پیشی که آنرا هندوستی
عادتی باید او ان بشوید ... یبوحی خوانند علاج بیاز و نخی
و بیخ گشوندهی و زرد چوبه و دارچوب
و تخم بیخوار و بیخ خیار چنبر و بیخ دمانوره و نمک جوهار
دکوته آن جمله بآب جغرات ماو کاو سحق کند
و در سرکه نهد و تر کرده نهد بول طفلان بهم طلا
کند چون خشک شود بشوید تا از آن بکند که کلی دفع کرده
و ترقید کی فراهم آید در چند روز انشاءالله تعالی مجرب است

علاج دیگر بجهت گرتر گو کرد خورد و سیاه دانه
در زرنیخ زرد

و زرنیخ زرد و زرچوب و منبل و شنگرف زاوکی کیس
از هریک بوزن برابر جمع کند بقدر حاجت بعده هر روز
شش درم ازین مجموعه بآب آس کند و بر اندام مالد
تا سه روز دفع کرده و بآب گرم اندام خود بشوید شود

دیگر هلیله ... از هریک ... بآب ... دفع شود دیگر
بیابانه زملیه و بابجی سوده و در چهار ... دفع خارش
دو درم بآب ... بخورد ... دکوته و پوست ناز
بجوشاند ... بستاند ... و بابره و بنفشه سوده طلی
کند کرد و خارش دفع کرده مجرب است

دیگر بجهت خارش بیارد بج و زاک و بلیل و راز
و زردچوبه و برگ ترب و دار هلد و بج یکجا کرده سوده با
دوغ ماو کاو سه روز تر کند چهارم روز بمالد نافع است مجرب است

دیگر گندم سیاه و بیخ خربوزه تلخ و داتن
بیخ و حب نیل و بیخ ... و روغن ... و پوست سرس
و پوست کرنج و زرد چوبه و روغن ... و هلیله برابر سوده با دوغ
پوست باشند همه را طلا کند دفع کند اگر خارش و ... کی

دیگر زرچوب و نمک سنگ و زرنیخ زرد و تخم بیخوار برابر

بلغم کو سپید یا ماده گاو ناز را د سوده طلا کنند گرد خارش
اگر از نه
در معده پی آنرا السرب گویند دفع کرده مجرب است ۱۲
ضد
دیگر زردچوبه و پوست بیخ … بسته روز
دیگر بیخ سپید …
دار بلد و روغن … ناد و کاو …
و سرس سوده و پخته با … بشوید باب باید بر اندام
و سرس سوده … روز طلی … طلا کنند سه روز به شود مجرب است ۱۲
نهند … چهارم …
کنند …
و اندکی روغن …
انداز و دور اندام …
مالد و خشک کنند و …
بعده باب گرم بشوید …
هفت روز … باید کرد …
دیگر اگر داغ سیه گشته باشد بیارد و … و انکه سیر نیم زردچوبه
عدس پکیده و روین سوده و انکه معصفر
… نیم دانک سیر همه را جدا …
باریک باید بوقت حاجت اندکی روغن تنبع و آب یار
کنند و بر اندام بجای داغها بمثل ابتنه طلا کنند زمانی در سایه بنشیند
بعده بمالد از اندام دور کنند و اندام باب شیر گرم بشوید جمله داغها را دفع کرد اند
دفع …

165

دفع سرخ باده در راست کردن ابتدا جمله از … سپی
بیارد و بابچی و بیخ گسونهی و زردچوبه و دارچوب و تخم پنوار
و بیخ خیار چنبر و دها توره سیاه و مور نمک گره نمک
جو مار کوته برابر این جمله با آب جغرات یا دکا دستی کنند
در کابچی جو تر کرده نهند به بول صبیان هم طلا کنند چون خشک
بشوید مدام تا یکهفته باید کرد بلکه دو هفته صحت کلی یابد ۱۲
ضد
دیگر بیارد و هلیله بلیله زردچوبه دار بلد تخم پنوار بابچی قیر جو
فند کهنه پوست بیخ گسونهی هر یک متساوی طرجوک
نصف انداز دو در سرکه هندی تر کنند و در آفتاب بدارد
تا سه روز بعده جمله را باریک آس کنند در میان سرکه
مذکور نهند بقدر حاجت بیرون آرد و ابتنه سخت مالد تا
دو هفته کلی دفع کرده مجرب است ۱۲ فایده دیگر بلیل باریک
آس کرده و شکر تری و روغن ستور بقدر حاجت تیش
درم را غلوله کنند هر روز یکی بخورد از هر ده بیستی کمسال
باشد یک ماه بخورد و اگر دو سال باشد دو ماه بخورد با مر الله تعالی
دفع گردد و پوست باطل بریزد و بیستی دفع گردد و پوست تازه بر آید و خود صاف شود

ترکیب راست کردن اطریفل خورد بلیله هلیله و آمله
هر سه چیز یکجا کرده ببایید جامه بیز هر روز سه بار یکی
نهار بخورد دوم بعد از طعام سیوم بوقت خفتن انتقدار
که سه انگشت بر آید بخورد ۱۲ صفت اطریفل میانه هلیله
بلیله ده درم آمله درم بلیل کرد پنجدرم سندهی پنج درم
سوده و بیخته در نود درم شکر تری بیامیزد و در ده درم
حاشینی اسرار و بعد هر روز بقدر حاجت بخورد چون
گرسنگی گیرد در حال طعام بخورد تا آنکه تصعید نکنند
صفت اطریفل بزرگ هلیله بلیله آمله بلیله زار
سندهی موته کچور جوائن والان بزرگ والان خورد
تملیت جند کلوی ستاور موصلی موندی اسکنده
تخم کونچه تخم مکهاره تخم اوتکن و از درخته نم پوست و برگ و گل
و بار و بیخ نمک سنگ و نمک کره و نمک خوبانه و نمک سانبا
و برگ این همه را برابر یکجا کنند و بخورد بیرهیز از تری سبک نفع
صفت اطریفل مهین هلیله زرد چهل درم هلیله زنگی ده درم
آمله از هر یکی چهل درم گل لعل سنبل از هر یکی پنجدرم مستکی
ده درم

سه درم عود دو درم بابونه خشک پنجدرم سنبل پنجدرم
سوده و بیخته یکجا کنند بوزن جمله دارو شکر تری یار کنند هر
روز پنجدرم بخورد نافع آید از چیزها خوردن مجربست ۱۲
صفت اطریفل موسم زمستان هلیله یک حصه بلیله دو حصه
موسم برسات هلیله دو حصه بلیله یکحصه دیگر زمستان نبکره
دو حصه سندهی یک حصه تابستان دو حصه بلیله یکحصه شکر تری
خالص بنگال دو حصه نبکره یک حصه بلیس دراز هر که بدین
وزن اطریفل ها بخورد هرگز کس را طبیب حاجت نبود بسیار
نفع دهد که شرح این نتوان نوشت از مود و مجربست ۱۲
صفت برای نرمی
بیعو روغن زرد یک دام کمیلا چهار دام سیکی پیسکده عضا
روغن زرد یک دام تبلا چهار دام نسخه زرنیخ ریزی بسیار نافع است
یک دام گندهک نیم دام زرنیخ سنگ خراسانی
کافوری یک دام گوگرد از هر یک یک درم گرفته
موم جفت رومی ده درم زفت
و عسل بگذارند دوا را دیگر کوفته با آن بسرشند ضماد کنند مجربست
برای خارشت بدن جوک سها که کنند رف ناگی زرد چوبه
قبیله مرداسنگ فلفل کرد کهت این همه را کوفته
بروغن چراغ یکجا کرده بمالند صحت یابد این همه وزن برابر

جهت دفع زیادتی گوشت پلک که آنرا الگره گویند

علاج بیارد چوب نم تازه بطریق صندل و زردچوبه
مثل آن هلیله زرد هر سه چیز برابر جمع کند و قدری نمک
سنگ جا شیشی و هر بعده فرو هر پلک بالا پلک
بر طریق حنا طلا کند و بگذارد تا آب بیرون رود و
چون خشک شود ساکن ساکن دور کند و بشوید تجدید
بمالد دو سه کرت طلا کند نیکو شود و بخراشیدن گوشت
حاجت دیگر زیادتی گوشت را به نمک سنگ و نبات
با نکته به نقره تیز باشد و چشم را انجا کسو برده
بر بکند گوشت زیادتی رفع کند صحت کامل یابد مجربست
بر دروه کردن جاکسو برین نوع است جاکسو بیارد مقدار
پنج درم و زردچوب سنگ بصری دو درم و همراه
گره به بندد و در سرکه لاشه انگبین کرده بجوشانند
تا نیم پاس روز بعده گره جامه بیرون آرد و بشوید
مغز از جاکسو

مغز از جاکسو بستاند پوست دور کنند و دو درم زردچوبه
بالای پاک کرده مقدار دو درم مغز جاکسو گوند کورو
نیم درم زردچوبه دو درم سنگ بصری یکجا
باریک آس کند جامه بیز و بعده مقدار حاجت
چشم کند یکبار رفع کرده مجربست بجهة این علت
بهتر ازین هیچ علاج دیگر نیست مجربست ۱۲

ترکیب جهت [illegible] دو درم [illegible]
دام اول
۱۲، دام روغن
کنجد بسوزد بعد آن
موم اندازد بعده گوشت برار
سفیده انداخته حل نماید و درو روغن
انداخته نگهدارد وقت حاجت بکار برد مجرب
ترکیب مرهم دیگر روغن کنجد سیاه چهار
دام موم سفید یک دام رتن جوت دو ماشه اول روغن
کنجد سیاه را جوش دهد که کف دور شود موم مذکور اندازد
بعده موم کف دور خواهد کرد وقتی که موم کف بکند که راجی مذکور را

فرود آرد بعده رتن جوت را انداز عمل نماید سرد کند
از پارچه گذانیده در دیه انداخته نگهدارد بکار برد مجرب است ۱۲

ترکیب جهت مرهم بادفرنگ بیارد این ادویه مجرب است ۱
چهر کا دو ماشه کاچ چهار رتی در روغن گنجد بساید مرهم بسازد

ترکیب در عمل ساختن مربت کردن شنگرف رومی

و شنگرف زاولی و لولو شنگرف رومی بیارد و
زرنیخ سرخ ده درم سنگ و گبریت ده درم سنگ
و سیماب ده درم سنگ باریک آس کرده بیت کرده
یکجا کنند و در شیشه گل حکمت گرفته اندازد و دهن شیشه
مهر کند چون خشک شود یک شبانه روز آتش بدهد بیرون
آرد تمام گرد و شنگرف زاولی گردد و همدرین زرد چوب
چهارم حصه آمله اندازد و اس کند همه شنگرف گردد مجرب است ۱۲

دیگر عمل لولو چون مروارید آب فرود آورده باشد سخت
بد رنگ شده بیارد آب لیمون یک کوزه صاف کرده
بجوشاند در عین جوشش سلک مروارید فرو دارد ساعتی
بدارد بیرون آرد تا همچنین سه کرت کند برنگ قدیم
بازآید بعده

بازآیند بعده بیارد برگ کنار نوکه شاخ می باشد
آس کند اگر مروارید بزرگ باشد آنرا اگر گیرد و
درمیان مسکه بریان کند یک لحظه بیرون آرد
برنگ قدیم بازآید و زردی کلی دفع گردد و آب داده شود ۱۲

[illegible]

بعده ضمغ ... و آنها هر روز هشت تا نه عدد
... بعده ... بخورد همراه آب شبنم هرگز نشود ۱۲

جهت دفع برص مجرب

اگر خون مار سیاه طلا کند داغ برص دفع گردد مجرب است ۱

علاج دیگر جهت گروپه و مازو و استخوان ماهی
سوخته زاک ترکی سرخ از هر یک برابر بساید و با سرکه طلا

کند اگر داغ برص ابتدا باشد دفع شود مجرب است ۱۲

دیگر جهت برص ... [illegible]

[illegible]

سکا و بچو ... خورد و ... نادکا دا اسکرده در اندام
بمالند و بسیار روز ملازمت نمایند خرام دفع شود ۱۲ دیگر خون جغد در
در اندام مالند سستی را ببرد ۱۲

جهت ... از فرموده میان ... محمد صوبه عنایت
زنجبیل یک دام انار دانه ... یک دام شکر تری دو دام کوفته ...
چند روز متواتر بخورد ... دفع شود ۱۲ [illegible]

ترکیب جهت سوزاک از فرموده میان ملا محمد مجرب است
بیخ الخیر بیخ بید بکان بید الانجی دانه خورده
بان بوزن برابر خوراک کتیرا وزن همراه آب بخورد شفا یابد ۱۲
تدبیر آخرت

ترکیب جهت عقد منی بسیار د تخم اتنگن موصلیین تخم کونچه
بل بیج تخم کهاره پوست خشخاش بوزن برابر
آسکرده بقدر جمله ادویه شکر تری انداز دو هر روز بخورد
انزال دیر افتد مجرب است ۱۲ دیگر عقد منی روغن ... در کف پای ...
جهت دیگر پوست سنبل ... طلا کند انزال دیر شود مجرب است ۱۲
اسپند سوخته موصلی سفید کاهل تخم ...
اتنگن سه تخم ... تخم تره فلفل گرد برگ بنج ...
تخم ... قرنفل بسباسه پوست خشخاش موچرس
زنجبیل تخم کونچه هر یک دام سه درم عاقرقرحا نه درم زعفران
نیم درم مشک یک نیم ماشه جمله سوده ... دو درم بکار برد
پیش از دخول بدو ساعت عقد منی شود تا سه ساعت مجرب است
دیگر تخم کهاره ... آب بخورد ... دیگر افیون
سه درم شکر ... جوشیده بخورد ... یکدرم جوز بویا
بعد ازان قدری ... هر یک دو درم قرنفل نخدرم مشک یکدرم فلفلدراز زعفران
یکدرم جمله ادویه یکجا سایند و صد ... چهار حب مذکور ... ۱۰۰۳۰۴

یکی حبه از آن با نبات پیش از دخول بدو ساعت بخورد بعد از
خوردن حبه مذکور هیچ طعام نخورد الا تنبول یک نیم پاس انزال نشود
صنف دیگر جهت ... [illegible]
سیماب چهار درم ... [illegible] انداخته ... [illegible]
... ده درم ... [illegible] ... شود و ... [illegible]
... [illegible] سیماب ... [illegible]
بمالد ... [illegible] ... چهار درم ... بدو ساعت ... دیگر جهت
و از ... [illegible] پیش از دخول بدو ساعت عقد منی بیارد
... [illegible] افیون مصری یک حبه
چهل درم ... [illegible] حاصل ... پیش از دخول دو ساعت
منی ... بخورد بعد از آن طعام بخورد عقد منی شود
قوی ... که در هندی سکانیه خوانند بیارد
دیگر جهت عقد منی بیارند زنجبیل دو درم پوست خشخاش دو درم
گل ... [illegible] درم در چهار سیر آب بجوشانند ... [illegible]
پیش از وصال بخورد بعد از یک ساعت وصال کند انزال دیر کند
دیگر بیارد قرنفل و ارجنی زعفران عاقرقرحه از هر یک نیم درم
مشک قدری همه را خشک بساید و برابر ادویه شهد خالص
آمیزد نیم درم را حب سازند و در سایه خشک کنند نگهدارند
بوقت مجامعت یکی در دهن گیرد لذتی عظیم حاصل آید مجرب است

ترکیب جهت دفع جناک چشم اطفال از خورد و کلان
و نیز درد چشم و آماس و سرخی و گلگره جمیع امراض مجرب است
افیون خالص زرد چوب اکری پوست خشخاش کهنه ... [illegible] یمانی
شگفته از هر یک مقدار ... گرفته در لته انداخته و آب ... [illegible] مذکور
انداخته و پوتلی بسته در چشم بشیلد و بالای چشم نیز لیپ بکنید
چنانچه همراه پوتلی بر سر چشم میمالیده باشد در چند روز
کردن و انداختن بفضل ایزد بیچون شفای کامل شود مجرب است
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
اول ... [illegible] ... برابر ... بوزن
انداخته ... چند روز ... برابر گرفته هموزن شهد
بعد از آن یک دام ... [illegible]
سکنجبین در دهن انداخته یک دام بادیان
یک دام ... هر دو عرق مخلوط ساخته بنوشند دفع ... مجرب است

جهت دفع زکام از طب شفاخانی شهابی نوشته مجرب است

جوز بویه یک درم قرنفل یک درم بج یکدرم آس کرده در

عسل هر روز نهار بخورد زکام دفع شود مجربست

جهت دیگر [illegible] از نبات [illegible] بخورد دیگر جهت

[illegible] و [illegible] بسیار و برگ

[illegible] را [illegible] بالاتر هلیله

[illegible] ترکیه بزنک مقابل بجوشانند

سوده و [illegible] شیر گرم بخورند نافع آید مجربست

جهت دیگر [illegible]

هلیله [illegible]

[illegible] جهت دیگر دو درم [illegible]

[illegible] بلیلدرا از و بلیلکر و چهارکانه دانه

با آب آس کرده بجامه بپالانید و سعوط کنند زکام تیکی

بینی دفع کرد د مجربست جهت دیگر تر هلیله ترکیه نمک

نمک سنگ متساوی بساید و در شهد بقدر دو

کان درم غلوله سازند و نهار با آب گرم بخورند مجربست

جهت دیگر مغز بنددال و مغز کتائی خورد و سیاه دانه آس کرده

در جامه بسته

در جامه بندد و هر بار ببویند و دو آن بکیرد نافع آید مجربست

جهت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اصول کوکس

[illegible] بتراشند و نیم کوفت

در [illegible] کرده ده درم [illegible]

خشخاش سیاه [illegible] درم تخم

یک درم دانه ای بیخ ده درم جمله در دو من آب باران

تر کرده و یکشب بکذارند بامداد آنرا بجوشانند تا نیم من باز

آید بیخ [illegible] را پس خس و خار بپالانید تا دردی کدا

شود روز دیگر صاف کنند و بر سر آتش بزنند و یکدو جوش

دهند تا بقوام آید بعد فرود آرند و این دارو ها سوده در و بشر

کیرا صمغ عربی نشاسته از هر یک نیمدرم و [illegible] دو نیمدرم هر روز

تبرک کرده بخورند نزله و [illegible] و درشتی کام و سینه و [illegible] قدیم که از

نزد حادث شده باشند دفع کرده و اگر ترنگبین نباشد نبات بکار برد ۱۲
صـ کثرت موی
ترکیب شعر خانی پلکهای سبب آن بود که
زیاده می از رطوبت غلیظ بسیار شده خشم در دیده جمع
متواتری از رطوبت خشم گرد آمده علامت وی آنکه موی بر آید و در دیده بپایین
در چشم و بوست خشم گرد آمده و روییدن تیره و موی [illegible] زند اما اگر نرسیده علت
سه و جنانکه شغ و [illegible] و روئیدن نعاع علاج نه موافق می آید
علت حکیم علاج الست علاج اول
نه و جنانکه سخ کرده و در بن علت موی را بموچینک بکنند
شده جایهم و موضع بیخ موی را بسر سوزن گرم
کرده داغ کنند و بیضه مورچه بر سر داغ
طلا کنند پس نروید و اگر موی بسیار بود تشمیر می باید
کرد تشمیر آنست که پلک چشم بگشایند و آن موی را
بسوی بیرون کشند و بگذارند هرگاه که موی مذکور
بزرگ گردد سرش را بمقراض ببرند و علاجات دیگر
که حکما فرموده اند بعضی را موافق می آید و بعضی را نمی آید اگر موی
زیادتی بموچینک برآرند در زمان در بیخ او خون کیک گرم
گرم و چند کرت همچنین کنند تا موی نروید و اگر برکندن
موی فی الحال خون کهنه اشتر یا خون کهنه سگ گرم در بیخ
او دهند باز نروید ۱۲ دیگر نوشادر سوده در سرکه آمیزند و بعد
برکندن موی

برکندن موی در بیخ او طلا کنند پس نروید ۱۲ دیگر اگر بعد
برکندن موی روغن کنجد طلا کنند و چند کرت ملازمت
نماید من بعد آن نروید و خون غوک سبز همین حکم دارد و اگر بعد
برکندن موی بیضه مورچه مالند نیز موی نروید اما این همه گفته
شد اگرچند گاه ملازمت نماید آنگاه فایده یابد ۱۲ دیگر دیوچه که
بر اندام مردم می افکنند تا خون مردم بمکد چون برگردد و فرود
افتد خون مذکور از وی بیرون بیارند و قدری نمک
سوده بروی برافکنند و بگذارند تا دیوچه بمیرد و خشک شود
صـ بعد از آن آب باید و بعد موی برکندن طلا کنند نفع آید ۱۲
جهت دیگر بیارند و آرده دیوچه آبی در یک سبو که مخلوط
در قرابه کنند و سر قرابه استوار کرده چهل روز در سرگین
اسپ دفن کرده هر روز جای که قرابه فرو برده است گرم
اسپ اندازند و بعده چهل روز بیرون آرند و نگهدارند
بوقت حاجت موی زیادتی را بموچینک برکنند و فی الحال
در بیخهای موی مذکور قدری چونه و زرنیخ اسکرده
و اندکی داروی قرابه یار کرده طلا کنند دیگر موی نروید
اگر بعد کندن موی خون خارپشت بر چشم طلا کنند باز نروید مجرب است ۱۲

جهت برص نافع است زرنیخ سرخ شب یمانی
گوگرد از هر یک یک درم جفت رومی ده درم
زفت را در سرکه و عسل بگدازند و داروها دیگر کوفته
و بیخته در آن ریزند ضماد کنند مجرب است ۱۲

جهت خارش ... علاج ... [illegible]
... رطوبت باشد خارش ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... سنگ بصری ... [illegible]
... سپید و توتیا ... [illegible]
... و نبات کافوری متساوی الاجزا کرده
با آب حب سازند هر روز با آب سرد ... [illegible]

دیگر ... قرنفل یک درم نبات ... درم کافور ... یک ماشه ... کرده با آب حب سازند ... سائیده در چشم کشند خارش پلک و خارش گوشها ... گردد ۱۲

... [illegible]

اغاز نمود کرم

اندازند کرم و خبده که در گوش باشد بمیرد و صحت یابد مجرب است
دیگر مومیا در آب حل کرده در گوش اندازد فی الحال کرم بمیرد ۱۲
دیگر صبر در آب حل کرده گوش را از آن پر سازند کرم بمیرد ۱۲
دیگر حنظل در آتش اندازند چون پخته شود مغز او را بمالند و ...
در گوش اندازند فی الحال کرم در گوش بمیرد بحکم الهی
دیگر زهره بز تازه در گوش باید انداخت کرم در ساعت بمیرد

جهت ... [illegible]
... دیگر ... جهت ... [illegible]
... خشک ... ملهاره نبات
... از هر یک یک درم با دو شیر جو
... نشاسته بخورند بعد از مباشرت
... قوت قوی حاصل شود و شهوت مجرب است

دیگر خصیه بز باریک بشکنند و در سطح شیر ماده گاو
بجوشانند تا نصف باز آید بعد از آن خصیه ایشان دور
کنند و ... و درین شیر ترکنند آن قدر که در
شیر ترشود بعده در سایه خشک کنند و هر روز شش درم
ازین گنج با سه درم نبات بخورند شهوت بغیر آید و منی زیاده شود ۱۲

بجهت دیگر سیماب یک سیر آمله سار نیم سیر نوشادر یکی
نیم سیر جمله یکجا کنند و در شیشه گل حکمت ساخته که گردنش
دراز باشد باید از دو سیر شوره مهر گاه عد بکنند و خاک و
نمک بهم سوده جهت استوار کنند و خشک گردانند بعده در
بالوجنتر کرده آتش میانه دهند تا هشت پهر بعده سرد
شدن شیشه بر آرند ته شیشه چون شنگرف شده
مانده باشد بستانند ترکه موصلی سیاه تخم اوتنگن تخم کونجه
کباب چینی دار چینی عاقرقرحا بستا خولنجان مصطکی قرنفل
جوز بویه الاچی خورد زعفران تخم مهاره جمود نانخواه بهیلی از هر یک
یکان درم با سیماب کشته یکجا سوده و بیخته با شهد موازنه
یکان درم هر روز بخورد و منفعت آن آنکه باد هفت اندام و جمله
بادهای مخالف و هژده نوع برمیوه و انواع سنپات و هر علتی
که از سردی خیزد دفع کند و چندان در مباشرت
دهد که بیان آن در تحریر نگنجد خاصیت آن دارو
بسیار است بجهت تحویل در قلم نیاورده شد
این چند نسخه از طب شفاخانی شهاب الدین نوشته شد
[illegible]

بجهت قوبا بریان موصلی سیاه بهیلی صمغ سرخ نبات
هر یک یک سیر خشک بساید و نگاه دارد بعده بیارد بیخ سر ماده گاو
هفت درم روغن ستور و جوز بویه خرما سنگ شکن حاتی مغز
هر یک سه درم در شیر اندازد بجوشاند چندانکه از پنج سیر بنصف
بماند هفت درم داروی مذکور و دو درم زنجبیل باریک سوده
در شیر انداخته بخورد بوقت خفتن شهوت عظیم حاصل آید
جهت دیگر [illegible] موصلی [illegible]
بیخ کونجه [illegible] نبات [illegible] سوده [illegible]
[illegible] موصلی [illegible] تخم اوتنگن [illegible]
[illegible] بوقت خفتن بخورد [illegible] تخم [illegible]
سوده بقدر جمله شکر بار کنند مقدار دو درم [illegible] هر یک دو درم
بعده بیارد بیخ شیر گاو میش و روغن ستور نقره درم
خرما سنگ شکن خیزور هندی هر یکی درم در شیر انداخته
چندان بجوشاند که یک سیر و دو دانگی بماند نقره درم از آن

معجون دو درم زنجبیل در شیر مذکور بیاندازد بخورد دررحمت
باد از وجود دفع کرده و فربه شود و رنگ روی را روشن
کرده و گرده را قوت دهد و بلغم را بسوزد و شهوت چندان
افزاید که بیان آن در نوک قلم نقش نپذیرد مجرب است

جهت دیگر سیر سپید [illegible] خشخاش [illegible]
[illegible] سوختنی [illegible]
و سلاجیت و [illegible] خور بوبه و قرنفل و اکر حسینی
[illegible] هر یک نیم درم کنجد شکسته
باشد بخورد [illegible] شصت درم جمله را یکجا بکوبد و با عسل
نبات بمقدار ریکان درم بخورد قضیب سخت گردد
و باه بیفزاید ۱۲

جهت دیگر [illegible]
تخم اتنکن [illegible]
ملکهاره موجب [illegible] عاقرقرحا تخم کونجه [illegible]
برابر اگر زمستان بود با شهد غلوله سازد و اگر تابستان
بود همچندان نبات یار کنند بخورد قوت عظیم حاصل شود ۱۲
جهت دیگر یک سیر پلپل دراز ده سیر شیر گاو بجوشاند چنانچه
تمام

تمام شیر درخورد پلپله را از را و [illegible] کند چندانکه باد
باو نرسد چون خشک شود باریک آس کند نهد دارد هر روز سه درم
ازین دوا بخورد با شش درم نبات و نیم درم شیر گاو خام
قوت باه بیفزاید ۱۲ جهت دیگر اندرجو تخم پیاز تخم شلغم تخم
کونجه تخم گندر عقرقرحا تخم اوتنگن هر یک سه درم باریک سوده در بیضه‌ها
مرغ سرهای گرفته ابست عسل قدر یقدری واردی مذکور در
بیضهای مرغ اندازد و بر آتش بدارد چون در جوش آید فرود
برد باید که بیست بیضه همچنان بخورد قوت بی نهایت حاصل آید ۱۲
جهت دیگر تخم ملکهاره سه درم شکر سرخ سه درم با آب
بخورد و بعد از ان قدری شیر جوشیده بخورد دو سه انزال تاخیر کند ۱۲
جهت دفع موی بغل و موی زیاده تی جشم از طب [illegible]
بیضه مورچه خورد که سرخ باشد در بغل کودک بوقت تولد
بمالند چون بلاغت رسد موی در بغل نروید و چنین گویند
که اگر پیش از بلاغت [illegible] در بغل بمالند نیز نروید و جای موی [illegible]

جهت دفع کردن موی چشم وغیره مجرب است از شفاخانی
بیارد سرکه تیز یکی دو ده و بوته آبی بزرگ و روی کند
و در قرابه اندازد و در قرابه مهر کند تا چهل روز در سرکه آب
بدارد و در هر ده روزی سرکه تازه کند و هر روز کمتر تازه آب
بالا آن اندازد و بعد از آن سرکه بیرون آرد و هر جا که موی برکند بمالد دیگر نروید
بجهت دیگر موی بکند و خون خفاش یا خون گوشت خرس گرم طلا کند چند
کرت ملازمت نماید موی برنیاید ۱۲ او دیگر چنین گویند که در سر خفاش
دو قسم مغز است یکی سبز دوم سپید آنکه سپید است اطهر مو
صنع که بمالند موی بروید و آنکه سبز است بعد کندن موی بمالند
دیگر نروید ۱۲ او دیگر زرنیخ جوز بویه سوده با آب طلا کند فی الحال
موی بریزد ۱۲

[illegible] سفید یکرو و [illegible] سرکه بعده با آب [illegible] موازنه دو دو ر
غلوله [illegible] ایکی از آن
موی که [illegible] نهار بخورد قطعاً موی سفید
[illegible] نشود و روز بروز سفید بریزد و سیاه
برآید اگر جوان خورد هرگز پیر نگردد و وجود تازه
و جوان ماند و زحمت برص دفع کرده و از جمیع ترشیها احتراز
کند و بغیر کنجیره ی منک ماش چیزی دیگر نخورد مجرب است ۱۲

جهت سیاه شدن موی که هرگز سفید نگردد و بیرون تخم بلیله
با بزنک بوزن برابر بیارد و در آب آمله تستقیه چند انکه
و وزن او یکی بدو شود بعده در سرکه [illegible] خشک کند و در
خمره [illegible] اندازد و شهد خالص آنمقدار که تمامی غرق
شود پس آن خمره را در میان گندم یا غله نهد و بعد از
چهل روز بیرون آرد هر روز سه درم بخورد موی سفید
بریزد و سیاه برآید اگر جوان بخورد پیر نگردد مجرب است ۱۲

بجهت دفع [illegible] عانتی [illegible] نهد و [illegible] بر پشت
نهد و [illegible] جلد آن [illegible] چون [illegible] بمالند [illegible] پای و پشت
[illegible] گوشت [illegible] زیر پوست [illegible] دست و پر پوست
[illegible] آنکه [illegible] سر بدید آید علاج
[illegible] چون [illegible] آنست که آنرا بدست بمالند تا
[illegible] نشود بعده ریشه ماهی و لک یکجا
بیارد و بروی نهند و محکم ببندد و بگذارد
تا ناپدید شود و پوست ترپهله بوزن برابر یک جا سائیده
هر روز بخورد تا صحت کلی در وجود ببیند مجرب است ۱۲
جهت دفع [illegible] گنده [illegible] تخت [illegible] بهال [illegible] بعده

فصد قیفال بر دو دست کنند و بر هر دو ساق حجامت
کنند بعده بیارند توتیا و مرداسنگ و کافور سوده
هر روز در بغل بمالند کنده کی بغل را دفع کرده و هر سال
برین منوال اسهال و فصد و حجامت کنند و این دارو
بمالند دفع کرده دیگر اگر شب‌شبه بغداوی را چون سرمه
اسکنند در بغل بمالند بوی گربه دفع کرده و اگر بر دست
و پای بمالند خوی عرق دست و پای را نفع کند دیگر اگر
آهک کهنه را باید با سپیده ارزیز و سپیده بیضه مرغ
هر روز بمالند بوی بغل و خوی دست و پای را دفع کرده
در علاج ... نجهی ... ... و ... حکیمان هند آنرا
ضفدع ... چون ... زبان ... بر ... خوانند
که زیر زبان ... زبان ... اگر در آغاز علاج کنند
... به کرده اما در آغاز بر زیر زبان
با و زیر زنخ حجامت کنند به کرده و نوشادر
و مازو سوده زیر زبان مالند به کرده دیگر جو کهار
و نوشادر و اشخار آتش کرده آنجا مالند و چند روز
ملازمت کنند به کرده ۱۲ دیگر ترکیه زرد چوبه یک اندرم
بر سفال بریان

بر سفال بریان کنند و ثلث درم جو به خشک یک جا کرده بسایند
و زیر زبان بمالند و در ملازمت چند روز صحت کلی یابد مجرب است
دیگر جو کهار و اشخار فلفل کرده و زنگار نوشادر بوزن برابر آس کرده
زیر زبان بمالند دفع کرده باقی آنچه در فصل فم گوشت
و دندان گفته شده است همان باید کرد اگر بدارو به نشود علت
بزرگ کرده ... ... یک‌جا ... ... آهن تحقیق نیکو شود مجرب است
... در علاج ... ... پیه ماکیان و اندکی موم
... ... یکجا بکنند و چون گداخته
... ... گرم داده و به مذکور آس کرده
... ... در و غلط گردانند و مرهم سازند
... به ترقیده کی لب بمالند نیکو کرده ۱۲ دیگر
پیه بط و پیه ماکیان یکجا گداخته بر لب طلا کنند نیکو کرده ۱۲
دیگر بیا مقدار ... آس کرده بعده قدری روغن نیم‌جد
و آب یکجا کرده در قدحی کنند و با انگشت مالش دهند چنانکه
مرهم شود بر لب و بر اعضای ترقیده بمالند نیکو کرده و فراهم آید
دیگر پیه شتر و مغز تخم هیتره یکجا کنند و بمالند از باد و کرده و سرما
ترک نهاده در چند روز مالیدن نیکو شود مجرب است

دیگر هلیله و برگ حنا و انگور دیو هر بوزن برابر یکجا
کنند و بکوبند و بخیسانند و بر لب طلا کنند بر قبیله اعضا
فهم آرد و بیضه مرغ را در روغن گل گداخته کنند نشاسته بقدره
و کتیرا و سپیده ارزیز و مازون بوزن برابر سوده باید مذکور
یک جا کرده در هاون بکوبد تا جمله یکجا شود و بر لب طلا کنند
ترقید لب و ریش و بینی را نافع است و هر علاجی که خشکی در بینی
ریش و بینی گفته شده در ترقیدگی لب همان نافع مجرب است
حد بیجا که آن شکم [illegible] بجانب
و لیث [illegible] زبان [illegible] بکردد و بضرورت
میباید و انگشت [illegible] زبان بنشود و روی باید بر بدن او بمقراض
نبرند تا بهیچ علاج وی آشنا نشود نوشادر نمک
نشود و بیاید بر بیند رها چون سنگ آسکرده بر انگشت شهادت
نهفتند بکام دارد بجای آرد و سه بار چنین بکنند
بجای آید ۱۲ دیگر سرکه و آب یک جا کرده غرغره کنند
کام بجای آید ۱۲ دیگر سپیده ارزیز و نوشادر بوزن
برابر چون سرمه بساید و بکام بدمد نافع آید مجرب است ۱۲
دیگر تخم انار بکوبند و با آب او غرغره بکنند به گردد مجرب است

جهت دفع علق داوود

جهت در قلق حلق فرو آمدن گلو علامت آن است که چون
فرو آید سر و قیفا گوش درد کند علاج آنست که سرکه و
مازون بکوبد و بجوشاند و آب آمیخته بدان غرغره کنند نیکو گردد
اگر گلو گرفته باشد آب خرنره هندی و آب میتره بوزن برابر
و قدری صبر بسیار کنند و اندکی کافور اگر کند و بدان غرغره کنند
نافع آید و اگر نمک در سرکه حل کرده جرعه جرعه بخورند خشکی حلق
دفع گردد دیگر بوره نوشادر و خردل بکوبند و بیخته در حلق دمند دفع
گردد ۱۲ دیگر گوفته و زاک و نوشادر و خردل سوده با سرکه غرغره
کنند نافع آید و اگر ازین دوایات که گفته شد به نگردد آنچه در اماس
زبان گفته شد همان باید کرد و اما اگر دیوچه در حلق چسپیده
باشد بیاره دست بند ان گرد سوده با حب دو درم در گلو دمند
و نصف از وی غرغره کنند اگر خردل و نمک سوده با آب
آن غرغره کنند نافع آید ۱۲ دیگر انگور دو سیر کوفته با سرکه
بخورد دیوچه که در حلق یا معده چسپیده باشد بیرون آید
و یا فرود رود و گرنه دارو قی دهند چون قی کند در حال
صحت یابد ۱۲ اگر خاری در حلق ملغوه باشد بیارند برگ کاله

دیوچه یعنی زلو که در میان آب میباشد

گوشت آنرا رشته بندند و سر دوم رشته را بگیرند

و گوشت پارچه را فرو برند بعده ریسمان بکشند و پرکاله

گوشت از حلق بیرون آرند خار در گوشت چسپیده بیرون

خواهد آمد و اگر در اول مرتبه بیرون نیاید پنج شش

کرت باید کرد تا بیرون آید و اگر بیرون نیاید باید که گزر را

پوست دور کرده درست فرو برد و یا لقمه چیزی بزرگ فرو برد

مرهم سفالینی [illegible] شود و [illegible]

بجهت غدود و [illegible] که باشند دفع شود [illegible] اول پخته کنند غدود را

و جلد و هر علتی که [illegible] حب [illegible] بر نوع پشم سوخته گوسفند

[illegible] سیاه کهنه و صابون کهنه هر سه

[illegible] وزن برابر گرفته بکوبد که مرهم شود بعده بقدر

کلهتی [illegible] کند که دهن آن نرم شود از مرهم مذکور خرابکه

تکمی موافق دهن او ساخته زیاده نکند بعده برای زخم این

علاج بکند که زخم شود بگیر و گره زرد چوب بسوزد و انگشت

موافق انگشت مذکور چونه آب نارسیده و اشخار هر سه وزن

برابر گرفته سائیده همراه روغن چراغ کهرل کند

که مرهم شود نگهدارد و بالای زخم بچسپاند چندان سوزش

خواهد کرد

خواهد کرد و هر گاه نرم و پخته شود و غدود مذکور بکشید باز زرد آب

شده دفع شود بعده زخم را مرهم ساخته بچسپاند مرهم

مذکور این است بیاق سفیده یک حصه روغن کنجد سیاه حصه دو

اول روغن را بر انگشتها بگذارد که کف بسوزد بعده سفیده آرد

وقت مذکور انداخته لت زند بعده همراه چهل یک مرتبه آب

بشوید در ظرف نگهدارد و مرهم مذکور بر زخم می چسپانیده باشد

تا شفا یابد و رسیده شود بفضل حق تعالی این نسخه مجرب است

مرهم دیگر آهک آب نارسیده پرچه نموده در روغن گاو و

مرهم سازد همراه آب ده مرتبه یا پانزده مرتبه یا بیست مرتبه

یا چهل یک مرتبه بشوید سفید بر آید برای زخم مذکور یا ناسور

نو یا کهنه و هر زخم و بهوره و هر دانه مجرب است ایجید نسخه ۱۲

جهت دیگر و اگر چیزی سخت چون استخوان یا خار چیزی

و یا لقمه کلان و مانند آن در حلق بماند فی الحال در

قفای او مشتی محکم زند در حال فرو آید و اگر خار ماهی

در حلق بماند پشتی و پنج سه بهل بیرون نیاید بعده خرکاه حلق او پخته شود

و باشد که مردم هلاک گردد پس در خوردن ماهی احتیاط باید کرد تا خار خورده نشود ۱۲

جهت بخر که از خشکی شش خیزد بود و حلق بسوزد و
بعضی را بسیار شود و هیچ بلغم بیرون نیاید و بوقت آنکه رنجور
رنجی بیند و یا غصه کند و یا بکار مشغول شود سرفیدن بیشتر گردد
گاه گاهی با بخر خون بیرون آید نبض او سریع و ضعیف جهت درین
علت نیز کمتر آدمی میسر آید اگر در معالجت کوشد و پرهیز نماید امید
است که حق تعالی صحت بخشد علاجش آنست زرد چوبه دو درم
بلبل دراز یک درم آس کرده هر روز نهار بخورد و بعد از آن کنجد یا
روغن کاو چیزی بخورد و اگر تب با آن یار بود کنجد خشک نغسیده
روغن بخورد سه هفته ملازمت نماید دفع کرد و مجرب است ۱۲
جهت دیگر صمغ عربی شکر تری قرفه بیخ سوسن یعنی بیخ خیرو
برابر آس کرده هر روز سه درم بخورد صحت کلی یابد مجرب است ۱۲
جهت دیگر مغز بادام ده درم افیون صمغ عربی متساوی آنکه نشاسته
ده هر روز یک درم بخورد بوقت خفتن اما عورت حامله بخورد و کودک
خورد و اند بد صحت یابد ۱۲ مرهم مجرب سفیده کاشغری یکدام روغن کنجد
یکدام موم سه دام گوشت برابر پنج دام روغن کنجد بسوزد و بعد آن
موم بگدازد و بعد گوشت برابر سفیده انداخته حل نماید و درو روغن اندازد خوب نماید
و ناسور وغیره مجرب است ۱۲
ادویه جهت باد

ادویه جهت باد فرنگ از فرموده آقا رفیع جاجی
اگر ده و پانزده و بست ساله باشد دفع کرد جمله را چهارده ۱۴
حب بسته نگهدارد هر روز صبح یکی و شام یکی بخورد و
غذا نان نخود بخورد و یا نان گندم بی نمک بخورد مجرب است
سیماب ماشه پوست اجوائن سه ماشه بهلاوه سه ماشه
قند سیاه کهنه شش ماشه هر سه وزن برابر بگیرد ۱۲
ادویه جهت باد فرنگ از فرموده رفیع جاجی مجرب است
مغز کرنجوه ۳ ماشه فلفل گرد ۳ ماشه اجوائن ساده
۳ ماشه مردار سنگ ۳ ماشه جمال گوته ده دانه
هر چهار ادویه هم وزن برابر و جمال گوته ده عدد گرفته سائیده
چهارده حب بسته نگهدارد وقت حاجت صبح یکی و شام
یکی غذا الجری و خشکه و قلیه بخورد شفا یابد مجرب است ۱۲
جهت سوزاک مجرب است سفیده از زیر یکدام
ریوند چینی یکدام نبات مصری یکدام هر سه دوای یکجا کوفته
کوفته و بیخته بر جبه بسر کرده سه پوری کند یکی صبح و شام با آب باسی بخورد صحت یابد

ترکیب قوت باه

بو علی گفت آن حکیمی پر خرد　کادمی را هفت علت می برد
فالج و عرق النسا کم شهوتی　باد قولنج و گزند رحمتی
پیخیمی باوی بود ای امیر　کادمی را زود گرداند اسیر
درد چشم و درد دندان هفتمی　نیست زین هفت دردی سیمگی
یک دوای گویمت بشنو ز من　تا تو گردی سرفراز انجمن
جوز بویه قرنفل قاقله　سعد هندی دارچینی امله
سنبل و خوشبو بادا اندرون　تا دماغت تازه گردد اندر بون
ابلیمن خام را یک جوش ده　گفت از و بستان یکساعت بنه
پس دران ادویه بریزی ای پسر　تا تو گردی به اهل حکمت با خبر
نام آن معجون جاویدان بود　زانکه جمله درد را درمان بود
هر که مثقالی خورد از وی تمام　میرسد او را مرادی خود بکام

ص بجهت مرهم مجرب است. روغن کنجد سیاه چهار دام موم یکدام
رتن جوت دو ماشه اول روغن کنجد را جوش دهد و کف وی گیرد
موم اندازد و بعده موم کف خواهد کرد وقتی موم کف نکند گهرا
فرود آرد و بعد رتن جوت را اندازد و حل کند و سرد نماید از پارچه کند اینده در

در اوند

در اوند انداخته نگهدارد و بر زخم ها مجرب است ۱۲

ص ترکیب تندی و تیزی باه
زنجبیل و هیل مجرب است اگر باید تا بانک خوبه ... آنجا کرده
و بندق حج و هیل قرنفل نانکهان خوبه ... ناخته
زعفران ناشک کستوری دو ... شیر و کیته ...
افیون جهار ناشک خیدین نانکه کوبی ... شهد ...
کوفته و بیخته و شهد خیدین ناشک بقدر ... و هر نگاه
در آورده و انداخته گولی بقدر ... ذوق و شوق بسیار ... نخوبند
بخورد و زن و زن با وجود چنین ... نمی تواند
ص ترکیب امساک
افیون دام جوزبویه
که خواهد خلاصی نخواهد ... ۱۲ دو دام جوتری نه دام قرنفل
خلاص شود مجرب است دو دام کستوری خالص دام
یک جا بساید یک فلفل گرد دو دام زعفران دو دام جمله را
صد و بیست غلوله بندد به همه شهد وقت
مجامعت یکی از آن بخورد بعد از دو سه ساعت مشغول شود ۱۲
ص نسخ جواسه سه انگشت بگیرد در روغن گاو خالص اندازد

ها شهد بیامیز و وقت مجامعت دو ساعت پیشتر
بخورد تمام شب انزال نخواهد شد در تجربه رسیده است ۱۲

صح جهت تسمین قلعی [illegible]
[illegible] قلعی [illegible]
[illegible]
[illegible] جهت امساک صح
جوز بویه جوتری و [illegible] زعفران عاقرقرحه قرنفل [illegible]
صحیح [illegible] شنگرف و کوکل و کافور نعنان
نسخ قلعی هیر ابول جوائن خراسانی
وافیون و شهد چندانکه حب بسته شود مقدار
یک تانک از جمله بیست و چهار گولی بهم بندد و پیش
از حاجت یک پاس فرو برد امساک شود مجرب است

صح بجهت قوت باه و امساک این دارو بکند بستانند
زعفران و شنگرف و افیون و مشک و قرنفل
هر یکی ازین دارو یکان درم متساوی یکجا کرده
آس کنند مقدار نخود غلوله بندد بوقت حاجت یکی بخورد قوت باه و امساک حاصل شود

[illegible]

صح بجهت امساک بیارد پوست خشخاش ده درم و سندی ها
جو کوب کرده و ده درم یکجا کرده و چهار کوزه آب
اندازند و بجوشانند یک کوزه آب بماند آتش ماند بعده
قدری نبات و روغن ستور اندازند و شیر گرم
کرده بخورد بوقت نماز دیگر بیاشامد چند روز همچنین
کند و از ترشی پرهیز کند عجب امساک شود مجرب است ۱۲

صح جهت [illegible]
[illegible]
[illegible] جهت صح
[illegible] محبت اگر خواهی
[illegible] یک جا کرده بخورند محبت [illegible]
[illegible]
[illegible]
وچوب [illegible] را بسوزد خاکستر او را [illegible]
گولی ها بندد و یک غلوله را همراه آب دهن سائیده بر دامن
آنکس که خواهد بمالد و یک دو غلوله بر و انداخته بندد [illegible]

کرود و بقرا را دکرده مجرب است صحیح است ۱۲

ح

بجهت باد و سستی سر نخود اسبغول ... وزن ... باشد بیاره و وزن هر دو وزن خیار و ...

کمتر باد و کرفته باشد بیاره یک زنید هر دو نخود ... آب ... ۱۲

میده کرده همراه ... وقت صبح همراه ... بخورد مجرب است

ح

ترکیب برای

تقدار یک درم و کم ... نفع ... مجرب ... بزنوه و بندکش ...

باشد هر روز و ... فرموده لاله چند بهار عطار

نخود بریان نیم دام خشخاش سفید بریان کرده

نیم دام دارچینی یک نیم ماشه ثعلب مصری کنم

ماشه کشنیز یک نیم ماشه کوکهره یک نیم ماشه بیخ

الو یک دام قلعی کشته شش ماشه شکر تری وزن

همه دارو برابر کرفته و پخته بمقدار یک دام هر روز همراه

خشخاش یک دام که در و نیم آثار آب انداخته

و شیره خشخاش باشد علی الصباح یک دام از

ادویه بالا کرفته سفوف کند و شیره مذکور بنوشد

و این ادویه مدت پانزده ۱۵ روز بخورد تعالی بر مجرب است ۱۲

جلاب هلیله کلان

ح

جلاب هلیله کلان نیم دام میده کرده نمک شیره وزن

همراه کند وقت صبح همراه آب کرم بنوشد

چون جلاب شود کجری همراه روغن بخورد مجرب است ۱۲

ح

ترکیب ساختن انکبر دبیای ... کاو میش یک آثار

و شیر نمک آثار اول سفید نموده در میان شیر کور

انداخته و جوشش خوب بدهد تا بجد که در میان

شیر شود بعد ازین نیم پاو انکبر در میان انداخته

باز جوشش بدهد تا بجد که یکذات شود بعده در

کاو میش محکم کرده بماند که خشک شود انکوزه خالص خواهد

ح

ترکیب ساختن روغن ستور یک جز پیه ستور

خالص کداخته و نیم جزء روغن کنجد پنج جزء

ودقع و یا جغرات پاکیزه در دیک بزرگ کند

و نیم جزء روغن ماده کاو خالص بجوشاند تا انکه که جمله

جغرات بسوزد و روغنها بماند بعده آنرا در شملیت کلیچی [illegible]

کند مقدار کف دست اندازد تا بسوزد و خوشبو
آید پس فرو آرد و سرد کند روغن از وی
بیرون آید بار دیگر در دیگ کند و پت
خوشبوی و دانه دار شود و مجرب است ۱۱
ترکیب بجهت جوهر صنعه الطین کشیدن بیارد ده یک
بدهره پیر از خراطین کرده بر بالای او سیر کین کاو اندازد و بعده
نیم سیر روغن کاو میش و نه درم شهد و سه درم سهاکه
بیسند ازد و همه یکجا کرده خمیر کند و بگذارد تا گنده شود بعده
باچک دشتی تبرزین مثل باچک سازد و خشک کند
یکجان و دو کان هم ازین باچک بسوزد و خاکستر او را در
طبق اندازد و تا آب بشوید و آب از بالا بحکمت بریزد و در
زیر بماند بستاند خوب شسته در کار بندد مجرب است ۱۲
ترکیب بجهت دیگر بیارد خراطین نیم سیر و بالای جامه خشک
کند در آفتاب بعده بالای جامه گوگرد و آتش کرده فراز کند بالای
گوگرد و مذکور

گوگرد و مذکور خراطین فراز کند و بالای خراطین نیز گوگرد فراز
کند جامه مذکور را به پیچد و پلیته سازد و روغن شنجرف تر کند
و درون ظرف بسوزد فایده آنست اگر پیچ خراطین
خشک باشد و آنکه سیر گوگرد اندازد و سه پلیته کند و بسوزد و خشک
بستاند مجرب است بعده روغن و سهاکه و شهد بهم بگدازد
خاص کند در کار بندد و این است مجرب است
ترکیب بجهت دیگر بیارد خراطین برای دفع زهر مار و کژدم
و چندان علت را شفا باید بیارد خراطین صد عدد و بر
هر یک را فوز زمین فراز کند یک خار مغیلان در خراطین
و یک خار در دم او بخلاند و لیکن کبره را با ... کند
کند و بر خراطین طلا کند بعده جامه را بالای او بپوشد
تا مگس ننشیند یک زبانی بدارد و بعده پرچه مذکور را دو
کند و در کهنا خراطین بالا خواهد نمود و با نوک سوزن کج کرده
هر یکرا انکشد بستاند و جمع کند بعده قدری روغن و شهد

کشتره گویند یعنی ...

یک حصه سهاکه یک جا کند و در بوته اندازد و بر
آتش بگذارد چند کوریکی خواهد شد در نگینه انگشتری
خران در کار به بندد برای زهر در آب بشویند و بدهد
برای رفع مستی شراب بجوشند مست نشود امتحان
این است برگ نیم و چونه در دهن کند بخاید بعده انگشتری
در دهن کند و بجوشند تلخی و تیزی جونه و نیم برود امتحان مجرب است و از نموده
ترکیب امساک برگ دهتوره
و تندی از فرموده
کهرل نمایند دو
باس یک زیاده کهرل
بقدار به کوکن بیر
بسته نگهدارد بوقت حاجت نصف حب
صوفی و یک حب مرد علی بخورد و بالایش شیر بنوشد
امساک و تندی بسیار شود و خلاصی آن نمک بخورد
تا خلاص شود بسیار مرتبه تجربه کرده شد مجرب است
ترکیب جهت انداختن سرکه خوب فرد اول نمود
این از نسخه

این وزن است که اول میوه کشمش صاف نموده بمقدار
ده آثار و آب چاه بوزن سی آثار انداخته تا هشت
روز همراه یک وقت بهم زده باشد تا وقت که کف کند
همراه دو انگشت سرش گیرد بعده نیم پاو نمک لاهوری
شیشه نمک و دو نیم پاو تب یمانی که جمله شه پاو باشد گرفته
مثل حو کوب نموده در انجاتی مذکور اندازد و محکم کرده بگذارد
و اگر همین نمک سه مرتبه اندازد که اول مرتبه یکپاو نیم و
نمک و نیم پاو تب یمانی اندازد و بعد از پنج روز یکپاو دیگر
شب اندازد و نیز مرتبه سیوم پاو دیگر اندازد و بعده محکم کند
هرگاه طیار شود بقدار پنج دام سهاکه سائیده بالای
جامه سرکه اندازند و سرش محکم کنند بعد از چند روز
سرش بگشایند آنچه جامه سرکه و درد و علاج نموده
باشد همه نشین شده بنشیند و تا که همه عمر بماند جامه سرکه

وسرکه فرد اول باشد واگر بخواهد که زود تر شود وخوب
آید وبهتر شود بگیرد ۳ آثار بوزن سبوس جو.
ودر کرباس گره بسته درمیان کشمش در جائی بگذارد
ده ۱۰ یا پانزده ۱۵ روز بگذارد سرکه بسیار لطیف وخوب آید.
وزود تر برسد وبمراد آید ودیگر قسم سرکه برای زود رسیدن
ده ۱۰ آثار کشمش ونیم ۵ آثار پخته آب ونیم پاو نمک و [illegible]
دو نیم پاو که ۳ پاو جمله باشد یکجا اندازد وهمان
طریق اول بکند بسیار خوب است و فقیر محمد مراد است

۴
ترکیب بجهت ساختن سنند هور خوب فرد اول است
سکه یک آثار وشوره خام یک پاو وشوره پخته یک پاو
واستخوان سوخته بز یا گوسفند هفت دام یا نیم پاو جمله
دو نیم پاو وسکه مذکور در بهتی اندازد وتا
شش گهری آتش کند بعده ۳ چهار مرتبه یکان
نیم از گرده

[illegible]

مشت از شوره مذکور انداخته بعده جمله شوره درمیان
یکجا کرده بسند ازو وهمراه کفگیر میگردانیده باشد
وپوسته آتش نیز میگذاشته باشد وهمراه کفگیر میگردانیده باشد
باشد تا مدامی دو سه پاو ماشه سه پاو چهار گهری تا که میعاد که زنگ
پیرد وآتش از ته دور سازد وگرم گرم حلّی کند باز در بهتی اندازد
انداخته همراه کفگیر بگرداند تا که زنگ بگیرد ومعلوم کند
بار دیگر گرما گرم باز حلّی کند باز در بهتی انداخته کفگیر زند
تا که زنگ سبز گیرد بعده مقدار یکدو دام گندهک آمله سار
اندازد وکفگیر زند بعده بگذارد وچهار مرتبه همراه کفگیر بگرداند
وسرد کرده بفروشد بتوفیق یگانه که دو نیست هور خوب
سنج وخوب ولطیف آید وبدست خط خود فقیر محمد مراد

۲
ترکیب بجهت ساختن البته خوب فرد اول است بیاورد
کاریان وبینا وآرد سازند وپرچه نیز نمایند بعده

بیارد بقسم خوب اور انکو بدو در دیکچه قلعی دار بجوشاند
وصاف ساخته در شیشه انداخته نکهدارد و وقت حاجت
در لغاره آن آرد و سنکاره اندازد و همراه رنک نقم
مثل ارکچه بسیلا و خشک سازند در آفتاب و بارنجی نمایند
خبدانکه خشک شدن آید باز با آفتاب خشک نمایند باهمین
کنند تا دو سه روز بعده رنک دیکر دو مرتبه همراه اشهاب
معصفری رنک بدهد بعد ازان همراه تیزاب اشخار
اندک استعمال نمایند خشک سازند بتوفیق یکانه که
دو نیست همچون رنک النه براید و پراکنده و سبک [محمد مراد]
ترکیب ۲ بجهت کشیدن سرکه قند سیاه بیارد [کشیدن سرکه]
قند بمقدار ده اثار و سبوس جو هفت آثار و چهل اثار آب
و شب یمانی یک نیم پاو انداخته و صحنک کذاشته محکم کنند
بدستور سابق چنانچه بالا نوشته شد بر ان طریق عمل نماید

م کا طیار

هرگاه طیار شود بیرون آرند بتوفیق همچون یکانه که
دو نیست سرکه خوب برآید و اگر در هر سرکه شب یمانی
سرخ اندازد برنک سرخ برآید و اگر شب یمانی سفید
اندازند سفید رنک برآید این تحمل فقیر محمد مراد نوشته شد
این کتاب بدستخط خود این عاجز مسکین برای یادکاری خود
بنوشته شد نام این راحت الفردوس کتاب نهاده [نام کتاب]
و هر که بخواند و بکوید این دوا ما را بدعای خیر یاد نماید سنه ۱۱۶۹ [تاریخ تحریر]
۲ برای جیدای و خانه خراب شدن بر سر شعف سفید نخواهند
چهل یک ۴۱ مرتبه یا بیت یکمرتبه روز یک شنبه و سه شنبه
بنام چهار کس در صحن سرای این انداز فی الحال جدا شوند
کوزی اسر شون توکر و بنتیی اکن وا ناک یهیر بنی
بنهر کنندی بهفر موتیتی مار بو تیس کهر نو بهوت کنده ریکی
جس کهر لاکی زی لاکی فلانی فلانی کا تو رمت فلانی کا

کپال کره وکی سنکت هسمازی بهکت بهر تا بو رهنه
منتر الیسر باه حکم ورخصت از ملا کالو کرفته محمد مراد
فصل بجهت دوران سر آنکه از خون بود کرانی سر
وسرخی چشم ورکها برخاسته باشند فصد قیفال
کنند و با هر دو ساق حجامت کنند واگر کرانی در جمله
تن بود اکحل کشایند و من بعد آن مطبوخ خیار چنبر دهند
صحت یابد و هر علاجی که در درد صفراوی کفته شد همان کنند
علامت آنکه از صفرا بود تلخی دهن و تاریکی چشم و تشنگی
بسیار و زردی بول و زردی رنگ بشره علاج خشخاش بیارند
خشخاش سپید شش سیر بکوبند و در پارچه کره بندند
و در چهار من آب بجوشانند چون پانزده سیر باز آید بپالایند
وآب نکوربند تا وده سیر نبات اندازند باز بجوشانند
و کف بر آرند و صاف کردانند بشیر و یا بسپیدی بیضه
مرغ دون جلاب

مرغ چون جلاب بقوام آید آنرا در خمره چرب اندازند
ونکهدارند هر روز نهار مقدار پنج درم ازین شربت کنند
وبخورند سرکشتن که از حرارت باشد دفع کند دو مجرب است
دیکر بیارد سه هلیله وکشنیز و پوست هلیله زرد از هر یکی دو
درم جو کوب کرده در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر
بماند یک هفته ملازمت نماید دوران سر که از صفرا و خون
حادث باشد دفع کردد ١٢ دیکر آنکه از باد و بلغم بود سپیدی
رنک بشره وخون شدن اندام قصور تشنکی و کرسنکی و سردی
پیشانی و تمام وجود علاج فلفل کرد بیست درم عاقرقرحه دو درم
در شهد خالص خلط کرده حب سازند موازنه نیم درم یکدان
حب از آن هر روز نهار و شبانکاه بکار برد و از جمیع ترشیها
پرهیز کنند دوران سردی را دفع کرداند مجرب است
بجهت دیکر زرد چوبه نه درم شکر تری نه درم روغن کاو بیست درم
یکجا کرده نهار بخورد و بغیر کهچری و روغن چیزی دیکر

تناول نماید و از جمله چیزها احتراز کند و دوران سرگرمی
و خونی و بادی و بلغمی دفع کردد و سستی را نفع کلی دهد و سنگهای
مثانه بشکنند و جمیع علتهای سردی را نفع باشد ان شاء الله تعالی
صفت بجهت قوت باه و زیاده شدن منی و شهوت و امساک
لسان العصافیر تخم شلغم گندم زعا قرقره تخم انگن از یک
سه درم زردی بیضه ماکیان پنج عدد دارو ها و زرده
بیضه بیامیزد و خاگینه ساخته بخورد و قوت بی پایان حاصل آید
صفت جهت دیگر بیاره و خار خسک تخم گونجه بکهاره بیخ کنگر بیخ
بدهاره از هر یک برابر نیم شیر ماده کاو خام سه درم از
سفوف سازند نهایت قوت و شهوت حاصل آید
صفت بجهت قوت باه ببیاعقرقرحا موچرس و موصلی سیاه سفید
و بهمنی اندرجو و گوکهرو و بت کلو سوره تخم گونجه تخم
انگن تال مکهانه دال جوائین بیخ کباب چینی دانه الایچی کلان
بهمندار سو که این همه را سائیده بوزن برابر گرفته و چندان
شکر تری انداخته هر روز نهار یک کفدست بخورد قوت باه
دهد

درین صفت
باه هر جزو
موزون است
و نادر است

و شهوت و تندی شود که نتواند که قضیب ملک نامد مرد تشفی آزموده است
صفت بجهت قوت باه بیاره و سلیاره سوره و بیخ و گوکهرو همه برابر
وزن گرفته و چندان شکر تری انداخته هر روز نهار یک
کف دست با شیر ماده کاو بخورد این قدر قوت پیدا شود که نتواند
گفت که در شرح قلم نیاید بسیار آزموده است
صفت ترکیب بجهت پاک کولیهای سیاه و هضم طعام قوت باه مجرب است
بجور و موصلی و سنبل برکته هر زبهیره و آسگنده کنکر
و جهر و اجمود و اجوائین تال مکهانه و سلیاره تخم گونجه تخم انگن
زیره سیاه و موچرس و گوکهرو و ناگکیسر و جهته و سنکهاهه
و کول دوده موتهان کشنیز و کچیل زیره سفید تیز بل کهنه
و کانبهل بیلا مول عقرقرحا تال بهر جوز بویه جوتری دارچینی
قرنفل زعفران جوب چینی دانه الایچی و کلان این همه را
سائیده بوزن دو درم گرفته و شیر گاو بسیار سخت نموده
سه چندان شکر تری را جولاب نموده کهونه دوار و ماند

انداخته گویی مقدار جوزی بندد و صبح و شام بخورد
قوت باه و گرمی در بیان نیاید اگر میسر انداز د اختیار است
آزموده است اگر دو هفته بخورد چندان قوت شود که مثل
فیل مست و پر قوت و شهوت گردد آزموده است
جهت قوت باه بسیار و گویند سنبل و شکر تری هر دو را
باریک ساخته نگهدارد و هر روز سه درم نهار بخورد آب منی
در تن زیاده شود و قوت بیفزاید و رنگ روشن شود
معجون آمله برای امراض سوداوی و قوت معده مفید است
شیر آمله بیست دام پوست بلیله سه دام پوست ترنج حب
الآس گرد ساق هر یک سه درم زرشک سندل
سفید از هر یک پنج دام مصطکی یک درم گل سرخ
سه دام قند سفید اعلی نه سیر گلاب هفت نیم سیر قند را
با گلاب قوام داده شیر آمله را آمیخته چون قوام
درست شود داروهای دیگر آمیخته بکار برند خوراک نیم توله صبح و نیم توله شام

[illegible]

جهت گولی گرم و حازم و اشتها آرنده بسیار برای بادی و گرمی
مفید است بیاز و زهر تیلیه یک تولچه فلفل گرد دو تولچه عقرقره
شش ماشه مال کنگنی سه ماشه قرنفل سه ماشه مشک اگر باشد بهتر
و اگر نباشد اختیار است سه ماشه این همه را سائیده
در رس ادرک تا روز کهرل کنند بعده مقدار دانه ماش
گولی بندد باید که هنگام سرما بخورد و یک گولی خواه وقت شام خواه
وقت صبح بخورد فایده بسیار خواهد شد مجرب است
جهت قوت باه تال مکهانه و موصلی سیاه تخم کونچ دو اگنده
و بهل سنبل و بهکره و ستاور و موچرس و مسوره و
قنج بند این همه ادویه را بوزن برابر گرفته کوفته
و باز یک سیر شای گرفته سوده و چندان شکر تری
انداز و مقدار یک سیر شای با شیر ماده گاو بوقت خواب
بخورد از ترشی و بادی پرهیز کند قوت باه افزون گردد

ترکیب بجهت کشتن سیماب و نقره و فولاد و نحاس و آهن

و آنچه بدین مانند باشد همه کشته می شود بدین موجب بیارد

هر قدر که خواهد که بداند همراه آب لیمون تا هشت پاس کهرل

نماند تا سیاه و معدوم شود و خاکستر بعده یک پهر دیگر

همراه آب کوار کنند کهرل نمایند بعده دو بوته

بسازد و قدری آن مذکور نیز نگهدارد و آنچه بمانند آن

که بالا مذکور شد در میان این بوته مذکور گذاشته و باقی

مانده را هر دو لب گرد و اطراف بوته مذکور محکم نمایند

و در میان یک نیم پاو یا نیم آثار پاچک دشتی نهاده

سر وکرده بکشند آنچه مانند باشد برآید جمله مانند کشته ها

آنچه بداند بکار برد و هم برای طرح و هم خوراک تجربه

رسیده است و این بوته همه وقت بکار می آید چنانچه

این بوته را باز نباید همراه آب کوار کنند کهرل

نماید و همان طریق عمل نماید که بوته و گرد اطراف هم از آن

باشند و آنچه باشد در میان گذارد کشته شود بوته همه عمر کار آید

ترکیب بجهت ساختن

ترکیب بجهت ساختن قمر و این از اسرار غریب است

بدانکه این عمل دشوار است از حکیمهای ماضی کسی او را

نکرده و در این وقت استاد این صنعت که بانواع

بانواع فنون آراسته بود چون بساحل دریای

حکمت سیاحت افتاد تا بشهری رسید که

آنرا حلب گویند و بخدمت حکیم پیر و معروف

و صحبت مجلس شد تا مدت سه سال در آن خدمت

آن پیر بود او را همین در این شغل مشغول میدید

و بعد حیله و کسب این عمل کرد و معلول باشد که هر که

این را بخواند و بداند بر خود سهل نه بیند و

و آسان نگیرد و این عمل را عزیز دارد و این را

منتشر نکنند و آغاز علم شریف این است و ساختن

این جوهر لطیف که معروف است سیماب بیارند

دو جز و سرب محلول که باب ساجی حل کرده باشند

و یک جز و طلق سیاه که بچاشنی ساجی گداخته باشند

پس هر دو را در جای کنند و آب ساجی بر سر آن کنند
و بسایند تا هر دو بیک دیگر بیامیزند و ممتزج گردد پس در
کرباس سطبر کرده بقوت تمام بیفشرند تا صاف
صح یکی برای دفع تبخورات میوه بوست درخت بهروا ۳ سه
دام الاچی کلان یک دام سر بهو کهاخشک یک دام سوده
گجراتی یکدام کوهی مجیته یکدام کوفته و بیخته بوزن ادویه
شکر تری آمیخته مقدار ۳ سه درم با آب تازه بخورده شود مجرب است
صح عمل ساختن سفیده قاشقری بیارد قلعی یا سرب چندانکه
خواهد و در بهتی شیشه گران ده تا گل کنند بعد از ان در آن اندر
کنند سرکه مراد انداز دو در سرگین اسپ دفن کنند همچو نگار
هر بار سرکه انداز د سرکه چون در خورد در سنگ سلایه انداز د
با سرکه دیگر سحق کنند کلیچه ساخته بفروشند بنده عاجز محمد مراد
صح عمل کشیدن روغن بیضه بیارد بیضه مرغ چندانکه خواهد سفیده
شان دور کنند و زرد بهار بیضه تمام گرد آورده و در گراهی که
بهن باشد انداز د بالا را و کانه معکوس نهند و آتش مراد
بیفروزد جمله روغن مذکور در کناره کاجغان جمع شود با محجر ستاند
در قرابه نهند بوقت حاجت بکار برند عاجز بن محمد مراد
ترکیب برای قلعی

ترکیب برای قلعی کردن شیشه اول قلعی را مهین سازد که
ورق شود و بروی سوا ماشه یا یک نیم ماشه سیماب
آب لیمو با
همراه دست مالد و بمانند دم بالای و شیشه را نهند
و بالائی شیشه نمد یا پارچه نهالی داده بالایش سنگ تخته
نهند و تا یک پاس باشند و زیر شیشه تخته سنگ چوبی
نهند مجرب است بعده کاغذ برابر شیشه بگیرد و بر
پشتش نشاسته یا کاهی چسپانیده بروی بچسپانند مجرب است
ترکیب ساختن ابری کاغذ تیزاب بود هر پوست بهیره
لاکهه چیره سبجی وزن برابر سیده کرده آب انداخته جوش
دهد بعده این تیزاب را همراه رنگ ها آمیز کرده به
آب بیشتره انداز د و نقاشی کرده بالای کاغذ انداز د
و بر داشته بر تخته نهاده شود لیکن کاغذ را سنگری داده
و خشک کرده بعده ابری کنند و اگر خواهد به همراه گچی رنگ را

بباشد بعده کاغذ را می نهند بسیار مجرب است ۱۲
ترکیب پختن روغن برای تهکه پارچه ها مجرب است بیارد
رال سوا دام تیل السی یک آثار در دیک نو انداخته
اندک آتش دهد که تا قیام شود برآرد بهر رنگ
که خواهد آمیز کند و بکار برد بفضل حق سبحانه تعالی ۱۲
حصار الحمد هزار است هزار اندر هزار است محمد ما سوار
سوار در سوار است کردم حصار است حصار در حصار
تا می کا کوت لوهی کی کهوا محمد ما کنجی قفل چهار صبح
تا شام شام تا صبح بحق اشهد ان لا اله الا الله محمد ر
سول الله حصار از بهر محمد سعید حکم و رخصت گرفته است محمد مراد
ترکیب ساختن شکر تری بیارد برنج کشکی کوفته برنج سپید کند و
او را بآب شسته کرده آب بیرون اندازد و بعد از آن در شیر
ماده گاو بپزد چون پخته گردد آنگاه شکر تری قدری اندازد
و درهم کند و در آفتاب سخت خشک کرده باریک آس کند
و با شکر تری خالص حلوا کنند بخورد بتوفیق الله تعالی
[illegible]

ترکیب ساختن شکر تری بیارد و یک سیر برنج سفید نو خیسان
شده بدانکه صاف و پاکیزه شوند بعده جمله آب را از وی بیرون
کنند و در دو سیر شیر ماده گاو بجوشانند چون جمله شیر در خورد
فرو دارد و خشک کند باریک بساید و بنصف این
شکر تری انداخته بمالد تا یکی شوند حلوا کرده بخورد و خواه
در قوام نبات اندازد روغن داده نبات بندد خواه در نمکین
خواه ساده بخورد شد انشاء الله تعالی بتوفیق الله تعالی
حل زیبق اگر خواهی که زیبق را حل کنی چنانچه بر جامه بگیرد
و جامه از و تر نشود هرگاه که آهن او را حل کرده باشی و بعد
ماران عقد کنی تا آن عقد بحجت عملها اکسیر بکار آید
بر طریق حل عقد کنی هیچ ضایع نباشد و زیبق فساد نکند
مقصود حاصل آید بتوفیق یگانه که دو بیت زیبق حل شده برآید
بیارد زیبق چندانکه خواهد در بیضه مرغ خانگی نهد پس بیارد
بیخ البول بر بالا زیبق بریزد و چنانکه بیضه پر شود

مجرب وار ... است

بلغ البول و زیبق در ته ها باشد پس سر بیضه را از آن دو
ماش استوار کند بعد از آن بزیر سرگین اسپ دفن
کند تا پانزده روز بعده بیرون آرد و در کاسه ریزد
بتوفیق خدای عز و جل زیبق حل گشته باشد که اگر
خواهد چیزی ازو تواند نوشت و بر جامه زنگ او نگیرد
چون این دلیل ازو ظاهر گردد بعد از آن عقد کند از آن
عقد مراد و مقصود حاصل آید والله اعلم بالصواب من محمد مراد
ترکیب جهت دفع اثر و آل از موده فقیر کلانجانه عنایت شد من مراد
بیارد و یک گنجشک خانگی نر ذبح کند و تخم آنرا در جام اندازد
و دو دانه مرچ سیاه و دو دانه جو که از سرگین بر آمده باشند
پوست جو دور کند و همراه بیضه ساید که آرد شود بعد ازان نگهدارد
اید و بوقت حاجت موی چشم دور کند و دوا اندازد ان شاء الله
تعالی در چند روز بر وال دفع شود و موی بر نیاید مجرب است
جهت درد دندان کرم خورده باشد مجرب است از علی محمد لساری داز
فرموده میان عطا محمد عطار کابلی تیزبل عاقرقرحا فلفل گرد
فلفل دراز گنده نمک بقدر باده لون زاک زرد دیقی کاهی زرد
باریک

پایزجک از هر یک وزن برابر کوفته بیخته بوقت خواب
بر آتش نهاده و لعاب دهن نگهدارد تا بیرون نشود در یک هفته
به شود و درد دندان و کرم خورده دفع شود مجرب است یعقوب مراد
از رموده حبیب الله لساری کابلی مجرب است یعقوب محمد مراد
جهت دیوانه و بیهوش و ماخولیا و هلاک نمودن بیاید
جیون قدری درم یا نیم دام در گوش اندازد فی الحال
بهتر گردد ان و دیوانه گردد و اگر قدر ماشه را بکسی بخوراند بمیرد
جهت بخشش بلغم زهیر و سنج و مغز مجرب است و حب حکیم
بلکت انار دانه گشت سنج موجرس اسپغول
رال بادیان تخم ریحان شکر تری صبح و شام بخورد
مقدار خوراک نیم دام همراه آب دو وقت فرو برد
وزن جمله دوا برابر و نیز شکر تری هم وزن برابر باید
جهت لب چشم آب روانی رسوت نمکینه زعفران چهار فی
افیم یکرتی تهکری یکرتی در گل نموده گویا بسته نگهدارد بالای چشم حلس نماید

جهت دفع گلانی شکم یعنی استسقا مصبر دو دام کوتهه
نیم دام زرد چوبه نیم دام جوک نیم ماو دو دام کوفته و بیخته
به آب گوبی ما به بندد بقدر ماش سیاه یا کلانتر موافق مزاج
پنج شش گولی بدهد از ترشی و بادی پرهیز کنند مجرب است

جهت علاج عورتی که زائیده باشد و یا خام افتاده باشند
و خون جاری باشد گل داوه سائیده پوتلی ساخته در فرج دارند
خون بسته شود بسیار مجرب است انشاالله تجربه است

نسخه ملا حب برای امساک و قوت باه و غلیظ شدن منی
ثعلب مصری یکدرم شکر تری دو درم ببرکا و کیما هیچ نبوتات بند
نسخه حب برای امساک مجرب است فقیر محمد مراد بیارد
ناگسیر یکدرم نخود بریان یکدرم مصلی سیاه یکدرم جوز بوا یکدرم
تریاق یک درم مشک دو سرخ این جمله وزن برابر مشک
دو سرخ کوفته بیخته همراه آب کوکنار تا سه چهار گهری کهرل کنند
حب مقدار دانه ماش سیاه به بندد بوقت نماز شام
حب فرو برد و سه چهار ساعت بستر خورد ترال و بر شود مجرب است

تم

نسخه حب برای باد فرنگ غرغره کردن به شود مجرب است
گل بنفشه دو درم تنبول نهونه یک درم هر دو کوفته در شکر آب آمیخته
در شیشه کرده بجوشاند و نگهدارد و غرغره کردن خواه
باد فرنگ و آتشک باشد خواه برون آمده باشد به شود مجرب است

نسخه حب برای درد بند و بند هیچ یکبار و بسیار گاهی نگهی
یک دام دارچینی دو درم مغز پسته دو دام نبات دو دام
زرده بیضه مرغ نیم بجوشد روغن گاو چهار دام جمله کوفته بیخته روغن
آتش کنند و فرود آرد و دواها را انداخته بعده زرده بیضه اندازد
هر روز یک دام بخورد امساک و قوت باه آرد مجرب است

ادویه بیدسترکار

نسخه بندگشا و ارز فرموده جناب صاحب محمد اسمعیل خوشنویس
شاه جهان آباد مجرب است و بفقیر محمد مراد عنایت نمودند

جهت ملوت کرنارچ فوفل کتمار تخم تاخروس
جو زسرو دمو حریر ماز و سنبر سوراخ صمغ ماک
خصیة الثعلب بوره سنبل مصلی و گیهنی خشخاش

کحل مقشر بدل القنب از هر یک مثقال وی

گرفته کوفته بیخته وزن همه [illegible]

انداخته نیم توله همراه شیر بزیا گاو یا آب تازه

بالعاب بهیدانه بنوشند بر بسیر از بر شی نمایند

ادویه بیروال از فرموده صاحب محمد اسمعیل عطار

جهان آباد و بیاره و مامیر انجینی سرمه سنگ بصری هر یک

ادویه بوزن برابر گرفته کوفته مثل سرمه سائیده همراه گلاب

سحق نماید تا خشک شود پس بعده نموده نگهدارد بوقت

حاجت موی چشم بر او موی جبهه گرفته بعده ادویه

بکشند در یک هفته جمله امراض چشم زائل خواهد شد و دهند

و سبل یعنی زرد شدن چشم جمیع امراض نسخه فرنگی انتون

نسخه فقیر غفر الله ساکن دکهن فرموده اندازیاب

قوت باه و جهوله و جمیع از امراض باه محرب است

دو گره [illegible] هر گره مقدار دو دام

[illegible]

در برچه باندهه هفت بهته بجیده گره شسته

کنند و هر دو گره گرفته در یک آثار [illegible] گوشت بوز

در دیگ انداخته بسیر روغن مثل قیمه بخته

کنند آنرا بخورد و گره را نگهدارد یک صد و یک بیخته

دران بخته کنند بعده نگهدارد تا پنج خود را

همراه هر انوبان یک دو سرخ [illegible]

تحالس سفید شود [illegible]

نسخه از فقیر غفر الله [illegible]

تبار باد [illegible]

و نمود در یک دام [illegible] گرفته

تاک باد و بود [illegible] و یک آب باد کتابی

لیموی در میان هر دو گره ل نماید و حب بقدار

نخود بسته کند وقت حاجت یک از آن

بخورد تا هفت روز از نسی نبادی بر هیز نماید شود

٤ نسخه ... فرموده فیض الله بیک نانبای
کابل تجربه رسیده غنایت نامه محمد میرزا
بیار و برنج تنه بکلیاو وسه باو آب تمه را جوش
نمود در آن ... انداخته و رو باکی و اخل
کرده بجوشاند چندانکه سیوم حصه بکلیا باند
صاف کرده ... دارو صبا مرض را بخوراند
تا سه ... همین طریق نماید و همین روغن غذا را
سفید روغن بخورد دوا اول دست و پاها را
بشوید ان شاء الله تعالی صحت کامل شود
نسخه دیگر از ... برای کرم ... دوا
چنانست که قلعی گران ظرف را همراه نجفته

زعفران ... (margin)

٥ نسخه از فرموده فقیر عزیز الله ساختن شنگرف
... سیماب ... با ده ...
... کنند ... یک ... نیم با دو ...
... نیم باو هر سه را ببساید و باز
... کرده تمام روز کهل کند در میان سورا
... نیم ... خنه دران اندازد
و دهن سوراهی همراه چونه و نمک و خاکستر آب انداخته
محکم نماید و در دیگ نهاده ریگ پر نموده
تمام روز آتش افروزد مثل کیجری سرد نموده بکشند
شنگرف برآید بکار برد و ... نیم ...
مذکوره شنگرف را نسخ خواهد شد ان شاء الله تعالی
این چند نسخه در جهان آباد از فقیر میان عزیز الله
محمد میرزا از نانبای بن اسمعیل بیک ساکن کابل ...

ساختن شنگرف (margin)
نامه ... یعنی مس (margin)

تا صبح در آن ... بهیمه ... نگاه دارند

از خود ... بسیار

بمکر آید ان ظرف را در آب نخی اندازند
آن آب را سه چهار مرتبه وان ظرف نگه دارند
همان آب را بخورانند تا سه روز آنچه بدانند بخورد
دیگر چهای مذکور همه بمیرند و مرده برآیند شده
وآنچه بدانند بنا بر سبز کشتای بربندند تمام
عمر گوشت کلاغ نخورد و باید تمام عمر نشود

بجهت غطا بجهت
نسخه شیاف ابیض افزونی که ابتدای رمد را نافع باشد
صفت آن سفیده آب ارزیز مثقال ... درم انزروت
بول صمغ عربی ... از هر یک چهار درم با سفیده تخم
مرغ شیاف سازند ازین حب سائیده در چشم کشند مجرب است
وصل شیاف را همراه شیر دختر سائیده کرده در چشم اندرون اندازد
نسخه برای قوت رگهای آلت شراب دو ماشه
عاقرقرحا افیون زعفران جوز بویه ... دو ماشه تیلیه
دو ماشه زرناک های سفید دو ماشه علیحده کوفته بعده
عسل ...

دفع شیاف ابیض

قوت رگهای آلت

در بیاض نسخه کبیر ...

که خواسته

شنگرف ... برای قوت باه

ترکیب شنگرف هر قدر که باشد آورده در نیمه لیمون
کاغذی با سیر که سنخی کرده گولی کنند خشک سازند و بعده افیون
کنند یک آمده سار هر دو برابر بودن شنگرف در نیمه لیمون
سائیده بالا گولی مذکور لیپ سازند و خشک کنند بعده در صدف دو
کلان که کناره هر دو صدف برابر یکدیگر باشند داخل کرده
لیپ گل ... داده خشک ساخته در آتش بهو بهل پخته کنند
هر گاه لیپ بیرونی سرخ شود سرد کرده گولی بیرون آورد
وباز از افیون و گوگرد آمله سار بدستور اول لیپ کرده خشک
نموده در دو صدف آتش بهو بهل بدستور بدهند همین قسم
هشت مرتبه در صدف آتش دهد تکمیل شود بعده از آن
دارچینی و جوز بویه و قرنفل و ... عاقرقرحا برابر یک ... سائیده
نگهدارد و دو حصه از آن ادویه و یک حصه از شنگرف مذکور
آمیخته در شهد گولی بمقدار رتی سرخ ساخته بدارد و بخورد
... منافع ... قوت باه و امساک ... که ... طاقت ... بنا ... د

اودیه دفع ریحی

۲۰۳ برای دفع بربال وناریکی چشم وبهوله اگر از چند سال بوده باشد دفع شود وباهه مینی چشم به بود رجاج سبز یکدام مغز حبه ابیض مغز تخم سرس ومغز بذر کبر بی ناخن جبل کافور بهیم کاسنی تمامی برابر گرفته وناخن جبل ومغز ابیض را باب لیمون چندان بساید مثل صندل شکسته شود بعده دیگر ادویه را باریک کرده همه را باب لیمون سحق بلیغ کرده کوبی یا آب نه بدارد بوقت حاجت کولی را در صدف باب لیمون سائیده همراه میل جد در چشم کشیده شود ان شاء الله تعالی

ساختن مس

۲۰۴ ترکیب ستن مس بهار دو رتی پاک کرده یکدام هرتال یک دو دام منسل کبزی یا دو دام شنگرف یا دو دام کنده سباک یونیا نیم دام وبرابر تمام ادویه بوست درخت لیزران باریک سائیده نگهدارد ترتیب بختن این است اول برگ مس را باب سیماب لیمون بکراند بعده شنگرف وکبریت سحق کند بعده هرتال ومنسل سحق کند تمام ادویه یکجا کرده باریک سائیده بعده بوست انداخته بساید برگ مس را ته بر ته در بوته

دفع برص

۲۰۵ معما کرده لیت وکبروتی داده بجنب آتش او دبه یدها مل شود علاج برص هافرده ۱۸ نوع بستی وانگشتان ریخته باشند وبینی تنگی تابند

سکت به باشد نافع آید بیار دشنج وبوست وبرگ درخت ها بهوهر ودرخت نیم وکلوی وهلیله وبلیله وآمله وآتشه وباکجی هر یک یکدام وتمامی باریک بساید یک تا نک غلوله به بندد وبقیاس چهار درم بخورد بسیار عجایب به بیند مجرب است

اودیه زخم بادفرنگ

۲۰۶ دهوره برای دفع زخم بادفرنگ نیره سفیده شش درم مردار سنگ شش درم سنگ بلته شش درم کیمخت سوخته شش درم شنگرف شش درم کهنه بایر انشش درم تریک شش درم موجرس شش درم کودی سوخته اندک سلاپهو سوخته اندک تمام ادویه کوفته بیخته نگهدارد بر زخم بپاشد زخم در چند روز زود خشک شود وبه گردد مجرب است

دفع بیماری

۲۰۷ ترکیب یابت جمال از موده است برای دفع هر بیماری بهانزد سیماب دو دام وکبریت آمله سار دو دام تنکار دو دام زرنیخ یکدام منسل کبزی هر یک را صاف نموده وبساید دو ربع به آتش شنی بابوختبر دوا آورده باش تش بدهد همین قسم سه آتشی بکرداند وبکار برد واگر در باده ۱۳ آتشی بگرداند بهتر آید خوراک شفد رنگ بیسرخ

در جیال ... بلاج قدفه یعنی داغ سیاه و سفید که بر روی مردان [margin: اودویه داغ سیاه و سفید]

و یا زنان باشد دارو بیار و برگ خیار و برگ نم و یا پوست نم

و لوده و پوست انار و زرچوبه و برنگ و رشف بوزن برابر سائیده

نگاهدار وقت شام قدری با روغن تلخ بمثل و تنر بروی مالد و صبح

باب گرم بشوید قدفه دفع شود و روی روشن شود دیگر برگ نم و ابلیله [margin: ایضاً]

و آمله و لوده بوزن برابر کرده با روغن تلخ بروی مالد روی روشن شود

دیگر شملیت و برگ نم زبان کنند یک حصه جوز صدف و دو حصه از بار

الس کرده با روغن ستور یا روغن تلخ و قته کند و بروی

مالد روی روشن شود دیگر بیار و تخم اندراین و در شکم او زرد [margin: ایضاً]

چوبه انداخته نگاهدارد تا آنکه خشک شود بعده بیرون آرد و غن

تلخ بجوب باید چند روز بروی مالد روی روشن شود بکرم الله تعالی

نوع دیگر ساختن زربنی بیار و یک درم سنگ قلعی یک درم زرنیخ [margin: نقش ارزیابی]

یکدرم سنگ نوشادر بعده قلعی در سیاب در کشد بعد از آن چهار چیز

یکجا سحق کند اگر رستگ هم با بر تخته جبه مرآن کند رنگ سنگ زرد آید

و اگر بر دست باید روا کر نوشته مثل مالد می فرتر شود

ساختن رأن چهلم برای هر زخم که باشد بگیرد یک سیر شانه تیل شیریں [margin: اودویه مرهم]

و سه گنیره و زن کوچ بهر وقت تیل در جوش آید دار و نداو رانده و اندازد

چهلم خواهد بود گا خدا بخش کاردگر

ساختن زنگار و نمک انشخار

نمک تنچ و بوره ارمینی

سفیده و به آب قلیا معجون

کرده اول شیشی آرده آب

و باینده و معجون کرده

خشک کنند تمام

۱۲

...باب...

در دلم بود اگر نشنوی نیم از تو جدا

چه کنم چاره ندارم جدا کرد خدا

[illegible]

۲۳۷

ترکیب خضاب بیارد چهار مازو و چهار درم روغن تازه
بریان کند بعد از ان بنجد رم [illegible] از سنگ و دو درم
سنگ جو نه صدقی که گل ستم باشد یکبار طلا کند و بالای برگ
بید الجز بندد تا مدتی یکماه بماند از موئی وجه ... [illegible]
نوع دیگر خواهی دایمان حیض زن رواه باشد باید دو ماشه کرم سرخ
که در ماه ساون پیدا میشود دوی را ... ماشه ... آتش کند
زن را خورد و ... همیشه روان باشد و گر خواهد بند شود باید ...
سر شاخهای جو ... مثل ... بنوشد همچنین ... عمل کند
مجرب ...

در صحبت قبل من اکل ... [illegible]
[illegible]
بعد از خوردن ... [illegible]
بعد از خوردن ... [illegible]
فی اکل الفصل ... [illegible]
[illegible]

واللّه اعلم

و ایضاً

جورن اوده بهاس کر بهاره و بهازنکی و کاکر اسنگی
بهکر بول زنجبیل ملاموله فلفل دراز فلفل گرد قرنفل بهکری
سفید بریان کرده زرد چوبه اجمود تسوت جوتری جوزبویه
بابرنگ نمک سانک نمک سوچر تنکار هجوه کهار کجلون نمک
سانبهر سمندر لون سهاگه تیلیا زهره سفید عفر قره و دست
هلیله و بلیله و آمله و جتیره اجواین هر یک پنج ماشه کوفته بیخته
آب لیمون چهار پهر سحق کنند گولی مقدار یکدرم بندند ما مقعد
یکدرم به بندند برای دفع الکین باد و منه اگین و هیتناد باد و سنبات
و جهوله و اماس شکم و باد گوله و سول شکم و آسیار و سنگ گرینی
و اجیرن و غلبه تب ماهی سول و بهگندر و جمله زحمت های شکم
فایده بخشند این جورن خاصیت بسیار دارد مختصر نوشته شد

ترکیب ناس برای دفع نزله قرنفل الایچی خورد جوزبویه داچینی
زعفران صندل ناگرموتها نانک جهکنی تماکو سوتی کافور انجلی
باکپور کچری بانسچ کاهیل عود غرقی مشک نافه از هر یک
یک ماشه باریک سوده ناس اندک گرفته باشند

برای دفع بیخس و اطلاق خون ریکهاو باد بان یکدرم جوزبویه

دعوای صحیح هر کسی حاجت زند که با یک خر ماسیر

نقش فلفل دراز نقش سرف از دو مو با

تیر خسل ایلید دو صبح بر اندازد ان انها خوش باشد

جهت دوای چشم هر کس از قش چشم بیارد
گنده بغل و درد و ورم و هیجد و بسرد ورد بکمند ستل
فلفل دراز و سیر بهرت اول بهرت و زن برابر
سه کرده بکهار بکهار و هر دو شود
انداخته گداخته در هر یک شود صبح و شام
گرفته بسایند چنانچه سرمه شود

ترکیب برای دفع سنگرهنی و خله هلیله کلان یکدام بلیله یکدام
جوزبویه یکدام تج خراسانی یکدام اجواین خراسانی یکدام
شملیت یکدام خردل یکدام کوکنار نمک سیاه یکدام کوکنار یکدام
نصف بریان نصف خام یکجا باریک کرده برای آدم کلان باوام

صحـ مرهم سرد رال سفید مرداسنگ سنگ جراحت سفیده قاشغاری کبره کوالمار کنده بیروزه کافور چینه دم الاخوین سفید هر یکی سفید رسوت از هر یک چهار ماشه افیون یکماشه موم سفید هفت ماشه روغن زرد ده دام اول از برگ درخت نیم کوفته تکی کرده در روغن بسوزد بعده روغن از پارچه صاف کرده گرم کرده کنده بیروزه و موم انداز چون کنده بیروزه و موم در روغن حل کرده فرود آرد و دیه های دیگر کوفته بیخته از پارچه صاف کرده دران انداز هرگاه سرد شود هفت بار در آوند کاسی یعنی در نهالی روبین از آب سرد بشوید و بکار برد این مرهم بسیار منافع است سرد کی شود ازموده است و مجربست

صحـ کحل نادر معمول لاله بهوبت رای نمک لاهوری بسیار مصفا و روشن بکینه دار ده دام بیخته و شرمه سیاه که از قسم اول و بهتر بود باشد نیم دام با قدری آب زیاده که لون نمک سیاهی گراید هر دو را باریک مثل سرمه کرده بدار ازند اندکی در چشم اندازند برای دفع خوارشت و جریان آب و دیگر امراض چشم نافع آید مجربست

صحـ حب فی ماشه قمر ماشه نحاس ۷ ماشه جرج و بعد بر خاک دو مرتبه انداز و بعده قمر هشت ماشه دیگر انداخته جرج و بعد محمد مراد

م جمل منعقد

نوعی دیگر

صحـ نوعی دیگر کشیدن روغن گبریت بهار و آمیه چهار دام باشیر اک چهار پاس کهرل کند دویم روز چهار پاس با شیر تهوم کهرل نماید باز چهار پاس با شیره صبر سقوطری کهرل کند بعده در شیشه اندازد و روی هر دو شیشه سهم ضم کند و محکم کند و شیشه جای را اندک در ان شیب دارد و شیشه گبریت را که بالا کند چنانچه روغن در شیشه شیب افتد و در اد بسوی تابش افتاب کند و لیکن چون چوش افتاب هر روغن بر دی آید اگر ماه اماد در ازند خوب و با مال کیلی اگر کهرل کند مثل نور ازین تر زود روغن کشد

صحـ نوعی دیگر سفید کردن گبریت یک سیر در گمیز دو دو کرت و در بول آدمی ده بار و یک دار برد و میدان هوا کند و بالا دهی و یک تو انهند و بر و گبریت نهد چون آب گرد دگمیز در بیگه گبریت سفید گردد بکار برد از اند از یتیا لی

صحـ نوعی دیگر سیار و شیره نمکی از نبات فیل و بر صاص طرح دهد خشک

کشیدن روغن گبریت

سفید کردن گبریت

داخاتی مرهم

دفع خارشت چشم و جریان

کنند رانج ه [illegible] داشت سیت و بوتی تلخ و سه برگی دارد
بوتی را بر سی انداز و سرخ کرد [illegible] از برگ و پوست و بیخ او
نیمه‌ای در کار است و هندی‌ها این خاصیت دارد که بالا مذکور
شد از نباتات که گل او زنان برای رب بر پیشی در زیر له
خشک کنند ۵ لو عدد [illegible] از محمد علی از دوستی خود که القصه
یاد کرده است هار داور اق ام للاجاد منقی زده
و از منقی همراه آب لیمون بمالد که سفید گردد بعده
بار دیگر سنگبصری و زنگار مساوی کرده با شکر با لیمون
سحق کرده نحیف کنند در دو دیگی ترفله با روغن [illegible] در
خمیر نموده است نهاده در سمت حدید [illegible] تا رتح
گرد و بعد از سرد شدن برآرد که عمل تمام شود اما [illegible] را
گل حکمت خشک کرده آتش داده باشد آن [illegible]
از [illegible] میان صاحب جان محمد عثمان مجرب برای درد دندان
عاقرقرحه فلفل کرد تنیر بل [illegible] سفته پیوند [illegible] باشد
[illegible] به شود مجرب است
[illegible]

ترکیب بجهت مرهم زخم شمشیر و تیر و نیزه و تبر و تفنگ و کارد زخم مرهم
و هر زخم که ناسور شده و خوارشت و سوختن آتش و ناسور
کهنه یا نو و دیگر ها هر و جبس و کرمی دانه هر قسم به کار آید فرموده بنگال [illegible]
زنج نیم دام ما جو دو عدد مایحین نیم دام توتیا دو دام نیم دام قرح نیم دام
زیره سفید نیم دام نیلا توتیه کنیره وزن موم سفید یک دام
روغن شیرین [illegible] دام طریق ساختن مرهم این است
جمله را کوفته و بیخته نگهدارد و اول روغن شیرین را جوش
بسوزد بعده موم اندازد و بعد از آن جمله ادویه اندازد و چنانچه
بجا شد و بالای آتش نگهدارد چنانکه آتش از بالا در گیرد
از بالای دیگدان فرود آرد و پف زنند تا خموش شود
باز بر دیگدان سوار کنند بهمین طریق ۳ مرتبه عمل نماید
بعده همراه سنگ یا آهن دسته بمالد چنانکه بداند طریق
جنبانیدن اینست اول مرهم بجنباند و دو نیم و مورم [illegible] نمود به شود
[illegible] من مراد

دفع موی

بجهت دفع نمودن موی زیاده تی بیارد یک عدد
دیو چه آبی خوب بشوید و صاف نماید بعده خشک نمود
در سایه باید یک عدد سه عدد فلفل سفید و دو سرخ اینها
همه ادویه سوده بیشا همراه سرکه مشق نمایند
چند انکه بداند هر چند که حل کند به آید بعد ان اینها
بسته نگهدارند وقت حاجت همراه موچینا بکشند
و میل را همراه سرکه تر نموده ادویه مذکوره بچسپانند
و در چشم بکشند در چند مرتبه کشیدن موی چشم
بر طرف شود ان شاء الله تعالی و در تمام عمر نشود مجرب محمد مراد
بجهت دفع برای بند کشادن قلعی بیارد قلعی دو دام
آنرا گداز کرده بیست و یک بار در شیر کاومیش سرد کند بعد ازان
بیست یکمرتبه در جغرات سرد کند بعد ازان از زیر بندکوزه
همچو کاغذ باریک برگ سازد و بیارد و برگ انبلی یکنیم پاو و برگ
سنبهالو یک نیم پاو و هوهک یک نیم پاو آن همه یکجا
کوده در [illegible]

245

سوده و در تهه نات بیدازد و بالای آن ورق قلعی نهد
و بالای ادویه دیگر نهد همین طور دو سه ته انداز دو چند
اخگر بالای نهد هنگام سوخته شود مقدار یک برنج
برای بند نمودن بند کشاد در همراه لانجی دهد و برای سرد
همراه جوتری و قرانفل دهد بسیار نیک است مجرب محمد مراد
جهت دیگر بیارد کندهوی یک دام و تخم اتنگن یک دام اتالمکهانه
و سنمهر نهو که یک دام این همه را کوفته و بیخته برابر شکر تری
انداخته نیم کف دست صبح ناشته اکاو بخورد به شود
جهت دیگر دفع بند کشاد و استحکام آلت لکرن بیارد انکوزه
ده تانک و وال کهونکچی سفید ده تانک [illegible] کنکنی ده تانک
پوست بیخ کنیر سفید جهت تانک ست یو بیخ و دهتوره [illegible] تانک
این همه ادویه را جوکوب نموده و چهار سیر شاهی روغن کنجد تازه
باشد و خالص بیامیز و در شیشه روغن [illegible] گذاشته لیپ
کند ملای برگ تنبول نهد و تا هفته ان شاء الله مجرب شود [illegible]
جهت دیگر دفع [illegible] قلعی هر قدری که خواهد [illegible]

برآتش نهند چون بجد ازو اندک شوره قلمی میر بختیه باشند
و دو سه ساعت یتی خاکستر خواهد شد همراه دانه الاچی و نبات بخورد
صحت کلی یابد و بند کشاد و غیره دفع شود و فایده بسیار دارد
ایضاً جهت دیگر دفع بند کشاد بیارد سنندر سهو که و تال مکهانه
بسیج شده و بهل سیاری و گوند پلاس این همه را کوفته و
بیخته برابر شکر تری انداخته نگهدارد و وقت صبح یک پهلوی در شیر
باد کاو انداخته با نگشت حل نموده بروی نوشند خوب خواهد شد
جهت دیگر دفع ~~[illegible]~~ محرورق بیارد این دواها
هر یاول نه دام و سنایه سفید دو دام کند یک حاجه
دو دام شنگرف دو دام اندرجو چهار دام جلبه سوای اندرجو
کوفته باریک نموده بعده همراه شیر نر کهرل کرده
حب ها بنهند بعده اندرجو را باریک سابیده بر گولها
بپاشند که با یک دیگر نچسبند بعده همه گولها در شیشه
انداخته شیشه را گل حکمت گرفته خشک ساخته در
بنال خشتر کرده ته و بالای شیشه چونه آب نارسیده بنهند
وبالای

وبالای چونه ده وباد دو آزوه انار چوب نسوزاند و چون خنک شد
فرو نشیند از بالای آن آب نمایند آنقدر که آتش تمام
بمیرد و چونه ازان آب آنقدر تر شود که شکفته شود
و آتش بگذارد و آنچه نیل که باشند برآید بعده بکار برد مجرب
جهت دفع اجرای منی و حرصه بر میوه بند کشاد از زبانی
میان صاحب ملا محمد غنیمانچه خوانند نسخه عناب نموده شد
نوچرس موصلی سیاه بهلی مندی لونی سر بابه مسوره تج
کبزه نشاسته تخم کونج تخم او نکن جلبه یازده دوا بوزن
برابر هر کدام یکدام همورن این شکر تری گرفته صبح
یکدام بخورد همراه شیر فرو برد شفا یابد از گوشت وطی
و بادی وغیره ترک نماید تا چند روز بخورد مجرب ۱۲
نسخه دوم برنج سنهی چهار دام سنگهاره چهار دام نخود
چهار دام گوند کتیرا چهار دام جلبه هر چهار دوا وزن برابر گرفته
برابر اینها شکر تری انداز دو یکدام ازین همراه شیر بخورد

نهار و پرهیز از گوشت و ترشی و بادی کند که اجزای مفید

و حب‌ها پر میوه رفع شود و بند گشاد و رفع شود مجرب است ۱۲

چهار درسنگ سفید [illegible] و رنگ [illegible] و کله [illegible] یک دام و شیر

گاو [illegible] مقدار [illegible] و [illegible] ساند حب [illegible] جمله [illegible] از

در [illegible] انداخته [illegible] و این شیر را در [illegible] زود [illegible] ده

[illegible] در [illegible] حب [illegible] بکند و [illegible]

برای جلق و باد [illegible] اند [illegible]

[illegible] صاحب نسخه [illegible]

[illegible] در بن جا [illegible] مانده اند و بنده [illegible]

چهار دام [illegible] دو دام [illegible] دام

برای [illegible] کنده [illegible] فرض [illegible]

حکمت کرده [illegible] ریک [illegible] کرده [illegible]

بلدو [illegible] شود تا چهار [illegible] که جوهر که باشد [illegible]

جسیده باشد بکیرد [illegible] طرفی چهار [illegible] و چهار [illegible]

هفت [illegible] جوهر [illegible] آفتاب [illegible] مجرب است ۱۲

علاج بهق [illegible]

[illegible]

علاج [illegible] که وقت [illegible] انزال [illegible] غالب

برابه و یا — تخم ریحان یکدام حب کلون یکدام

تخم [illegible] یکدام [illegible] یکدام [illegible] چوب یکدام جمله را در

تخم [illegible] یکدام [illegible] وقت [illegible] بخورد و رفع [illegible] آب

برای [illegible] و [illegible] حصبه [illegible] و [illegible]

[illegible] جمله وزن برابر گرفته برابر همه دواها شکر [illegible]

[illegible] هر روز یکدام همراه [illegible] بخورد از ترشی و بادی و غیره

پرهیز نماید [illegible] مجرب است ۱۲ نسخه مهر حل [illegible] یعنی حل [illegible]

فولاد کشته با خون [illegible] یکجا کرده مهر بکند و آب اندازد

و آب [illegible] اخلت بکنند انشاالله تعالی مجرب است

از زبان مبارک [illegible] ملا محمد [illegible] که اگر آن دواها

میسر نشوند جگر [illegible] همراه [illegible] در [illegible]

حل کنند و [illegible] آب داخل نشود مجرب است ۵

جلا دادن نقره

نسخه جلا دادن نقره نوشادر و سوهاگه و تهکری
و نمک شنگرف هر چهار یکجا کرده با رباب نیز چهار دانگ
و یک دام ادویه مذکور در آب خوش داده بهنگام جوش نقره
انداز د پاک شود و حال خوب آورد مجرب است
ترکیب شنگرف باره شعر دوازده دام و زاج اصفر
شش دام کبریت آمله سار پنج دام مال کنگنی هفت دام
در صفرة البیض یعنی در زرده بیضه مرغ چهار پاس
سحق نموده در شیشه کرده بطریق [illegible] بعده
بیارد شنگرف یک که باشد بوزن یک دام و بمقدار
دانه نخود ریزه کند در آونده آهنی بر آتش نهاده از روغن
مذکور چوبه [illegible] قطره قطره بر آن انداز د [illegible] ایام
چنانچه خوب شنگرف سوخته نشود یعنی در [illegible]
نماند هر گاه تمام روغن جذب شود نگهدارد بمقدار یک حبه
از این دوا و مقدار یک حبه ورق طلا یکجا کرده در هنگام
[illegible]

ذوب قمر یک توله باشد طرح دهد جلا فروشنده
برای دفع سل اگونته که بر ساق بدامی شود کلونجی را جلو
در سل [illegible] سوخته در حمام [illegible] طلا کنند گفته مخدوم محمد [illegible]
ترکیب دفع گل جشم از قدیم و جدید بیارد ماجو پهل سفید و کرند
کتها و [illegible] پاک سکنند وزن برابر و پاره زعفران
انداز د اما گرند را در آتش گرم کرده در آب [illegible] کنند باریک
[illegible] و در چشم کنند به شود در چند روز صحت یابد مجرب است
ترکیب برای دفع جهوله و درد مفاصل و ریگهن و کبت رگهای [illegible]
دفع شود سم الفار زرد چوبه فلفل دراز فلفل گرد و بوست بیخ
اک مغز جمال گوته جستره زنجبیل بوزن برابر باریک سائید
همراه برگ تنبول پارس و برگ غلوده مقدار فلفل گرد
حب بسته نگهدارد و یک حب هر روز بخورد و صحت یابد مجرب است
ترکیب شگاف کردن دنبل نیلا تهوتهه و اشتخار [illegible]
[illegible] مغز جمال گوته و شوره همه را باریک سائید

از برای دنبل شگاف کردن مجرب [illegible] موده است

و بآب لیمون نرم کرده فتیله بسته بر بسوی نهند نیکو شود
ترکیب برای دفع گل چشم و موی جور و سبل با کبود
بادو ماهینهای چشم نافع است باید گل شفا باید مروارید
و کهربا و کافور و هرتال و نیلا تهوتهه و تهکری سفید بریان
و قرنفل و موی خر سوخته و موی سر کودک سوخته و
سنگ بصری و شوره و تخم ترس بریان کرده اسپند
سوخته و حالیون باریک کرده بمقدار تمام دو به روغن
مادگاو در تهالی کانسی یعنی دسته نحاس شیاف کرده
باس بساید و اندکی در چشم کنند صحت کلی یابد مجرب است
ترکیب برای دفع بواسیر نوشادر ده درم تهوته نیلا
ده درم توته کهار پنجاه درم چونه کلی ده درم چوک سیاری
ده درم چوکهار ده درم یکجا باید قدری از این بر بواسیر
بمالد بواسیر کور قطره قطره شده می افتد مجرب است
علاج درد زانو مجرب است صابون [illegible] درم
افیون یک درم و زان خمیر کند و بر زانو طلا کند مجرب است

ص۲۳ برای دفع نفخ شکم جهانگیر [illegible] ساخته بودند در
تقویت بی نظیر است [illegible] نمک سیاه تخم کرفس
زیره سیاه و سفید هر دو بریان کرده پوست هلیله زرد
زنجبیل دارفلفل فلفل گرد جتره باریک کشنیز و سماق
همه وزن برابر باریک سائیده نگهدارد مقدار نیم توله بخورند
ترکیب [illegible] باس بگیرد نگهدارد زعفران و الائچی خورد مصری
همراه روغن مادگاو و باس بگیرد در دسته روز بکنند نیکو شود
ترکیب مهره و تجربه لیب کهته یکدام گل سفید یکدام کاج
نیمدام تات نیمدام چونه نیمدام هر پنج ادویه یکجا
کرده کهته و گل را باریک باید و کاج را نیز باریک کنند
یکجا کرده با آب خمیر کنند بعده [illegible] و چونه داخل کرده
نیکو باید که مثل شیر شود بعده مهره و لیب کنند تجربه است
ترکیب کی روک سیاه ز سیماب نیمدرم [illegible] نیمدرم [illegible]
یک نیمدرم کبریت نیمدرم اجوائن خراسانی نیمدرم جوز بویه
نیمدرم قرنفل نیمدرم اول سیماب و شنگرف و [illegible] و فلفل کرده

ولکن هاک آمله ساده هج ادویه سحق کنند یکذات شود بعده
جوز بویه و قرنفل و اجواین انداخته باز سحق کنند که یکذات شود
مفید ارباب سرخ برای دم کلان برای خورد نیم سرخ بخورد و الله اعلم
ترکیب برای قوت باه که در تجربه رسیده حکیمی هیچ حرکت در وجود نماند
و آب جهوله و بیش و غیره برود بسیار و مغز بادام جیل سی دام ماهیه
باشد و زنجبیل هشت دام مغز بادام هشت دام شکر تری نیم
آثار مغز چلغوزه پانزده دام جوتری دو دام جوز بویه یکدام
عقرقرحه دو دام دار فلفل دو دام سلاموال دو دام موصلی
سیاه دو دام اسپند دو دام سوره یکدام قرنفل یکدام زعفران
یکدرم چهار سیره بادان داخل نموده تمام ادویه کوفته بیخته در
شهد انداخته نگهدارد و بوقت حاجت ناشتا بخورد و قوت
باه بسیار آورد و شهوت و صحت کلی یابد مجرب است
ترکیب برای دفع کزناک پوست درخت سرس بخشم خار بازه
کوفته برابر ناشته روز یکی بخورد دو ماه گزناک دفع شود بهتر
و الا نه هفت روز بخورد صبح برطرف شود مجرب است

دیگر تخم

ترکیب جوهر زرنیخ و سیماب و نقره بهار و جوهر زرنیخ و قمر یکتوله
دو توله هر دو را آمیخته کرده که از وی شکسته شود بعده
شش توله سیماب انداخته سحق کنند تا کجلی شود بعده در
دوبلی خورد و سلاموال سائیده فرش کنند و بالای او فلفل دراز
سائیده بدهد باز کجلی مذکور فرش کنند باز بالا کجلی فلفل دراز
سائیده اندازد که کجلی پوشیده شود باز بالا او سلاموال
سائیده اندازد و دهن دوبلی یعنی کوزه خورد لبت و کرده
سر بسته کرده در هاندی کلی بدارد و بالای الحلقه
اندازد تمام پوشیده شود و بالا او پیاله کلی بدهد
باز گونه پیاله بدهد و کناره را مهر کنند و هاندی مذکور را
از ریگ پر کنند و دوازده پاس آتش بدهد گذشته شود
یک برنج با برگ تنبول بخورد و هم قلعی طرح دهد
ترکیب برای قوت باه و نعوظ که مجرد طلا کردن شهوت
پیدا شود عمل حکیم علی نقی تخم بادنجان یک آثار یا دو آثار

دار فلفل نیم پاو از کهانی تیلی تیل بچکانند و نگهدارد و قدری
هر روز بر ذکر مالش کرده باشد فلفو بنغوط آورد و جماع
کند یعنی اگر تخم بادنجان یک آثار بوده دار فلفل نیم پاو بوده
باشد هر روز را روغن بکشانند بعده برآورده قدری بر ذکر
ضماد کنند و بالا برگ تنبول بسته بندد و در یک روز بمقصود رسد یا در
دو روز و در روز سیوم بدون عورت ماندن نمی‌تواند مجرب است
ترکیب بوتلی برای بکمند ذکر کنجد سیاه کوفته و چربی خوک یا
چربی میش گدی ممزوج کرده در بوتلی بسته در آفتاب یا
بر آتش اخگر گرم کرده بر ذکر بکمند بسیار کرده باشند بعده گهری دو
همان ادویه از بوتلی برآورده و پهن کرده بر ذکر ضماد کرده
بالا پتی پارچه باریک با آهستگی بپیچد بسیار نافع است
برای دفع بواسیر خونی و بادی نایک بهفت قسم بواسیر دفع شود
بیار و سیر یعنی لهسن … بکوبند و آب او بگیرد و … سفید
در آن … سحق کنند و غلوله بسته بندد مقعد … جبه
بسته نگهدارد

[illegible]

بسته نگهدارد و بوقت حاجت مقعد را از دود دوا بخود بدهد چند روز
متواتر کنند نیکو شود باز در تمام عمر نشود ان شاء الله تعالی
نسخه از طب اکبر برای دفع استسقای شکم … خرقه
مغز تخم … به تجربه رسیده … از محمد انور جیو
ترکیب حملان قمر بیارد جوهر زرنیخ و جوهر … الفار
هر یک را … در عصره لیمون سحق کنند بعده دو تولة
ورق نقره سیم … کرده و دو تولة سیماب مرده در آب
لیمون سحق کنند که یکی شود … کو چهار تولة باشند
چهار تولة جوهر زرنیخ و چهار جوهر … الفار باشند به آب
لیمون سحق کنند و غلوله کرده در میان … مس …
… آتش … بعده سرد کرده فرود آرد
یک تولة نحاس … طرح دهد بعده یک تولة مس مذکور و یک تولة
نقره مرده … نیم ماشه … طرح کنند بیداغ شود
ترکیب برای جلا دادن قمر بیارد زرنیخ سفید ملح سفید شوره
نوشادر همه بوزن برابر گرفته یکجا نموده قمر کرده در آن اندازد … سه چهار مرتبه

موی سفید منقلب [illegible] کنند [illegible]

برصه کردن [illegible] سنگ [illegible] قسم اول ۷ [illegible]
[illegible] جلا [illegible] برای [illegible]
۴ [illegible]
موی [illegible] در برصه کردن [illegible] بیان [illegible]
[illegible] تخمیر سوخته [illegible]
[illegible] نان [illegible] دارو [illegible]
[illegible] در اطراف [illegible]
نان [illegible] یاد [illegible]
[illegible] یاد و دام [illegible]
امتحه [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
و علاج [illegible] در اطراف [illegible]
[illegible] سیماب [illegible]
[illegible] دارد

[illegible] بستانند [illegible]
[illegible] کوفته [illegible]
[illegible] کوفته [illegible] شکسته [illegible] کرد [illegible]
آید [illegible] مقدار [illegible] فلفل [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] خشک [illegible]
[illegible] بمانند [illegible]
[illegible] خشک کنند

۴۴

نسخه بیارد بتوفیق الله تعالی ده جز سرب که با آب اشخار
حل کرده باشند و پنج جز و طلق سیاه بجا شیئی اشخار گداخته
باشند پس هر دو را یکجا کنند و بر سنگ سلایه اندازند و باب
اشخار سایند تا هر دو بهم بیامیزند و طریق سیماب کردن
در کرباس سطر اندازند و بشلند تا صاف و بیرون آید
و سیماب صاف روشن باشد و حل شده که هیچ آفریده فرق نتواند
کرد از عطار دکانی با قیمت برابر بفروشند و مستعمل در
[illegible] ترکیب منجمد [illegible]
نسخه شنگرف [illegible] کنند وزن [illegible] نهاده
[illegible] سوده [illegible] کنند و در [illegible]
کاهی [illegible] گنده جفت کرده [illegible] وا بوده
یک گنده وزن سیماب [illegible] و [illegible] مجرب
در حل یک [illegible] و [illegible]

صح
نسخه... حکیم کامل...
... علاج...
وغیره ... بنجیل قلقل ... یکدرم ...
وار ... انوله ... زنجبیل ... یکدرم ...
... شح ... و درمیان ...
جمال ...
... با ... مقدار دو ... جمال ... مجرب ...
... سه ... دو درم ...
... علاج ... یکدرم ...
... مجرب ...
صح
دوای ... مجرب ...
... درم ... دوای ...
... باید ... مجرب ...

صح
... خیست ... نشود
... و پیاز ... عبداللطیف ...
... انوله ... مجرب ...
... اما ... همراه ... مجرب
... و کلان ...
صح
برای دفع ... مجرب عبداللطیف
اول ... الله تعالی مجرب ...
... مجرب عبداللطیف ...
صح
برای دفع ... همراه آب ...
... همراه آب ...
صح
نسخه علاج جهت زیادتی قوت باه و امساک مجرب است
ناگیسر یکدرم جوز بویه یکدرم قرنفل یکدرم موصلی ...
یکدرم افیون یکدرم مشک نافه دو سرخ زعفران ...
سرخ ... همراه آب ...

... دفع ... مجرب ...

ترکیب امساک بتجربه رسیده [illegible] تخم خشخاش [illegible] بذر افیون [illegible] جوز

بوا لکا نشره وزن و افیون [illegible] لعم [illegible] وزن هر یک

اسبند لام اوویه علحده سابیده یک جا نموده با آب [illegible]

تا سه پهر سحق نماید بعده حب ها بمقدار یک برنج ببندد

و در سایه خشک نموده نگهدارند بوقت حاجت یک از آن بخورد

تا شیرینی یا بخورد و انزال نشود و اول سابیده هر حب جوز

گوز که بمیدان نشسته باشند برکند و خمیر آرد باش سیاه [illegible] ببندد

و در روغن زرد سرخ کند و سرد نموده بگشایند همراه عسل کمیز

و جهار بندند نگهدارند وقت حاجت بکار برد فقیر مسکین محمد مراد

جهت امساک بسیار مجرب است بیارد و سیماب و گلم [illegible] و جوز

افیون لعم [illegible] در میان کوکنار برکند و در خمیر کبر د و در حرج سرخ کنند

و حب ها بندد و مقدار یک برنج بوقت حاجت یکی از آن بخورد و بعد

از سه ساعت مشغول شود تا ترشی نخورد انزال نشود محمد مراد

ابن هر سه را یک جا کرده در شیر گاو	و شوره	و زنجبیل	شنج محرر
بیش بجوشاند هر گاه قایم شود بکار برد	هر دو سه جزو	جزو

مرهم یا دو بجام کوکل یک دام ایلوا یک دام رسوت

یک دام میده دو دام جمله را کوفته و مرهم [illegible]

[illegible]

ترکیب خضاب بیارد پوست املیه و پوست انار و بیخ نیل و برگ حنا

از هر یک [illegible] پوست انار و چندان دوایه در سه چندان

آب کرده هشت روز نگهدارد بعد از کوفته آتش بر هر تمام

ادویه را کوفته در میان غرغان چدنی همراه دو سه نه کوب بر

چند آنکه تمام آب خشک شود چون ماند کل باشد از میان بار حبه شیشی

مصفا نموده در شیشه نگهدارد و بوقت حاجت اندک بر ریش ماله

دو سه ساعت بعد آن همراه آب گرم یعنی صغر قانو چنان شود که

تا پانزده روز سیاه باشد به سیخ بیخ موی سیاه بسفید نشود لیکن

باید که بعد از چهارده روز از سر نو کند که همچنان بماند از بنده محمد مراد

علاج جرب و دماد مجرب است شوره و دو آتشه یکدام گندهک املسار

یکدام سیماب یکدام همراه آب لیمون یا سرکه بیتنه کهرل نموده و محل

خارش را فاربده با آب لیمون یا سرکه بماله به شود مجرب است

علاج کم شدن شهوه مرد وزن یک درم کافور نیم درم سهاکه

با بول بخورد شهوه شکسته شود از مرد و زن مجرب است

دوای امساک فرموده نور محمد سرکاره جوزبوا جوزی

افیون نبات شکر تری با همه وزن برابر همره [illegible]

صـ۳۳ ترکیب سیماب که هندی جهیل سیند نامند قلعی منقی و سرب منقی

باین طریق که قلعی و سرب را گداخته در آب بیلد ده مرتبه سرد کنند و هر مرتبه
در آب برگ سنبهالو سرد کنند باز سرب گداخته در آب عرق بیلد در ده مرتبه
سرد کنند منقی میشود لیکن تولهٔ هر دو یکی آب کرده یک تولهٔ سیماب
انداخته گره کنند و بعده گره را سائیده بجنان و صمغ عربی از هر یک
یک تولهٔ فلفل گرد هفت تولهٔ یکجا کرده خوب سحق نمایند و باب
مالوه بمقدار یک ماشه حب سازند و در هوای زمستان بخورد عنین مرد
کامل شود و مرض آتشک را نیز مفید است مجرب است
حب امساک افیون مصری یک ماشه خیره جند خنز یک ماشه
شنگرف یک ماشه بزرالبنج یک ماشه تخم انکنس یک ماشه مایه پنیر یک ماشه
تخم پیپل یک ماشه بلبلک زرد یک ماشه مرچ یک ماشه مغز بادام یک ماشه تخم
جهار یبن تنبیخ ماشه کتیرا یک ماشه این همه ادویه را همراه آب گوکهار
بمقدار نخود حب سازند حب امساک جوز جوزی جدوار ۱۱۲
شنگرف زعفران یک ماشه مشک قرنفل دارچینی جند بید ستر
عاقرقرحا هر یک یک ماشه افیون دو ماشه عسل مصفا بقدر حاجت اگر
حب سازند مقدار نخود حب سازد بوقت حاجت یک حب
بعد از طعام بخورد و بعد از دو ساعت مشغول باشد [illegible]

[illegible]

٢٦٥

صـ۳۴ حب برای باد و مجرب است از فرموده حکیم خان میا

قرنفل سه ماشه زعفران دو ماشه مشک خالص
دارچینی دو دام گل اک دو برگ تنبول زیر
گرفته در کهرل انداخته حبوب و سهیج باد و درد
بند بند و زانو و پهلو و کمر و جمیع اعراض بادها را
مقدار نخود بسته یکدار ر دو مقدار ماشی سیاه میشود
حاجت حبوبه بخورد و حاجت درد باد و جهونه مقدار
ماش سیاه هر چه اند انه کاینه نخود قوی مرد از کهنه است

صـ۳۵ بجهت کشتن نحاس بگیرد بکدام نخنه خوب و موزون
آن بکدام قلعی کوفته بار یک ساخته نحاس را در میان
کند اشته بجد و نمک همراه گمبز کاوی ش سیاه چهر
سازد و آن بجده را در میان نمک گداخته در لته
پاک انار به بجد و یک انگشت بگذارد هرگاه سرد شود
بکشند نقره بر آید برای خوراک یکی بخورد لا

زر برای قوت باه قوی است بابید درست کردن
رحمت الله تعالی

صح
ترکیب آنست که سیماب کشته بهار و نخود سیاه بهدو [illegible] مثقال بگیرد
نیم پاو در شیشه انداخته بالای آن نیم انار آب پیاز کهنه اندازد
و در جای بنهد نگهدارد و در سایه تا خشک شود بعده برگهای ریگ
واهوره بیاره که اول برگها برمی آید آنها را کوفته آب
صاف نموده در ان شیشه اندازد مقدار نیم [illegible] تا خشک
شود بعده نیم نخود بخورد و دو [illegible] شیر [illegible] شود چندان
امساک شود که بموجب گفتن نیاید مجرب است محمد مراد

صح
جهت جهوله کهنه و نو اگر [illegible] باشد به شود و [illegible]
اگر هر چهار دست و پای گرفته باشد به شود و نیز
اگر گرم و یا سرد شده باشد به شود از زرشک و بادام
برابر [illegible] مجرب است از نسخه میان محمد فیلی
هرمل کلونجی شاهتره [illegible] افیون [illegible]
فلفل زرد [illegible] کلفل [illegible]
زیره [illegible] افیون [illegible]

صح
برای دفع جلاب تجربه شده از محمد فیض فیلی گجرات صحر
ریوند چینی یک دام نخبه [illegible] باشد و حب الملوک [illegible] دو دانه
چار دانه گرفته در لنگی انداخته [illegible] و یک دام [illegible] باید
همراه کرده گولی برابر دو چند نخود بسته نگهدارد و وقت [illegible]
حاجت یک حب بخورد چند دست خواهد آمد و اگر [illegible]
از بالا رود کند [illegible] نیم [illegible] درسه چار مرتبه خوردن شفا باشد [illegible]
و غذا خشکه لم نمک بخورد و با دال ماش [illegible] کرده
همراه چنا بخورد [illegible] روغن گاو خورد
به شود روز [illegible] گاو بخورد شفا یابد مجرب است و خشکی از
[illegible] گرفته در آتش سوزد و خاک کند آن چار ماشه
و کهنه [illegible] چار ماشه [illegible] وزن برابر [illegible]
برابر [illegible] جلاب [illegible]
برای دفع [illegible] مجرب است [illegible]

٢٣

اسماک
ترکیب [illegible] مجربست از فرموده محمد قیقی

بیارد [illegible] نصف دانه و عدد [illegible] کهنه

گیرند وزن برابر قرنفل قلیه ب زند یکی از آن بخورد

لعاب امساک نخود در تجربه است و مجربست

٢٣ افیون
نوع قدری [illegible] گرفته بنوک کارد و بر بری

جامع گذاشته به اندک آب نخود مقدار [illegible] بخورد

لعاب امساک نخود [illegible] در تجربه رسیده است

٢٣
دفع سوزاک ریوند خطائی [illegible] و [illegible]

زیره سفید و کنوره فلفل [illegible] هر یک [illegible] ماشه [illegible]

دو دام کوفته و بیخته نصف حصه کنند یک حصه را

با [illegible] بخورد [illegible] یکدام کوفته [illegible]

٢٣
[illegible] عرق [illegible] و آب [illegible]

و [illegible] دو [illegible] آمیخته در [illegible]

[illegible] و از [illegible] سفید [illegible] مجربست [illegible]

دیگر دو [illegible]

برای امساک
الیشند

دفع سوزاک

[illegible]

[illegible]

برای [illegible]

دیگر دفع زیادتی موی چشم یک عدد [illegible] بر [illegible]

بلیل کلان ١٣ ... وزن [illegible] نفنگ یکدام [illegible] خام

یکدام و همه برابر همه آنها [illegible] اندراخته [illegible]

همراه عرق گلاب [illegible] که خوب [illegible] برابر [illegible] آورد

چشم و موی زیاد دو کل و [illegible] از عنقا [illegible]

اول بلیل کلان گرفته در [illegible] انداخته آویخته [illegible]

در میان ادویه انداز و این نسخه [illegible]

دیگر و [illegible] خشک کنند [illegible] باریک [illegible] کنند

بجهت موی زیاده [illegible] بجهت [illegible] که خصیه

افتاده باشد یک موش کلان گرفته [illegible] کنند [illegible]

[illegible] کهنه یک ساله [illegible]

و کوه [illegible] مقدار [illegible] کلان [illegible]

بخورد [illegible] این نسخه میان الهداد

٢٣
برای [illegible] شکم [illegible] بیارد [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله

علاج [illegible]

آب کشیده کوفته هموزن آن شکر سفید انداخته تا سه
روز بخورد نفع یابد و غذا احتیاط کند و با دال همراه چپاتی بخورد

ادویه ناسور

برای ناسور مجرب است میان فیض کرامت بیارد و دوا این است
تخم بیضه مرغ بقدر آن گرفته همراه چهار دام سکه
ماده گاو و چهار دام موم کهنه اول سکه گرفته در کفچه انداخته
گرم کند و بقدر مغز انداز تا سرخ شود و از آن کشیده موم
انداز و در قوطی انداخته نگهدارد و برای ناسور یا غیره که باشد
و زخم که باشد در حفظ داشته باشد فتیله کرده بگسته از اول
در روغن [illegible] انداز تا سرخ شود چنانکه سوختن نشود
موم انداز و سرد کرده در قوطی انداز و در آن زخم حفظ
داشته بدین فتیله کرده که با مرهم زخم تیز و غیره مجرب است

بند کردن شکم

برای بند کردن ساختن شکم گشنیز بیارد که هیچ وجه بند نمی شود
و ال [illegible] درست گرفته بریان کند و پیر [illegible] سفوف
کرده در آب انداز و بخورد و دال سوخته باشد مجرب است

۱۱

برای جلاب

۲۷۱

برای جلاب بیارد و بکدام [illegible] که هرروزه باشد
و پانک [illegible] ماده گاو و گرفته و نخود مکی تا کوفته ورق ها
درست انداز و یک را بر سوی انگشتها نگهدارد تا تمام
روز شب بوقت خواب گرم [illegible] نیم پخته و نیم خام بگذارد است
خوب خواهد آمد و هرگاه از اشتهای خوردن شود خشکه
یا کچری نرم بخورد و بکذارد است و بکر خواهد آمد جلاب و دو دست
خواهد شد اول و آخر وقت کجدی [illegible] روغن بخورد و بعد که
جلاب کار فرماید صاف شود محمد فیض کرا تا کار بر

علاج درد ودندان

برای درد دندان و جنبیدن و گوشت خورده و غیره مجرب است
سبحه جینی و منکی روحی و یا برمال [illegible] وزن برابر
بلکه سبجه کمدو شده اضافه باشد سائیده بر دندان مالد نفع

ادویه مرهم

برای مرهم بیارد روغن رشته نیز [illegible] چار دام وزن چوب
سه ماشه در روغن انداخته در آفتاب نگهدارد تا بگذرد بعد که
صاف کرده بگیرد و در کفچه انداخته اندک گرم
کند و موم انداز تا آب شود در قوطی نگهدارد و خشت

علاج زخم شمشیر و کارد و تفنگ بخورد مجرب است

یک جز لوبیه گرفته رخنه کند و چهار سرخ افیون محمر

انداخته سر گلی محکم کند و اگر زیر گوشه باشد مضبوط

نموده و باز باچه پر کرده بخسباند و گل حکمت کنند تا

خشک شود بعده باز گل حکمت گرفته خشک گردد

و در یک توکری سرگین صحرائی بارد بر تا گل

سرخ شود بعده کشیده خوراک مقدار یک

برنج بلکه از رنج انبر بخورد امساک کم شود مجرب

و اگر خلاصی نشود زنده گی یک خورد تا خلاصی شود

ص ۲۴۳ برای امساک کنند نیشکر کهنه چهار ساله گرفته و مغز دانه

رشید گرفته زیره و توبیه و نخچه یک گره بخورد و بالا طعام

یک باد و شیر دفت خواب کرده بخورد و با ممت کورد و خلاصی شود

برای ساختن [illegible] میان محمد فیض کیدا [illegible] مجرب است

کوفته یک انار و دو ده چراغ [illegible] نیم باد و زرعی کبر احا

نیم کبرا کوفته را شب همراه آب [illegible] کرده نگهدارد

فردا در لنگری انداخته همراه چوب لت کنند تا نگهدارد

[illegible] نموده

بعد چو صاف کنند دوده انداز و برنج و آب [illegible]

زده انداخته تا لت خوب زنند بعده برخیهای

[illegible] مالد و در آفتاب خشک کنند بکار برند

ص ۲۴۳ برای دفع رفتن منی و بند ساختن منی مجرب است

[illegible] و سیاه [illegible] و بیخ شیر نموده چهار دام [illegible]

۳ دام [illegible] نیشکر [illegible] چهار دام

همه را کوفته و بیخته مقدار یک قدست همراه [illegible]

در کف دست خورد کرده همراه [illegible] تا که گاو

بخورد [illegible] روز شفا حاصل باید غذا [illegible] و باوا

همراه نان بخورد شفا یابد مجرب است

ص ۲۴۴ دیگر برای [illegible] میان البدا و [illegible]

بیاره و دفع [illegible] سه دام شگفته کرده و روغن

[illegible] روغن [illegible]

و آن [illegible] در [illegible] روغن [illegible]

[illegible] و آن روغن [illegible]

در آن اندازد و هرگاه سرد شود در ظرف نهد اردکوب
حاجت بر قضیب لیپ کند تا یک هفته لیپ میکرده
باشد ان شاء الله تعالی جلق و کج شده و گره فتاده شود
دیگر برای فربهی قضیب از ابتدا بهار و سفیده مرغ
و پیاز برگ سی باید که خوب مرهم شود و نه بار بکشند بعده
لیپ کند و چنین آن سختی حاصل شود که نقش باید مجرب
دیگر برای شخصی که خصیه اش افتاده باشد یک موش کلان
گرفته پاک کند و بعده چهار دانگ قند سیاه کهنه ملید
ساییده باشد لیپ کند که مثل مرهم شود و کوچه با منقار سر
کلدان بسته نهد و هر روز یک جرعه خوردن ابتدا
در چند روز شفا کامل شود مجرب است این نسخه از مولود
میان الله ادیتال ... و تجربه رسیده است
دیگر برای دفع مو ... بایدی ختنم در یک سکوره
دو زوده دیوچه اندازد و در سکوره در زیر سرگین
اسپان فرود برد بعد از چهل روز بیرون آرد مومی
شده هر گاه مذکور در آنجا مالد مو ... مجرب است

ترکیب دوای مومیایی ... دال و دوام ... مرغ
... و آب کاجماج انداخته در کنجی بر آتش ...
هر وقتیکه تا رنگ پخته می شود از آتش فرود آرد و نگاهدارد
کا خواهد شد ... ان شاء الله تعالی مجرب است
دوای ... چرک آهن کهنه ... روغن
هم ... آلو ... قند سیاه کهنه ...
هر چهار وزن برابر گرفته ... غوطه دهد
کنند و از آن غوطه میداده باشند تا همچنین ...
ترکیب حب کشیدن ... قایم کردن ...
حاجی فیض محمد ... مجرب است
سنگ ... سفید ... زرد انگوزه خالص ...
دال چینی خوب وزن همه برابر گرفته در ...
بالای انگشتان ... روغن ...
هرگاه بخواهد ... در کتابخانه ...
... بالا داده ... انگشتان ... دم کنند

صحیح

برای طلای کردن و کلدانهای مجرب است از فرموده میان فیض کرانی

هم مولا [illegible] کنند گمید معدن [illegible] در میان هم سار آب

۳ دام ۲ دام بکوبند در جنس هم سار

آب بماند صاف نموده بخورد تمد اگر دی باروی و یا بیک

دو دو شیر روز برهنه بماند صافی که گردد و جبابا بخورد [illegible]

صحیح و بیخ و بیخ [illegible] و [illegible]

برای [illegible] مجرب است از فرموده میان محمد فیض [illegible]

[illegible] اصل [illegible] هر دو کوفته و بیخته [illegible] پوری بسته

۳ دام ۳ دام [illegible] نگهدارد بوقت صبح یک توله

بخورد و آب تازه تا نفع یابد و طعام [illegible] بخورد مجرب است

صحیح
برای خارشت بدن از فرموده میان محمد فیض [illegible]

صحیح
جوب چینی [illegible] همراه [illegible] بچه [illegible] کاوی [illegible]

و نگهدارد و بوقت حاجت یک دو دام از آن گرفته [illegible]

[illegible] و انداخته در بدن [illegible] کامل باید مجرب است

صحیح
برای خارشت بدن و [illegible] همراه [illegible] جبا بانده

بخوراند به نخود عرق [illegible] کشیده انشاء الله تعالی نفع یابد

صحیح
ترکیب حسن [illegible] مجیب چهار دام آمله [illegible]

دو دو دام کته [illegible] کبیره وزن شنگرف [illegible] وزن

اول مجیب

٢٧٧

اول مجیب را از فته بکوبد بعده آمله را بکوبد [illegible]

نماید بعد از آن شنگرف را [illegible] [illegible] بد

همه یکجا کرده نگهدارد بوقت [illegible] کماله [illegible] شود

صحیح
ترکیب حسن [illegible] اعلا که [illegible] است از فرموده محمد فیض [illegible]

بیارد برادة آهن [illegible] ماچو چهار دام خوردم [illegible]

[illegible] نمونه یکدام کته [illegible] کبیره وزن الاچی [illegible]

کافور [illegible] رومی چهار [illegible] دو کودی

و [illegible]

قرالفل دو عدد اول براده را گرفته [illegible] سنگ آهن

برادو را صاف نمود از سنگ آهن [illegible]

نیست اول براده مذکور بکوبد تا سرمه شود بعده [illegible]

همه را کوفته و بیخته یکجا کند از [illegible] صاف [illegible]

بکوبد صاف کند تا هر [illegible] همه خوب سرمه شود

و در [illegible] نگهدارد بوقت حاجت [illegible] [illegible]

ان امه نفسا نامدن بنشن ها زیب است کانو

علاج باد فرنگ

فصل خارشت باد فرنگ دور شود هر بر کلان بگیجا شسته

چوک دو سرخ قند تنبا ۳ کنزه و زبان بین

هر سه را همخت کو تمام سه کنند هر روز یک

گولی بخورد و غذا نان بی نمک بخورد شفا یابد مجرب است

فصل دوای باد فرنگ کچله مخنث عدد و بهلاوه

مخنث عدد و اجواین چهار ماشه پاره تنبه دانم

هر سه ادویه را کوفته خوب چنین کرده بارغن

بگیجا کنند بعده پاره اندازند چارده گولی بسته

نگهدارند و وقت حاجت دو گولی وقت صبح ناهار

بخورد و غذا نان بی نمک و یا گندم بریان از

ترشی و بادی پرهیز نمایند و همراه روغن

دارو را بخورد و در چند روز هر قسم که باشند

ازار رفع شود ان از فضل ما شفا یابد مجرب است

ماکافرنی

ساختن مس

در باب ساختن طوقه دو مثقال سیملفار و دو طوله ... حکیمی

بیاورند بقدر دو مثقال طوله جدا جدا کوفته و سیملفار از بکل

مثقال بلادر و بعد یک طوله را تنقیه نموده و یک بوته از گل

جنبک طوله جدا جدا کوفته و مس را بوته کنند انشنه و از بالای او یک طوله

پخته اول یک طوله بلادر را در میان کنند انشنه و از بالای طوله سیملفار

سیملفار را کنند انشنه و بعد مس را بوته بکنند و سر بوته را خوب محکم کرده

سیملفار را کنند انشنه و بلادر را بکنند و مخلوط کرده در آتش نفس جا دهند

ریخته و از بالای او بلادر ... تا زیر بیل مس مثل نقره عجب

و در میان ده ... زیبل آب ... و آورده رنگ انگور ای جند

بعد که انش سرد شد بیرون آورده با شراب انگوری یا با عرق خوب اینچنین ریخته

و او را خوب نرم کرده بیابند و بعد و ندان قبل را خوب بالا دندان

صحیح و ملایم ... بعد از زیر و بالا ... زیرای

و مس را الکل و چیره کرده در میان بوته ... خوب بغید و فاکتر ... و در ...

فیل را انداخته آتش و چند که خوب ... اعلا خواهد بودن ... اعلا

فولاد ... و زیبای طرح ... رفتن خوب

[illegible]

[illegible]

باب نخ ... ماه صفر
از محرم چو گذشت بیدست ...
در ربیع دوم و جمادی ...
در رجب و شعبان رمضان و شوال
... ذی الحجه ...
بین در نفس در ...

کلمجن ... [illegible]
... [illegible]

۱۷۶

نوعبد بکر دار و ... گوشت
و بدان خورده و ... بادام کرده
بانی ... ادویه یکی کرده ... ازفواع
آب وطی ... یکی آن ... اول آب ... عدد
خوار رود و بالای ... بخورد اگر گوشت زیاده ...
باد خوره ... هم دوا ... بخورد ... گوشت ... بیکدام
پس ... بخد ... تخم ... عدد ... کودر ... الحوائج
دخوب ... کرده ... بکند ... آرد ... بیک ...

بایرف بایک ... [illegible]

١٧٩